

تألیف : محمد جواد نجفی

ستارگان درخشان

قسمت اول از :

جلد ۱۴

سرگذشت حضرت صاحب الزمان (عج)

ناشر : کتابفروشی اسلامیہ



جلد چهاردهم از:

ستارگان درخشان

سرگذشت

حضرت صاحب الزمان (عج)

و تحقیقی در امامت و ولایت

دوازده امام علیهم السلام

تألیف: محمدجواد نجفی

از انتشارات:

کتابفروشی اسلامیة

تهران - خیابان بوذرجمهری - تلفن ۵۴۱۹۶۶

حق چاپ محفوظ

• (چاپ اسلامیة - ۱۳۶۱ شمسی) •

بسمه تعالی

گفتار مؤلف کتاب

خوانندگان گرامی ! این کتاب که بنام :

ستارگان درخشان

در مقابل شما قرار دارد تاریخچه صحیح و اصیلی است که بقلم فقیر بی بضاعت : محمد جواد نجفی طبق شماره چهارده معصوم علیهم السلام بچهارده جلد بقطع جیبی تقسیم شده و این چهاردهمین جلد آنها بشمار میرود .

گرچه تا کنون درباره زندگانی چهارده معصوم علیهم السلام کتابهای متعددی نوشته شده ولی در عین حال این کتاب که خلاصه زندگانی حضرت صاحب الزمان : مهدی منتظرا برای ما شرح میدهد و امامت و ولایت مطلقه دوازده امام علیهم السلام را ثابت و واضح می نماید دارای مزایائی است که قسمتی از آنها بدین قرار است :

۱- در عین حال که این کتاب زبده و خلاصه است جامع هم میباشد ، یعنی از طرفی حاوی همه موضوعات لازمه تاریخی بوده و از جهتی هم طول و تفصیلهای بیجائی ندارد که خواننده

را خسته کند .

۲- این کتاب از کتابهای معتبری جمع آوری شده که نام آنها را در آخر کتاب نوشته ایم . قسمت عمده این کتاب از کتاب : المهدی مرحوم آیت الله صدر که یکی از مدارك ما بشمار میرود اقتباس گردیده .

۳- این کتاب بقدری ساده و روان نوشته شده که حتی برای آن افرادی که مختصر سوادى داشته باشند مورد استفاده قرار می گیرد .

۴- چون این کتاب ارزان قیمت و جیبی میباشد خریدن و حمل آن برای همه کس سهل و آسان است .

۵- شهرها و قریه ها و مکانهایی که در این کتاب ذکر شده از لحاظ جغرافیائی تعیین گردیده اند و طرز تلفظ آنها نیز ضبط شده .

۶- حرکات - یعنی زبر و پیش و زیر - نام اشخاصی که در موقع مطالعه انسانرا دچار اشتباه می کنند در این کتاب ضبط گردیده .

۷- هر جا که يك قسمت حدیثی را از لحاظ اختصار لازم ندانسته ایم آنرا حذف نموده و بجایش نقطه نهاده ایم .

۸- چنانچه جمله یا کلمه ای احتیاج بشرح داشته باشد نظریه خود را در میان پرانتز () نوشته ایم . در صورتی که شرح و بسط بیشتری لازم باشد آنرا در پاوردی نگاشته ایم .

۹- اهمیت این کتاب را همین بس که وجود مقدس حضرت مهدی موعود را بقضاوت عقل و پیشگوئیهائی از تورات و انجیل

و گفتار رهبران ادیان گذشته ثابت می‌کند و از طرفی هم اخبار و روایاتش صدی نود از علمای بزرگ و برجسته اهل تسنن نقل می‌شود . این گونه روایات را با ذکر نام و تاریخ چاپ کتاب بلکه با ذکر صفحات آن نقل می‌کنیم .

این کتاب به یک مقدمه و پنج بخش تقسیم می‌شود

مقدمه : درباره اثبات وجود حضرت صاحب الزمان علیه السلام بوسیله عقل، و ادیان گذشته، قرآن، اخبار اهل تسنن و لغت عرب و ...

بخش یکم : از زمان ولادت تا انتهای غیبت صغریا .

بخش دوم : از ابتدای غیبت کبری تا انتهای آن .

بخش سوم : فلسفه غیبت حضرت صاحب الزمان .

بخش چهارم : علائم ظهور حضرت مهدی علیه السلام

بخش پنجم : دولت و سلطنت حضرت صاحب الزمان

والسلام علی الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه .

محمد جواد نجفی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مقدمه

حاوی ده موضوع

- ۱- خلافت از نظر لغت عرب .
- ۲- خلافت از نظر قرآن مجید .
- ۳- خلافت از نظر اخبار اهل تسنن .
- ۴- خلافت از نظر عقل .
- ۵- خلافت از نظر اجماع .
- ۶- مهدی (ع) از نظر عقل .
- ۷- مهدی (ع) از نظر ادیان گذشته .
- ۸- مهدی (ع) از نظر قرآن .
- ۹- مهدی (ع) از نظر اهل تسنن .
- ۱۰- مشخصات مهدی موعود .

خلافت از نظر لغت عرب

علت اینکه ماموضوع لغت عرب را در کلیه بخش‌های این

کتاب بر سایر موضوعات مقدم میداریم این است که درک و فهم الفاظ قرآن شریف و اخبار پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سخنان عرب بدانستن و اعتبار علم لغت عرب خواهد بود و شکی نیست که معتبر ندانستن لغت عرب موجب این می شود که الفاظ قرآن مجید و اخبار پیامبر اکرم اسلام و سخنان عرب معتبر نباشند .
 علمای علم اصول حجیت اعتبار ظواهر الفاظ و لغت عرب را در جای خود ثابت نموده و آنها را معتبر میدانند .
 نه تنها لغت عرب باید معتبر و قابل استدلال و احتجاج باشد بلکه هر لغت و هر زبان بجای خود معتبر و قابل استناد و استشهاد خواهد بود . اگر غیر از این باشد شکی نیست که باب تعلیم و تعلم ، تفهیم و تفهم مسدود خواهد شد .

گرچه شیعه درباره لغت عرب و تفسیر قرآن کریم و روایات پیامبر عظیم الشان کتابهای تصنیف و تألیف نموده ولی در عین حال ما تصمیم داریم آنچه را که در این کتاب نقل می نمائیم از لغت و تفسیر و اخبار غیر شیعه روایت کنیم و خود را مقید میدانیم که مشخصات کتب غیر شیعه را از قبیل : نام مؤلف و تاریخ چاپ و شماره صفحات آنها را از نظر مبارک خوانندگان عزیز بگذرانیم منظور ما از این گونه تحقیقات این است که هر خواننده ای چه منصف و چه غیر منصف از موضوعاتی که در قدیمی ترین و معتبر ترین کتابهای مخالفین درباره امامان و منزه مقدس شیعه روایت کرده اند آگاه شود .

راغب اصفهانی که یکی از علمای برجسته اهل

تسنن (۱) بشمار میرود در کتاب مفردات خود در ذیل لغت : خلف
راجع به لفظ خلافت مینگارد :

خلافت : نیابت کردن شخصی است از شخص دیگری . نیابت
یا برای غایب بودن منوب عنه ، یا برای مردن وی ، یا برای
عاجز بودن او ، یا برای تعظیم و تشریف خلیفه لازم می شود (۲)
آنگاه می گوید : آن خلفائی که خدای سبحان از برای خود
انتخاب کرده از قسم چهارم بشمار میروند .

نگارنده گوید : از این تعریفی که این عالم سنی برای

(۱) در زمان پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نامی از : سنی
و تسنن و ... خلاصه نامی از این هفتاد و سه مذهبی که اکنون
احداث شده اند در کار نبوده . کلیه این نام‌هایی را که فعلاً از
قبیل : سنی و تسنن و ... در کتب دیده و ازالسنه شنیده می شود
بعداً از پیامبر اسلام ساخته اند آری پیغمبر معظم اسلام صلی الله علیه
و آله در زمان خود فقط نام و کلمه شیعه را مکرراً بزبان مبارک
خویش جاری و بشنوندگان گوشزد و خاطر نشان می کرد و ما
با خواست خدای توانا این موضوع را در بخش هشتمین همین کتاب
از کتب معتبره اهل تسنن برای خوانندگان عزیز به ثبوت میرسانیم
جهت اینکه نویسندگان در نوشته‌ها و کتب خود کلمه :
اهل تسنن را استعمال می کنند این است که این کلمه با گوش
شنوندگان و خوانندگان آشنائی بیشتری دارد - مؤلف .

(۲) عبارت عربی : والخلافة : النيابة عن الغير ، اما النيابة
المنوب عنه و اما الموته و اما المعجزه و اما التشریف المستخلف .
در کتاب اقرب الموارد نیز خلیفه و خلافت را بهمین نحو
تعریف می کند - مؤلف .

لفظ خلیفه و خلافت می کند اینطور بدست می آید : بکسی می توان خلیفه گفت که شخص دیگری او را نایب و جانشین خود کرده باشد پس بنا بر این به شخصی از قبیل : ابوبکر و نظیر او که مردم او را برای ریاست و سرپرستی خود انتخاب کردند نمی توان خلیفه و نایب گفت ، چرا ؟ زیرا معنای لغوی کلمه : خلیفه و خلافت و نیابت این است که شخص معلومی انسان را خلیفه و جانشین خود قرار دهد ؟

روی این اصل اصیل بشخصی که مردم او را برای امور خویش انتخاب کرده باشند اگر جریان سلطنت در کار باشد وی را بعربی ملك و بفارسی پادشاه می گویند و اگر جریان غیر سلطنت در کار باشد او را رئیس جمهور ، وزیر ، وکیل و امثال ذلک می گویند فقط تنها کسی را که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله بعنوان و بنام : خلیفه خطاب کرد حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام بود که مکرراً رسول خدا به آن بزرگوار می فرمود : یا علی اتو خلیفه منی . دلیل برای این موضوع همان روایاتی است که از کتب صحیح اهل تسنن در موضوع سوم همین بخش خواهیم خواند .

مجدد الدین فیروز آبادی که یکی از برجسته ترین علمای لغوی اهل تسنن بشمار میرود در کتاب قاموس اللغة در لغت : خلف مینکارد : خلیفه سلطان اعظم و پادشاه بزرگ گفته میشود (۱) نگاره گویند : این تعریف نیز شامل حال ابوبکر نمیشود چرا ؟ زیرا هیچ کسی نگفته ابوبکر پادشاه و سلطان اعظم بوده لویس معلوف مسیحی در کتاب المنجد در لغت : خلف

(۱) عبارت عربی : والخلیفة السلطان الاعظم - مؤلف .

راجع بمعنای کلمه خلیفه می نگارد : خلیفه یعنی آن امامی که مافوق او امامی نباشد (۱) .

نگارنده گوید : از این تعریف اینطور استنباط میشود که خلیفه و امام بعد از آن حضرت باید از جمیع جهات بی نظیر باشد . یعنی از لحاظ سبقت در اسلام و ایمان ، از لحاظ علم دانش از لحاظ بذل و بخشش ، از لحاظ قدرت و شجاعت ، از لحاظ تقوا و پرهیزکاری و ... و از جمیع صفات مذموم و ناپسند پاك و منزه باشد . برای مردم منصف از آفتاب روشنتر است که بعد از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله غیر از حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام هیچکسی دارای يك چنین اوصاف حمیده و منزه از صفات ناپسند و رذیله نبود .

۲- خلافت از نظر قرآن مجید

همانطور که قبل از این خواندیم : از نظر لغت عرب بکسی خلیفه می گویند که دیگری وی را جانشین خود قرار دهد قرآن مجید هم داری همین منطبق است ، یعنی قرآن عظیم که عظمتش عالم را فرا گرفته می فرماید : بشخصی می شود خلیفه گفت که خدا یا دیگری او را جانشین خویش قرار داده باشد . گرچه راجع به این موضوع آیات زیادی در قرآن کریم موجود است ولی ما از باب نمونه به چند آیه اکتفاء می نمائیم :

۱- قرآن مجید اختیار برگزیدن پیامبر را از تا بهمین خود سلب کرده ، چنانکه در سوره مبارکه قصص ، آیه (۶۸) راجع

(۱) عبارت عربی : الخلیفة الامام الذی لیس فوقه امام

ترجمه

به این موضوع می فرماید :

وَرَبِّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ ، مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ
إِلَىٰ آخِرِهِ .

یعنی یا محمد ! خدای تو آنچه را که بخواهد میافریند و
برمیگزیند ، برای مردم درباره اینگونه امور اختیاری نخواهد
بود الی آخر .

این آیه شریفه موقعی نازل شد که مشرکین گفتند : چرا
نباید این قرآن بمردمی بزرگ و عظیم از مکه و طائف نازل نشود
لذا مشرکین ولید بن مغیره را از مکه و عروه بن مسعود ثقفی را از
طائف انتخاب کردند که قرآن بر آنان نازل شود و ایشان در مقام
نبوت جلوس کنند و پیامبر باشند .

بدین لحاظ خدای حکیم این آیه شریفه را نازل و فرمود
انتخاب پیغمبر مربوط بشما نیست ، بلکه هر کسی را که خدای
برای پیامبری صلاح بداند و برگزیند پیامبر خواهد بود .

نگارنده گوید : چون هر پیامبری را خدای علیم برگزیده
و نیز چون وصی هر پیغمبری را خدا تعیین کرده پس شکی نیست
که وصی پیامبر اسلام را هم خدای علیم تعیین نموده است .

۴- در سوره مبارکه بقره آیه (۲۸) درباره این مطلب به

پیامبر اسلام می فرماید : خدای تو بملائکه فرمود : من در زمین
خلیفه ای قرار میدهم .

نگارنده گوید : ازین آیه شریفه استفاده و استنباط

می شود که اگر دیگران شخصی را نامزد مسند خلافت الهیه کنند

یا خود او برای رسیدن به یک چنین مقامی اقدام نماید وی را نمیتوان خلیفه الهی گفت چرا؟ زیرا که خدا او را برای این مقام انتخاب ننموده .

۳- در سوره مبارکه : ص ، آیه (۲۵) راجع بموضوع خلافت بحضرت داود می فرماید : یا داود آ ما توراً در زمین خلیفه قرار دادیم ، پس در بین مردم بحق قضات نما و متابعت هوا و هوس را منمائی که گمراه خواهی شدو...

نگارنده گوید : عموم انبیاء علیهم السلام که بعوث شدند خلفاء خدا و برحق بودند ، کلیه پیامبران که فرستادگان خدا بودند خودشان در موقع وفات خلیفه و جانشین خویش را بدستور حضرت پروردگار تعیین نمودند و از این جهان رحلت کردند ، منان که هیچکسی درباره این مطلب شك و تردیدی ندارد . ولی تعجب اینجاست که چرا باید خلیفه و جانشین پیامبر اعظمت اسلام را دیگران تعیین و انتخاب نمایند؟! در صورتی که پیغمبر اسلام و دین آنحضرت از هر لحاظ از جمیع پیامبران ادیان اعظم و اشرف هستند!

بر فرض محال که بگوئیم : رسول عزیز اسلام بدون تعیین خلیفه و جانشین از دنیا رحلت کرده باشد باید گفت : آیا به امر خدا از تعیین خلیفه خودداری کرد یا بدون اجازه خدا؟ یقیناً به امر خدای حکیم این کار را نکرده چرا؟ برای اینکه عقل باور نمی کند : خدا یکصد و بیست و چهار هزار (۱۲۴،۰۰۰) پیامبر را برای هدایت و رستگاری بشر فرستاده باشد آنگاه به پیامبر اسلام دستور بدهد : خلیفه برای خود تعیین منمائی تا مردم

گمراه شوند .

بطور یقین این عمل را بدون اجازه خداهم انجام نداده، چرا؟ زیرا پیامبری که بدون اجازه خدایک چنین موضوع مهمی را ترک کند و امت خود را گمراه و دچار حیرت نماید معلوم است که تبلیغ رسالت ننموده در صورتی که پیامبر معظم اسلام صلی الله علیه و آله در تبلیغ رسالت کوچکترین تقصیر و کوتاهی نکرده از طرفی هم شکی نیست که اگر پیامبر اسلام در زمان خود خلیفه خویش را تعیین نکرده باشد دین آنحضرت ناقص است در صورتی که دین مقدس اسلام کوچکترین نقصی ندارد و دلیل برای این موضوع آیه (۵) سوره مبارکه مائده است که می فرماید :

اليوم اكملت لكم دينكم واتممت عليكم نعمتي ورضيت لكم الاسلام ديناً .

یعنی امروز (که روز عید غدیر خم بود و جریان آن را با خواست خدای توانادر بخش هفتم همین کتاب خواهیم خواند) دین شما مسلمین را کامل و نعمت خویش را برای شما تمام نمودم و راضی شدم که اسلام دین و آئین شما باشد .

پس بنا بر این برای شخص منصف و فطن تردیدی نیست که حتماً پیامبر اسلام در زمان حیات خویش جانشین و خلیفه تعیین نموده است و نیز شك و تردیدی نیست که اهل تسنن معتقدند : گروهی از مردم ابوبکر را برای خلافت برگزیدند، نه اینکه پیامبر خدا او را انتخاب کرده باشد. لذا می گوئیم : اینجا است که شخص غیر متعصب و با انصاف و با سعادت باید مطلب را دریابد و معتقد شود که حضرت مولی الموحدين امیر المؤمنین : علی بن ابیطالب علیه آلاف التحية و الثناء خلیفه بلا فصل پیامبر

اسلام بشمار میرود .

۳ = خلافت از نظر اخبار اهل تسنن

قبل از این در موضوع : خلافت از نظر لغت عرب به خوانندگان محترم وعده دادیم و گفتیم : تنها کسی را که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در زمان حیات خود برای مقام خلافت بعد از خویش تعیین می کرد و بطور صراحت به وی می فرمود : تو خلیفه مرا هستی حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام بود . نیز بخوانندگان ایامی وعده دادیم که این موضوع را بوسیله اخبار اهل تسنن ثابت می نمایم خدا کند همین طور که ما توفیق یافتیم و به وعده خود وفا کردیم شما هم موفق شوید و پس از اینکه اخبار اهل تسنن را در باره اثبات خلافت بلا فصلی علی بن ابیطالب علیه السلام بچشم انصاف و بدون اعمال غرض قرائت نمودید قضاوت منصفانه و عادلانه بنمائید و عقیده خویش را با این همه دلیل و برهان تطبیق کنید، نه اینکه دلیل و برهان را با عقیده شخصی خود مطابقت نمائید :

۱- ابن جریر طبری که یکی از علمای بزرگ اهل تسنن بشمار میرود در صفحه (۶۲) جلد دوم تاریخ خود از ابن عباس از حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام روایت می کند که فرمود : موقعی که آیه شریفه :

وانذر عشیرتک الاقربین (۱)

بر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نازل شد . . پنجمبر خدا

(۱) سوره : شعراء ، آیه (۲۱۴) یعنی قوم و خویشان

نزدیک خود را از عذاب خدای قهار بترسان !! مولف .

شروع بسخن کرد و فرمود : آی بنی عبدالمطلب ! بخدا قسم من جوانی را در میان عرب سراغ ندارم که دین و آئینی برای قوم و امت خود آورده باشد که از این دین و آئینی که من برای شما آورده‌ام افضل و بهتر باشد . زیرا من خیر و سعادت دنیوی و اخروی شما را تأمین نموده‌ام . خدای توانا بمن دستور داده که شما را بسوی او دعوت نمایم .

اکنون بگوئید : کدام يك از شما برای این امر بزرگ پیامبری و زیر من می‌شوید تا وی در میان شما برادر و وصی و خلیفه من باشد ؟

علی علیه السلام می‌فرماید : کلیه آن افراد ساکت شدند و جوابی بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نگفتند !! من گفتم : یا رسول الله ! من که از لحاظ سن از ایشان کوچکتر و از نظر چشم ارمس (یعنی آب چشم) و از لحاظ بطن و شکم بزرگتر و از نظر ساق باریکتر هستم در باره امر نبوت و زیر تو می‌شوم و آن بزرگوار وزارت مرا پذیرفت .

آنگاه پیامبر اکرم به آن گروه فرمود : این علی در میان شما برادر و وصی و خلیفه من است و بر شما واجب است که سخن او را گوش کنید و امر او را اطاعت نمائید و ...

نگارنده گوید : معمولاً اکثر افراد در موقع مردن برای خود وصی و خلیفه تعیین می‌کنند ولی تعجب اینجا است که پیامبر معظم اسلام صلی الله علیه و آله بیست و سه سال قبل از رحلت خود وصی و خلیفه خویشتن را تعیین کرده و معذک بعضی از مسلمانها قبول نمی‌کنند و می‌گویند : پیغمبر اسلام بدون تعیین خلیفه از دنیا رفته !!

۲- هیتمی که یکی از دانشمندان اهل تسنن محسوب میشود در کتاب مجمع ، جلد (۸) صفحه (۳۱۴) از عبدالله بن مسعود روایت می کند که گفت : در یکی از شبها که آنرا : ليلة الجن می گفتند پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله بمن فرمود : یا من بیا ! من با آنحضرت رفتم تا اینکه بیای منکه رسیدیم و...

آنگاه پیامبر خدا پس از اینکه خطی برای من کشید فرمود بمن وعده داده شده که جن و انس بمن ایمان بیاورند و...

ابن مسعود می گوید : من گفتم : یا رسول الله ! آیا ابوبکر را خلیفه و جانشین خود نمی کنی ؟ ناگهان دیدم آن بزرگوار صورت مبارک خود را از من برگردانید ، لذا دریافتم که پیامبر اسلام با وی موافقتی ندارد .

گفتم : یا رسول الله ! آیا عمر را خلیفه و جانشین خود قرار نمیدهی ؟ دیدم آن بر گزیده خدا از من اعراض نمود فهمیدم که با او نیز موافق نیست گفتم : یا رسول الله آیا علی ابن ابیطالب را هم خلیفه و جانشین خود قرار نمیدهی ؟ فرمود : بحق آن خدائی که نظیر ندارد اگر با علی بیعت کنید و از او اطاعت و فرمانبرداری نمائید خدا شما را داخل بهشت خواهد کرد .

۳- مناوی که یکی از علمای بزرگ اهل تسنن بشمار میرود در کتاب کنوز الحقایق ، صفحه (۱۴۵) از رسول خدا روایت می کند که فرمود : شخصی که درباره موضوع خلافت با علی بن ابیطالب قتال و جنگ کند هر کسی که باشد او را بکشید !! آن گاه می گوید : این روایت را دیلمی نقل کرده .

تکاورنده گوید : پس ثابت شد که پیامبر اکرم اسلام از زمان مبعوث شدن خود ببعده عنوان و مقام خلیفه بودن و خلافت ~~تکاورانه~~ حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام ثابت کرده ، ولی

برای دیگران يك چنین مقامی را عنوان نفرموده !!

۴- خلافت از نظر عقل

گرچه عقل بشر در باره هر موضوعی رسا نیست و چنانچه عقل انسان بقدری رسا بود که سعادت دنیوی و اخروی او را تأمین می کرد احتیاجی به پیامبران و امامان و محاکم قضائی و... نبود ولی در عین حال عقل تا يك اندازه معلوم و محدودی سندیت و مدخلیت دارد . ولذا فرموده اند : اولین چیزی را که خدا آفرید عقل بود ، آنگاه برای آزمایش به عقل فرمود : برو! رفت و به وی فرمود : بیا! آمد . پس از این اختیار و امتحان بود که خدای حکیم به او فرمود : بعزت و جلال خودم قسم که ثواب را در موقع خود بتو خواهم داد و انتقام را هم بموقع خود از تو خواهم کشید . پس بنا بر این عقل انسان تا يك اندازه معلومی مدخلیت در امور خواهد داشت و علمای اسلام احکام را بوسیله ادله اربعه که عبارتند از : قرآن ، اخبار ، عقل و اجماع استنباط و استخراج می نمایند .

از جمله موضوعاتی که عقل باینکه محدود است بخوبی می تواند آنرا حل و فسخ کند موضوع خلافت است .
مثلاً اگر از شخصی پرسش کنیم و بگوییم : کسی که از نظر اسلام آوردن و گرویدن بخدا و رسول معظم صلی الله علیه و آله اول باشد ، از لحاظ شجاعت اول باشد ، از نظر علم و دانش اول باشد ، از لحاظ تقوا و پرهیزکاری اول باشد ، از نظر عبادت و خدا پرستی اول باشد ، از شجره نبوت حضرت محمد بن عبدالله

صلی الله علیه و آله باشد ، داماد پینمبر اکرم اسلام باشد و...
سزاوارتر است که خلیفه و جانشین پیامبر اسلام باشد یا دیگری که
از هر جهت با وی طرف قیاس نباشد .

آیا عقل می پذیرد که شخص فاضل بر افاضل ، عالم بر اعلم
شجاع بر اشجع ، متقی بر اتقا ، زاهد بر ازهد مقدم باشد ؟ آیا
هیچ کسی گفته که خدا و پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در زمان
حیات رسول خدا شخصی را بر حضرت علی بن ابیطالب امیر کرده
باشند و آن بزرگوار مأمور کسی شده باشد ؟ پس چرا شخصیتی
مثل حضرت علی بن ابیطالب که در زمان حیات پیامبر اسلام که
بر همه مسلمانین امیر و فرمانفرما بود و هیچگاه محکوم بحکم کسی
نبود باید بعد از پینمبر اسلام دیگران بر او امیر و حاکم باشند و آن
بزرگوار محکوم بحکم و مطیع او امر دیگران باشد ؟

آیا نه چنین است که قرآن مجید در سوره مبارکه یونس
آیه (۳۵) راجع به این موضوع می فرماید :

**افمن یرهدی الی الحق احق ان تبع ام من لایهدی
الا ان یرهدی فما لکم کیف تحکمون .**

یعنی آیا کسی که انسانرا بسوی حق هدایت و راهنمایی
می کند سزاوارتر است که از او متابعت کرد یا آن شخصی که هدایت
نمی شود مگر اینکه هدایت کرده شود ، مگر شمارا چه شده ؟
چگونه (و چرا) قضاوت (بیجا) می نمائید ؟

آری بعضی از مخالفین حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام
اعتراض می کنند و می گویند : موقعی که پیامبر اسلام از دنیا رحلت
نکرد ~~بن حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام~~ که بیشتر از می

و کمتر از چهل سال بود تقاضای منصب خلافت نمی‌کرد ، ولی ابوبکر چون بیشتر از علی علیه السلام عمر کرده بود لائق منصب و مقام خلافت بود .

ولی غافل از اینکه این اعتراض از دو جهت غیر وارد است اولاً اینکه اگر زیاد عمر کردن انسان را لائق منصب خلافت بنماید پس ابوقحافه که پدر ابوبکر و در آن موقع زنده بود بر خود ابوبکر مقدم و سزاوار تر بود ، ثانیاً اینکه مگر حضرت عیسی و حضرت یحیی علیهما السلام در سن کودکی و صباوت بمقام پیامبری و نبوت که از مقام خلافت مهمتر است نائل نشدند ؛ بنا بر این همان خدائی که قدرت دارد کودکان را بمقام نبوت برساند قطعاً می‌تواند افراد سی‌ساله را از هر لحاظ لایق مقام خلافت بنماید

۵- خلافت از نظر اجماع

معنی اجماع از نظر شیعه این است که هر گاه عموم علمای شیعه درباره یک موضوعی که از کتاب و سنت و عقل استنباط نشود اتفاق و اجماع داشته باشند آن موضوع برای اینکه یک چنین اجماعی حجیت و سندیت دارد قابل قبول است و جهت سندیت داشتن اجماع نزد شیعه این است که حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه بطوری که شناخته نمی‌شود در میان علمای ایشان است .

معنی اجماع از نظر اهل تسنن این است که می‌گویند . پیامبر اسلام فرموده : امت من بر خطاء اتفاق و اجماع نمی‌کند .

قویترین و بزرگترین دلیل و برهان اهل تسنن برای اثبات خلافت ابوبکر این است که می‌گویند : امت پیغمبر خدا

صلی الله علیه وآله برای خلافت ابوبکر اجماع و اتفاق کردند ولی شیعه بر فرض اینکه يك چنین اجماعی را که اهل تسنن ادعای کنند قبول داشته باشند - اگر قبول داشته باشند ۱۱۹ - می گویند : يك چنین اجماعی منعقد نشده است . دلیل بر اینکه این اجماع و اتفاق اصلی ندارد این است که گروهی از بزرگان و برجستگان صحابه با ابوبکر بیعت نکردند و یا اینکه بنحو اجبار و تهدید بقتل بوده . و آن گروهی که از خواص صحابه بشمار میرفتند و با این اجماع مخالفت کردند عبارت بودند از :

علی بن ابیطالب علیه السلام ، عباس ، حسن ، حسین ، طلحه ، زبیر ، عبدالله بن مسعود ، عبدالله بن عباس ، سلمان فارسی ، ابوذر غفاری ، مقداد بن اسود ، عمار بن یاسر ، جابر بن عبدالله انصاری ، ابویوب انصاری ، عثمان بن مظعون ، ابودجانه (بضم دال) انصاری ، حذیفه یمانی ، ابی (بضم همزه و فتح باء و یاء مشدد) ابن کعب ، سعد بن عباده ، قیس بن سعد ، بریده اسلمی ابوالهیثم تیهان ، سهل بن حنیف (بضم حاء و فتح نون) عثمان بن حنیف ، خزیمه (بضم خاء و فتح زاء) ابن ثابت و ...

اینگونه افراد که از بزرگترین و برجسته ترین صحابه و یاران پیامبر اسلام بشمار میرفتند با ابوبکر بیعت نکردند و چنانچه شیعه و سنی نوشته اند گروهی از ایشان پس از چند ماه بوسیله قتل و تهدید های پی در پی بیعت نمودند .

پس بنا بر این معلوم شد که اجماعی که اهل تسنن ادعای می کنند چگونه اجماعی بوده ۱۱۹

چه خوب سروده‌اند

ام الكتاب ناطق یزدان وجود تو است
 هر دم که بر تو می گذرد ز آن صحیفه‌ای است
 دنیا طلب مباش بدینسان که گفته اند
 دنیا طلب بود سگ و دنیا چو جیفه‌ای است
 تنها نه بو حنیفه بدین کرد اختلاف
 هر يك ز ما بنوبه خود بو حنیفه‌ای است
 در يك سقیفه آنهمه کردند حشکشی
 پس وای بما که هر طرف ما سقیفه‌ای است
 ز اول مخالفت بسر يك خلیفه بود
 امروز هر که را نگری خود خلیفه‌ای است
 صابری اگر بلطف پی برد کسی
 در فرد فرد هر غزل تو لطیفه‌ای است

۶- مهدی از نظر عقل

در اینکه عقل راهنمای بشر است تردیدی نیست ، ولی در عین حال راهنما بودن عقل محدود است . یعنی عقل تا يك اندازه‌ای می‌تواند انسانرا دلیل و راهنما باشد . نه اینکه به کلیه مطالب و موضوعات رسا باشد .
 مثلا اگر قبل از اختراعات جدیده بمردم آن زمان میگفتند برق یکنوع اختراعی است که حرارت میدهد ، برودت میدهد

نور میدهد ، وسیلهٔ معالجات قرار می گیرد ، بهترین وسیله‌ای است از برای مصنوعات متعدده و ...

یابہ آنان می گفتند : هواپیما یا موشک یکنوع اختراعی هستند که هر کدام در هر ثانیه و دقیقه ای فلان مساحت راه طی میکنند و ...

یابہ ایشان می گفتند : تلفن یکنوع اختراعی است که طرفین در موقع مکالمه - با اینکه صد ها فرسخ در بین ایشان فاصله باشد - معذک یکدیگر را مشاهده می کنند و ...

آنان از لحاظ اینکه عقلشان رسا نبود و اینگونه اختراعات را بچشم خود ندیده بودند کلیه آنچه که مثل زدیم و نظیر آنها را محال و غیر ممکن میدانستند در صورتی که مافعلا اختراعات سابق الذکر و صدها نظیر آنها را مشاهده می نمائیم .

همین طور مردم عصر فعلی نسبت به آن اختراعاتی که در زمانهای آینده بوجود بیایند چون عقلشان رسا نیست و بچشم خود مشاهده نکرده اند زیر بار آنها نخواهند رفت ، در صورتی که اختراعاتی در آینده یقیناً بوجود می آیند .

بعبارت دیگر : عقل امور غیر طبیعی را نمی پذیرد ، از باب مثال : برگشتن اموات در این عالم يك موضوع غیر طبیعی بشمار میرود .

تکلم کردن نوزاد در آن موقعی که متولد می شود يك موضوع غیر عادی و غیر طبیعی است .

غذا از آسمان آمدن برای کسی که گرسنه باشد موضوعی است غیر طبیعی .

وقتی که انسان آهنی را در دست بگیرد نرم شدن آن در دست بشر نظیر موم از موضوعات غیر عادی بشمار میرود .
موقمی که انسان در میان آتش بنشیند و آتش او را نسوزاند، امری غیر طبیعی خواهد بود که تا انسان بچشم خود نبیند باور نخواهد کرد .

در صورتی که قرآن صریحاً خبر میدهد : حضرت عیسی علیه السلام اموات را به اجازه خدا زنده می کرد . در میان گاهواره با مردم تکلم می نمود .

غذا از آسمان برای او نازل شد . آهن از برای حضرت داود نظیر مومیائی نرم شده، ابراهیم خلیل را در آتش انداختند و آتش کوچکترین آزاری به آن حضرت نرسانید!! و...

اگر عقل از برای رهبری و راهنمایی بشر کافی بود خدای علیم تعداد یکصد و بیست و چهار هزار (۱۲۴،۰۰۰) پیغمبر را برای هدایت و راهنمایی کامل انسان نمی فرستاد. پس، از مثالهای سابق کاملاً معلوم شد که عقل زیر بار امور غیر عادی و غیر طبیعی نمی رود در صورتی که مثالهای سابق الذکر و صدها نظیر آنها قبل از این واقع شده و بعد از این نیز واقع خواهد شد .

روی این اصل اصیل باید بگوئیم : هر موضوع غیر عادی را که عقل نمیپذیرد - یا بفرمائید : عقل این قدرت را ندارد که به آن رسا باشد - نباید منکر شد، زیرا پذیرفتن عقل دلیل بر محال بودن آن موضوع نمی شود ، بلکه باید گفت : عقل نمی تواند به هر موضوعی پی ببرد .

از جمله موضوعاتی که بعضی گمان می کنند غیر عادی و

غیر طبیعی بشمار میرود موضوع غیبت حضرت ولی عصر
عجل الله تعالی فرجه است در صورتی که این موضوع نزد افراد
منصف غیر عادی نیست ، آری هزار یا دو هزار سال عمر کردن در
نظر بعضی از مردم این زمان که پرورش یافته روغن نباتی و امثال
آن هستند بعید است در صورتی که این استبعاد جا ندارد ، زیرا معمرین
سابق چنانکه شرح حال آنانرا بعداً در این کتاب خواهیم خواند
این مقدار یا بیشتر عمر کرده اند .

بر فرض اینکه بگوئیم : موضوع طولانی شدن عمر حضرت
بقیه الله مهدی موعود علیه السلام يك موضوع غیر عادی باشد اولاً
چنانکه قبل از این گفته شد عقل به هر موضوع غیر عادی رسا نیست
ثانیاً کدام شخص خدا پرست است که خدا را قادر بداند ولی راجع
به اینکه حضرت مهدی منتظر علیه السلام یازید دیگری دو هزار
یا ده هزار سال عمر کند منکر قدرت خدا شود !!

چگونه می شود خدای مهربانی که مازات مقدس او را عادل
میدانیم بعد از حضرت محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله که پیامبر
آخر الزمان است تا پایان دنیا امام و حجت و راهنمایی از برای
بشر ذخیره نکند و فردای قیامت از انسان مو آخذه نماید و بفرماید:
چرا فلان عمل را انجام ندادی و چرا فلان کار را عملی کردی ؟
جای دارد کسی گمان کند و بگوید : قرآن و علماء در میان
مردم موجودند و آنانرا هدایت می کنند لذا احتیاجی به امام
ندارند .

جواب این است که این مدعا بیش از خیال و گمان چیزی
، چرا ؟ زیرا کسی می تواند حقایق قرآن را درک نماید

که قرآن بر خاندان وی نازل شده باشد و او یقیناً در این زمان امام عصر است . تنها وجود علماء برای راهنمایی بشر کافی نیست زیرا قبل از بعثت حضرت محمد صلی الله علیه و آله در زمان انبیاء سالفه علمائی نیز وجود داشتند و معذالك خدای حکیم با وجود علماء برای بشر پیامبر می فرستاد و برای اینکه زمین خالی از حجت و رهبر خدائی نباشد هر گاه پیامبری از دنیا میرفت خدا به او دستور می داد برای خویشتن جانشین و خلیفه ای تعیین نماید پس بنا بر این وجود علماء و قرآن بدون يك رهبر الهی یعنی حضرت مهدی موعود علیه السلام امور جهانی کما هو حقّه منظم و برقرار نخواهد شد .

چنانکه کمتر روزی است که جرائد و رادیو و وسائل آگاهی همه روزه بشر را از اختلافات دول و جنگهای آتشین کشورهای جهان آگاه نکنند و اخطار ننمایند .

اگر گفته شود : خدای حکیم بشر را برای چه آفرید و منظور حضرت پروردگار از خلقت انسان چه بود ؟ باید همان جوابی را بگوئیم که خدای سبحان در قرآن کریم فرموده ، در قرآن چه جوابی فرموده ؟ قرآن مجید ، در سوره : والذاریات آیه (۵۶) راجع به این موضوع می فرماید :

وما خلقت الجن والانس الا ليعبدون

یعنی من جن و انس را نیافریدم مگر برای اینکه مرا پرستش نمایند . چون خدایکی و این جهانی که محل زندگی انسان است نیز یکی میباشد بحکم عقل ، دین هم باید یکی باشد و چون از زمان حضرت آدم علیه السلام تا زمان پیامبر با عظمت اسلام صلی الله علیه و آله

همه وقت دین برحق یکی و پیغمبر برحق نیز یکی بوده بقضاوت عقل شکی نیست که از این زمان هم تا پایان دنیا باید دین برحق و رهبر الهی یکی باشد تا منظور خدای حکیم که می فرماید : ما جن و انس را برای پرستش خودمان آفریدیم عملی شود و این منظور مقدس موقی عملی می شود که حضرت ولی عصر و صاحب زمان ظهور کند و همه ادیان باطله جهان را ریشه کن نماید تا عموم جهانیان متدین به یکدین شوند و یک خدای را مورد پرستش قرار دهند .

روی این اصل اصیل یعنی چون دین برحق بیشتر از یکی نبوده و نخواهد بود پس عبادت غیر آن افرادی که دینشان برحق است باطل خواهد بود ، وقتی که عبادات آنان باطل باشد پس بنا بر این منظور مقدس حضرت پروردگار عملی نشده است ، در صورتی که ذات بی زوالش این قدرت را دارد که منظور مبارک خود را عملی نماید .

موضوع دیگر اینکه اگر از انسان سؤال کنند و بگویند : آیا خدای حکیم که بشر را آفریده آیا راضی هست که هر شخص قوی شخص ضعیف را بکشد ، یا هر کشوری که قلدرباشد حق دارد کشور زیر دست خود را نابود کند ، همانطور که هر یک از حیوانات که قوی باشد حیوان ضعیف را طعمه و لقمه خود می نماید ، و یا اینکه باید گفت ، همان خدائی که بشر را آفریده جز آن گروهی را که خودش دستور کشتن و یا عذاب آنانرا صادر فرموده - اختیار قبض روح کردن انسان فقط بدست قدرت خود او است .

باید بگوئیم : شکی نیست همانطور که خدای توانا

بهید قدرت خویش انسان را میافریند اختیار قبض روح نمودن نیز منحصر بذات مقدس خود او است
 اکنون که این موضوع روشن شد پس این همه افراد بشر که کشورهای جهان همه ساله و همه ماهه و همه روزه با قویترین وسائل و اسلحه آدم کشی عصری بجان یکدیگر می افتند و بشری را که فقط باید بدست قدرت خدا قبض روح شود چون برگ خزان بروی زمین میریزند اولاً برخلاف خواسته خدا خواهد بود و ثانیاً تا يك رهبر و زمامدار مقتدری از طرف خدای توانا ظهور و خروج نکند این فتنه و فسادها ریشه کن نخواهد شد .

در اینکه اسلحه و قوای آتشبار در این جهان همه روزه بیش از پیش خواهد شد تردیدی نیست ، در اینکه بشر چون بقوای آتشین خود میبالد روز بروز بر توحش و سیر قهقرائی خویش میفزاید شکمی نیست ! آیا عقل باور می کند که خدای جهان بشر را نظیر حیوانات بله و رها بگذارد و بنظم و انتظام جامعه انسانی سر و صورتی ندهد ؟ آیا می شود منظور خدای توانا این باشد که ذات مقدسش بشر را برای عبادت خود بیافریند و قلدران و گمراه کنندگان جهان عده ای را نابود و گروهی را گمراه نمایند سبحان الله و تعالی عن ذلك علواً کبیراً !!

بسیار بجا است که یکموضوع عقلی را از زبان یکی از شاگردان حضرت صادق آل محمد صلی الله علیه و آله از نظر مبارک خوانندگان گرامی بگذاریم :

محمد بن یعقوب کلینی در کتاب اصول کافی، جلد اول صفحه (۱۶۹) روایت می کند که صادق آل محمد صلی الله علیه و آله

به هشام بن حکم (بفتح حاء و کاف) فرمود : برای من بگو که
(راجع به موضوع امامت) چگونه با عمرو بن عبید گفتگو
مباحثه کردی ؟

هشام گفت : یا بن رسول الله ! من در حضور شما خجالت
می کشم سخن بگویم زبانم در خدمت شما ناطق و گویا نمیشود
امام صادق علیه السلام فرمود : موقمی که من بشما دستوری
میدهم انجام دهید .

هشام گفت من وارد بصره شدم و ... نزد عمرو بن عبید
بدوزانوی خود نشستم . آنگاه به وی گفتم : ای استاد ! من شیخ
غریبی هستم ، اجازه هست که مسئله ای از شما سؤال کنم ؟
گفت : آری .

گفتم : آیا تو چشم داری ؟

گفت : ای پسرک من ! این چه سؤالی است که تومی کنی

چیزی را که می بینی جاندارد از آن پرسش نمائی ؟

گفتم : سؤال من همین طور است .

گفت : گرچه سؤال تو احمقانه است ولی در عین حال هر

چه می خواهی پرسش کن و ...

گفتم : آیا چشم داری ؟

گفت : آری .

گفتم : از چشم چه نتیجه ای می گیری ؟

گفت : بوسیله چشم است که رنگها و اشخاص را می بینم .

گفتم : آیا بینی داری ؟

گفت : آری .

- گفتم : از بینی چه استفاده می کنی ؟
 گفتم : بوسیله بینی بوها را استشمام می نمایم .
 گفتم : آیا دهان داری ؟
 گفتم : آری .
 گفتم : دهان را برای چه می خواهی ؟
 گفتم : طعم اشیاء را بوسیله دهان می چشم .
 گفتم : آیا گوش داری ؟
 گفتم : آری . -
 گفتم : ثمره گوش از برای تو چیست ؟
 گفتم : بواسطه گوش است که اصوات و صدارا می شنوم
 گفتم : آیا قلب داری ؟
 گفتم : آری .
 گفتم : از قلب چه استفاده ای می کنی ؟
 گفتم : هر اشتباهی که دچار جوارح و حواس (ظاهری)
 من شود آنرا بوسیله قلب بر طرف می کنم
 گفتم : آیا ممکن نمی شود که این اعضاء و جوارح انسان از
 قلب مستغنی و بی نیاز باشند ؟
 گفتم : ابدأ .
 گفتم : چرا اعضاء و جوارح از قلب مستغنی نیستند در
 صورتی که صحیح و سالمند ؟
 گفتم : ای پسرک من ! موقعی که اعضاء و جوارح انسان
 (مثلا بینی) بوئی را استشمام کند یا (چشم) شیئی را ببیند یا
 (دهان) غذایی را بچشد یا (گوش) صدائی را بشنود و دچار

شك شوند بقلب رجوع می کنند تا قلب یقین را حاصل وشك را برطرف کند .

گفتم : پس بنا بر این خدا قلب را مخصوص این آفریده که شك را از اعضاء وجوارح انسان برطرف کند ؟
گفت : آری .

گفتم : وجود قلب از برای انسان حتماً لازم است والا اعضاء وجوارح (نسبت به هیچ موضوعی) یقین پیدانمی کنند ؟
گفت : آری .

گفتم : ای ابومروان ! (کنیه عمرو بن عبید) خدا برای اعضاء وجوارح تو امام (که قلب باشد) قرار داده تا بوسیله آن یقین حاصل وشك برطرف شود پس چگونه می شود خدا این همه مخلوق خود را در حال شك واختلاف وحیرت بگذارد وامامی از برای ایشان معلوم نکند تا در موقع اختلاف وشك و سرگردانی به اورجوع نمایند ؟ ...

عمرو بن عبید لحظه ای سکوت کرد و بمن چیزی نگفت .
آنگاه بمن توجهی کرد و گفت : توهشام بن حکم نیستی ؟ ! گفتم : نه
گفت : از همنشینان هشام نیستی ؟ گفتم : نه ، گفت : پس تو اهل کجائی ؟ گفتم : اهل کوفه ، گفت : یقیناً توهشامی .

بعد از این گفتگوها از جای برخواست و مرا بجای خود نشانید و صحبتی نکرد تا آنموقعی که من برخواستم .

حضرت صادق علیه السلام خندید و به هشام فرمود : این استدلال را از کجا یاد گرفتی ؟ ! گفت : از خود شما . امام صادق علیه السلام فرمود : بخدا قسم که این مباحثه و محاجه تو در صحف

ابراهیم و موسی علیهما السلام مرقوم است .

۷ = مهدی از نظر ادیان گذشته

در کتاب شا کمونی که از بزرگان کفار هند بشمار میرفته و به گمان آنان پیامبر آسمانی بوده می نگارد : پادشاهی و دولت دنیا بفرزند سید خلائق دو جهان : کش (بلغت هندی یعنی پیامبر بزرگوار اسلام) ختم خواهد شد ، او کسی است که بر کوه های مشرق و مغرب دنیا حکمرانی و فرمانفرمائی می نماید ، وی همان کسی است که بر بالای ابرها سوار می شود ، فرشتگان کارکنان او خواهند بود ، جن و انس خدمتگذار او می گردند ، از سودان که زیر خط استواء است تا عرض تسعین که زیر قطب شمالی است و ماوراء بحار (یعنی دریاها) را صاحب و مالک خواهد شد . در آن موقع است که دین خدا یکی و زنده می گردد . نام فرزند کش : (بلغت هندی) ایستاده است ، ایستاده (یعنی مهدی موعود) خدا هناس است .

نگارنده گوید : در دعای ندهم در باره امام زمان حضرت مهدی علیه السلام می فرماید : کجا است آن آقائی که پشورا به وحدت کلمه و پرستش یک خدا و یک دین و ادار خواهد کرد و ...

در کتاب دید : که اهل هند آنرا کتاب آسمانی میدانند می نگارد : موقعی که دنیا خراب شود (یعنی کفر آنرا فرا گیرد پادشاهی بنام : منصور در آخر الزمان پیدامی شود که پیشوا و راهنمای خلائق خواهد شد . او است که تمام عالم را می گیرد و

اهل آنرا بدین خود درمیاورد . وی هر کسی را چه مؤمن و چه کافر میشناسد و آنچه که از خدا بخواهد خواسته او بر آورده میشود .
در کتاب باسک : که به گمان هندوها از کتب آسمانی آنان بشمار میرفته می نگارد : در آخر الزمان دوران دین و مذهب پادشاه عادل ختم می شود که پیشوای ملائکه و جن و انس است وی مردی است دارای حقیقت و راستی ، تمام آنچه را که در دریا و زمین ها و کوهها مخفی و نهفته است بدست میاورد (۱) وی از آسمانها و زمین خبر میدهد و کسی از او بزرگتر در دنیا نخواهد آمد .

در کتاب پاتیکل : که از بزرگان هندوان و به گمان ایشان وی صاحب کتاب آسمانی است - می نویسد : موقعی که روزگار پایان رسد دنیای کهنه نو وزنده خواهد شد . مالک و صاحب تازه ای از فرزندان دو پیشوای بزرگ جهان بوجود میاید که یکی از ایشان ناموس آخر الزمان (بلفت هندی یعنی پیامبر اسلام) و دیگری پشن (بلفت هندی یعنی علی بن ابیطالب) نام دارند .

نام آن مالک و صاحب تازه (بلفت هندی) راهنسامی باشد وی پادشاه بر حق و خلیفه رام (بلفت سانسکریتی یعنی خدا) خواهد بود . او حکمران و دارای معجزات بسیاری است . کسی

(۱) در اخبار و روایت اسلام هم وارد شده که : زمین آنچه را که در بطن خود دارد برای حضرت مهدی منتظر علیه السلام اخراج می نماید و تمام گنجهای خود را برای آنحضرت آشکار خواهد کرد . مؤلف .

که به وی پناهنده شود و دین جد او را برگزیند نزد رام (یعنی خدا) وجیه و آبرومند خواهد بود.

دولت و سلطنت و عمر او طولانی می گردد، فرزندان ناموس اکبر (یعنی پیامبر اسلام) زیاد خواهند شد، دنیا بوجود او خاتمه پیدامی کند.

اواست که از ساحل دریای محیط، جزیره های سرانندیب قبر حضرت آدم، جبال القمر، شمال هیکل زهره، سیف البحر و اقیانوس را تسخیر خواهد کرد، بتخانه سومنات را خراب می کند جگر نات (بلفت سانسکریتی یعنی آن بتی که هندوها آن را مظهر خدا می دانند) مطیع فرمان او می شود و پس از سخن گفتن برای او بخاک می افتد آنگاه وی آن بت رامی شکند و بدریای اعظم می افکند و همچنین کلیه بتها را خواهد شکست.

در کتاب اشعیا: که یکی از انبیاء بنی اسرائیل بشمار میرود، سفر (۱۱) از آیه: ۶ تا آیه (۸) موضوعاتی را خبر میدهد که جز با دولت مهدی موعود تطبیق نمی کنند، آن موضوعات که ماعین آنها را در کتاب: مصلح جهان نگاشته ایم عبارتند از:

گرك با بره و ببر با بزغاله و گوساله سکونت خواهند داشت گوسفندان پرواری که کودکی شبان و چوپان آنها باشد با شیر درنده جوان در يك مکان می خوابند، گاو و خرس با يك دیگر میچرند بچه های آنها هم با یکدیگر می خوابند، شیرهم نظیر گاو گاه می خورد. طفل شیرخوار با سوراخ مار بازی میکنم بچه ای که از شیر گرفته شده باشد دست خود را به سوراخ افعی داخل

خواهد کرد و ..

نیز در کتاب سابق الذکر ، سفر (۶۵) آیه (۲۵) به نظیر اینگونه موضوعات اشاره می کند و می گوید : *گرك و بره بايكديگر ميچرند و نظير گاو گاه مي خورند و خوراك مار خاك شود و ...*

جاماسب در کتاب خود می نویسد : مردی از فرزندان هاشم در زمین تازیان بوجود میاید که دارای سروتن و ساق بزرگی خواهد بود ، وی بر دین جد خود خواهد بود ، او با سپاه خویشان متوجه ایران می شود و آنرا معمور و آباد می نماید ، زمین را بنحوی پراز عدل و داد می کند که *گرك* با همیشه آب می خورد .

تعداد مردم در آن موقع خیلی زیاد می شود ، عمر آنان بقدری طولانی می گردد که يك مرد تعداد پنجاه نفر از پسران و دختران و نواده های خود را خواهد دید در آن موقع کلیه کوه و دشتهای بشر و حیوان پر می شود و زمین از نظر زیبایی مثل عروس خواهد شد مردم عموماً بدین : مهر آزمای (۱) می گردند ، ظلم و ستم بطوری از دنیا ریشه کن می شود که انواع و اقسام اسلحه را فراموش می نمایند . اگر بخواهم نعمتهای آن زمان را شرح دهم این زمان وزندگی که ما داریم بر ما تلخ و ناگوار خواهد شد .

علامه مجلسی در کتاب تذکرة الائمة می نگارد : عموم بنی آدم مخصوصاً اهل کتاب که عبارتند از : یهود و نصارا و مجوس مرتاضهای هند ، اهل خطا و صرصر ، براهمه ، اهل تسنن ، حکما

(۱) کلمه مهر آزمای : در کتاب جاماسب نام پیامبر اسلام است و از طرفی هم حضرت مهدی موعود علیه السلام همانام رسول خدا است . مؤلف

ودانشمندان ، ستاره شناسان و عموم فرقه‌های هفتاد و سه گانه مسلمانان بوجود حضرت مهدی موعود قائل هستند .

فقط گروه قلیلی از نصارا و فرنگیان راجع بقسمتی از خصوصیات آن بزرگوار اختلاف کرده‌اند .

قرآن مجید در چند مورد بنام مبارك آنحضرت اشاره می‌کند که از آن جمله است : نجم ، عصر ، فجر که در اوایل سوره های قرآن واقع شده‌اند .

نام مقدس حضرت مهدی موعود در صحف حضرت ابراهیم علیه السلام : حاشر ، در زبور : مفیق ، در تورات : ماشع ، هر همید : آخر ، در انجیل : مسیح الزمان ، در کتاب زمزم : سروش ایزد ، در کتاب مجوس : بهرام یابند یزدان ، در کتاب هزار نامه هندیها : لند بطاوا ، در کتاب جاودان خرداد مجوس : خسرو ، در کتاب برزین آزر فارسیان : پرویز یعنی مظفر و منصور در کتاب فرنگان ماجارالامان : فیروز ، در کتاب قبروس رومیان فردوس اکبرانت ، گبرهای عجم آن حضرت را کیتباد دوم یعنی عادل برحق می‌گویند .

چوك كه كفار هند او را صاحب كتاب آسمانی میدانند در كتاب روشن می‌نگارد : كتاب حضرت علی بن ابیطالب كه بخط کوفی نوشته شده نزد ما میباشد ، نیازمندیهای لازم درویشها و مرتاضها از قبیل : عبادت ، زهد ، ترك دنیا و قواعد زندگی همه در آن كتاب نوشته شده .

چوك بحضور حضرت علی بن ابیطالب مشرف شده و آن بزرگوار كتاب مزبور را به وی عطا فرمود .

جوک می گوید در کتاب سابق الذکر می نگارد : دنیا به آن کسی خاتمه پیدامی کند که از بندگان خاص خدا باشد و خدا او را دوست میدارد ، نام آن بزرگوار : خجسته و فرخنده است . وی کلیه آن افرادی را که دین های باطل بوجود آوردند و حق خدا و پیامبر را پایمال نمودند زنده می کند و می سوزاند ، عالم را یک عالم جدید و تازه خواهد کرد ، او است که هر شخص بدی را کیفر می کند ، دولت و سلطنت وی و یارانش یک کرور که چهار هزار سال است طی لانی خواهد شد .

گروه یهودیان می گویند : مهدی آخر الزمان برحق است و خروج خواهد کرد ، ولی از فرزندان اسحاق است ، نه از فرزندان حضرت اسماعیل ، چنانکه مسلمانان می گویند . دلیل براینکه مامی گوئیم : مهدی در آخر الزمان ظهور میکند این است که در کتابهای مانوشته : حضرت داود بن ایشا دارای پانزده پسر بود ، یکی از ایشان حضرت سلیمان بود که در اول دنیا بر جن و انس پادشاه گردید .

داود علیه السلام پسر دیگری داشت بنام ، ماشع که معنی آن بزبان عبری مهدی است ، همین ماشع است که در آخر الزمان پادشاه خواهد شد ، آنچه را که حضرت سلیمان داشت نزد ماشع است ، همین ماشع است که در زمان حضرت سلیمان غایب شد و در آخر الزمان ظاهر می گردد . این موضوع را خدا در تورات بموسی خبر داده است .

علامه مجلسی رحمه الله می گوید : گروه یهود که گفته اند این موضوع را خدا در تورات بموسی خبر داده دروغ است . چرا

زیرامن کلیه تورات را مطالعه نموده ام ، يك چنین موضوعی در آن وجود ندارد . آنچه که در تورات راجع به این مطلب موجود است این است که در سفر انبیاء می گوید : ماشع یعنی مهدی دجال را که ادعای خدائی می کند خواهد کشت . نگارنده گوید : شاید منظور یهود تورات اصلی باشد نه این توراتی که علامه مجلسی مطالعه نموده است .

گروه نصارا یعنی امت حضرت عیسی به چهار فرقه تقسیم شده اند . و آنان عبارتند از : ۱- ملکائی ۲- نسطوری ۳- یعقوبی ۴- لوانی . فرقه ملکائی ولوانی بوجود مهدی موعود قائلند . بعضی از آنان می گویند : گرچه این موضوع در انجیل مسطور نیست ولی ما از علماء و دانشمندان خود شنیده ایم که می گویند : مهدی منتظر در آخر الزمان ظهور خواهد کرد و...

۸- مهدی از نظر قرآن

بعضی از افراد مخالف گمان می کنند که باید کلمه : علی زهراء ، حسن ، حسین علیهم السلام و ... در متن قرآن نوشته شده باشد تا ایشانرا امام بدانند . در صورتی که این گمان ، گمان بی جایی بشمار میرود . چرا ؟ زیرا اولاً در قرآن کریم نام آن افرادی که **غصب** خلافت کردند برده نشده ، پس چرا يك گروهی آنانرا خلیفه میدانند ؟

ثانیاً اشخاص مخالف موضوعات متعدده ای را که قرآن نامی از آنها نمیبرد قبول نموده و درباره آنها کوچکترین شك و تردیدی ندارند . ما اکنون از باب نمونه به قسمتی از آنها اشاره

می‌نمائیم :

۱- قرآن مجید فقط مشرکین یعنی آن افرادی را که برای خدا شریک قرار میدهند نجس میداند و می‌فرماید :

انما المشرکین نجس

یعنی جز این نیست که مشرکین نجس هستند . پس چون قرآن کریم نامی از مابقی نجاسات نمیبرد باید بگویند . کلیه نجاسات از قبیل : ۱- بول ۲- غائط ۳- خون ۴- منی ۵- سگ ۶- خوک ۷- کافرو... پاک هستند !!

قرآن مجید در چند موضع راجع بنماز گفتگو می‌کند و دستور وجوب نماز را بمسلمین میدهد ولی در هیچکدام سوره و آیات قرآن نوشته نشده : نماز صبح دورکعت ، یا نماز ظهر چهار رکعت ، یا نماز مغرب سه رکعت است .

قرآن عظیم در مواضع متعدده‌ای درباره زکوة سخن می‌گوید و وجوب آنرا بخدا پرستان خاطر نشان می‌کند ولی از متن قرآن استفاده نمی‌شود که زکوة هر چهل درهمی یکدرهم است .

قرآن کریم حج را برای افراد مستطیع یعنی آن مردم مسلمانی که می‌توانند برای اعمال حج بمک‌روند واجب میداند ولی معلوم نمی‌کند که در موقع طواف کعبه باید هفت مرتبه طواف نمود .

عموم مسلمین چه شیعه و چه سنی اینگونه موضوعات را که قرآن درباره آنها تصریح نکرده از قول پیامبر عظیم الشان اسلام صلی الله علیه و آله می‌پذیرند و مورد انجام و عمل قرار میدهند و هیچ فردی از افراد مسلمان درباره آنها کوچکترین شك و

تردیدی ندارد .

اکنون قضاوت رابه عهده خوانندگان منصف می گذاریم
ومی گوئیم : چه فرق است مابین موضوعات سابق الذکر وما بین
اینکه پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله - چنان که بعد از این در همین
کتاب خواهیم خواند - مکرراً راجع به حضرت ولی عصر عجل الله
تعالی فرجه که نهمین فرزند امام حسین علیه السلام بشمار میرود
گفتگو می کرد و بیشتر از صدها مرتبه وجود مقدس آن بزرگوار
بوسیله بیانات خود اثبات می نمود ؟

از طرفی هیچ فرد مسلمانانی شك ندارد که سخنانی و گفتار
حضرت محمد بن عبدالله صلی الله علیه وآله با آیات قرآن مجید
فرقی ندارند . چرا ؟ زیرا قرآن کریم درباره گفته های
رسول خدا می فرماید :

وما ينطق عن الهوى ، ان هو الا وحى يوحى

یعنی پیامبر اسلام از روی هوا و هوس سخن نمی گوید ،
سخن پیغمبر خدا جز وحیی که خدا فرستاده نیست .

بعلاوه اینکه آیات زیادی از قرآن مجید به وجود مقدس
حضرت بقیه الله مهدی منتظر علیه السلام اشاره می کنند ، ولی
چون ما نظراختصار داریم از آن آیاتی که شیعه می گوید : در
باره مهدی موعود نازل شده اند صرف نظر می نمائیم و فقط از باب
نمونه بچند آیه ای که علمای بزرگ اهل تسنن می گویند : درباره
مهدی موعود علیه السلام نازل شده اند اکتفاء می کنیم .

۱- ابن ابی الحدید که یکی از علمای برجسته اهل تسنن

بشمار میرود در جلد چهارم شرح نهج البلاغه ، صفحه (۳۳۶) در

در ذیل آیه (۴) سوره قصص (۱) می نویسد :

علمای اهل تسنن می گویند : این آیه اشاره است به آن امامی که مالک زمین و مسلط بر ممالک خواهد شد .

۲- شیخ جمال الدین که یکی از نویسندگان اهل تسنن بشمار میرود در باب هفتم کتاب عقدا در از تفسیر تعبیه در تفسیر قول خدای سبحان که میفرماید :

حماصق

می گوید : معنی : ح جنگی است که بین قریش و موالی (۲) اتفاق می افتد و قریش بر موالی غلبه پیدا می کنند .

م : سلطنت بنی امیه .

ع : برتری و علو بنی عباس .

س : نور و رفعت مهدی علیه السلام .

ق : نزول عیسی علیه السلام .

۳- سید مؤمن شبلنجی که از علمای اهل تسنن بشمار میرود در کتاب نور الابصار ، صفحه (۲۲۸) در تفسیر آیه (۳۳) سوره توبه (۳) از سعید بن جبیر نقل می کند که منظور از این آیه مهدی منتظر علیه السلام است که از فرزندان فاطمه زهراء رضی الله عنها بشمار میرود .

(۱) اول آن آیه این است : ونريدان نمن على الذين استضعفوا في الارض و...

(۲) از جمله معنی های موالی : غلام زر خرید ، مالك ، صاحب ، شريك و... اقرب الموارد .

(۳) اول آن آیه این است : ليظهره على الدين كله و... مؤلف

نکارنده گوید : اگر بخواهیم کلیه آن آیاتی را که علمای اهل تسنن درباره مهدی علیه السلام تفسیر کرده‌اند بنویسیم کتابی جداگانه لازم دارد لذا بهمین مقدار اکتفاء می‌نمائیم .

۹ = مهدی از نظر اهل تسنن .

نکارنده گوید : کلیه روایاتی که در اینجا از پیامبر اکرم اسلام راجع به مهدی موعود علیه السلام می‌نکاریم از علمای برجسته اهل تسنن نقل شده‌اند .

ابو داود در صحیح خود ، جلد چهارم ، صفحه (۸۷) از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که فرمود : اگر از دنیا بیشتر از یک روز باقی نماند خدا آنروز را بقدری طولانی می‌کند که مردی از من مبعوث گردد .

ترمذی در صحیح خود ، جلد دوم ، صفحه (۲۷۰) از ابوهریره (بضم هاء و فتح راء) از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که فرمود : اگر از دنیا بیشتر از یک روز باقی نماند خدا آنروز را طولانی می‌کند تا اینکه مردی از اهل بیت من متصرف (عالم) گردد .

در کتاب ینابیع الموده از مسند (بضم میم و سکون سین) احمد از پیامبر معظم اسلام صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که فرمود : قیامت قیام نمی‌کند تا اینکه زمین پر از ظلم و عداوت گردد . بعد از آن مردی از عترت من خارج می‌گردد که زمین را پر از عدل و داد نماید .

نیز در کتاب سابق الذکر ، صفحه (۴۴۷) از رسول

خدا صلی الله علیه و آله روایت می کند که فرمود : کسی که خروج مهدی را انکار نماید حَقّاً به آنچه که بحضرت محمد نازل شده کافر گردیده .

کسی که منکر نازل شدن عیسی علیه السلام شود حَقّاً که کافر شده .

کسی که منکر خروج دجال گردد حَقّاً که کافر شده

محمد جواد مغنیه که علم و دانش و قلمش در میان مسلمین شهرت جهانی دارد در کتاب : الشیعة والتشیع چاپ بیروت ، صفحه (۹۴) می نگارد :

علمای دوازده امامی کتابهایی بخصوص حضرت مهدی موعود علیه السلام تألیف نموده اند . از جمله آنان : محمد بن ابراهیم نعمانی ، صدوق ، شیخ طوسی ، علامه مجلسی که جلد سیزدهم کتاب بحار الانوار را بحضرت مهدی اختصاص داده است علمای نامبرده و غیرهم اخباری را که از پیامبر اسلام وارد شده و وجود مهدی منتظر را ثابت می کنند از صحاح سنه اهل تسنن نقل کرده اند .

سید محسن امین در قسم سوم جزء چهارم : اعیان الشیعه چاپ سنه (۱۹۵۴ م) آن اخباری را که در کتابهای اهل تسنن در باره حضرت مهدی منتظر علیه السلام وارد شده استقصاء و جستجو کرده و نگاشته است .

گرچه اینگونه علماء اعلام مورد وثوق منند و یقین دارم آنچه را که ایشان از دیگران نقل می کنند صحیح و معتبر است ولی در عین حال من هم به اندازه ای که مقدور بود کتابهای اهل تسنن را مورد مطالعه قرار دادم که مبادا در نقل حدیث

اشتباهی شده باشد ، یا اینکه قابل تفسیر و تأویل باشد .
 از طرفی هم گروهی از علمای ما روایتی را از کتابی که
 چند جلد است نقل می کنند ولی به صفحه و تاریخ چاپ آن کتاب
 اشاره نمی کنند ، حتی نام آن جلدی که خبر را از آن نقل میکنند
 نمیبرند و چه بسا می شود که می گویند : در کتابهای اهل تسنن
 وارد شده ، یا اینکه می گویند : اهل تسنن چنین و چنان
 گفته اند ولی من در اینجا (راجع به اثبات وجود مقدس مهدی
 موعود) به سه کتاب از صحاح سته یعنی صحاح ششگانه اهل تسنن (۱)
 اکتفاء می نمایم . من بدین لحاظ این سه کتاب را انتخاب نمودم
 که لفظ و عبارت احادیث آنها عیناً همان است که در کتابهای
 دوازده امامیان روایت شده و موجود است .

ابن ماجه در کتاب سنن خود ، جلد دوم ، چاپ سنه
 (۱۹۵۳) میلادی در حدیث شماره (۴۰۸۲) از پیامبر خدا صلی الله
 علیه و آله روایت می کند که فرمود :

ما اهل بیتی هستیم که خدا آخرت را بر دنیا از برای ما
 انتخاب و اختیار کرد و اهل بیت بعد از من دچار بلای شدیدی و تبعید
 خواهند شد . تا اینکه گروهی از اهل مشرق که بیرقهای سیاهی
 دارند می آیند ، آنان تقاضای خیر می کنند ولی به آن نخواهند
 رسید ، آنگاه قتال می کنند و غالب می شوند ، همین که غالب شدند

(۱) کتاب اخبار و روایاتی که نزد اهل تسنن صحیح و حتماً
 مورد قبول بشمار میروند عبارتند از : ۱- صحیح بخاری ۲- صحیح
 مسلم ۳- صحیح ابو داود ۴- صحیح ترمذی ۵- صحیح نسائی
 ۶- صحیح ابن ماجه - مؤلف .

خیرا به ایشان می‌دهند ولی خود را قبول نخواهند کرد ، آن گاه آن بیرقها را به مردی از اهل بیت من می‌دهند ، پس از این جریان است که وی زمین را آنچنان پرازدل می‌کند که پراز جور و ستم شده باشد .

نیز در کتاب سابق الذکر ، حدیث شماره (۴۰۸۳) از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که فرمود :

مهدی در میان امت من خواهد بود ، اگر سلطنت (و عمر او) کوتاه باشد هفت سال و الا نه سال است ، امت من در زمان (ظهور) مهدی از نعمتی برخوردار می‌شوند که هرگز به مثل آن برخوردار نشده باشند . خوراکیهای خود را می‌آورند و چیزی را از او پنهان و اندوخته نمی‌کنند ، در آن موقع است که مال و ثروت فراوان است در آن زمان است که مردی برمی‌خیزد و می‌گوید : ای مهدی ! بمن عطائی بکن ! مهدی می‌گوید : بگیر

نیز در همان کتاب در حدیث شماره (۴۰۸۵) از رسول خدا روایت می‌کند که فرمود : مهدی از ما اهل بیت است .

نیز در حدیث شماره (۴۰۸۶) از پیامبر خدا روایت می‌کند که فرمود : مهدی از فرزندان فاطمه است .

نیز در حدیث شماره (۴۰۸۷) از پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که فرمود : ما فرزندان عبدالمطلب که عبارتیم از ، من ، حمزه ، علی ، جعفر ، حسن ، حسین و مهدی بزرگان اهل بهشت هستیم .

ابو داود سجستانی در کتاب سنن خود، جلد دوم ، چاپ سنه (۱۹۵۲) میلادی، از صفحه (۴۲۲) بعد از پیامبر اسلام

صلی الله علیه و آله روایت می کند که فرمود :

مهدی از من است ، زمین را پراز عدل و داد میکند آنطور که پر از ظلم و جور شده باشد مهدی مدت هفت سال سلطنت خواهد کرد .

ترمذی در صحیح خود ، جلد نهم ، چاپ سنه (۱۹۳۴) میلادی ، صفحه (۷۴) از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت می کند که فرمود :

دنیا از بین نمی رود تا اینکه مردی از اهل بیت من که نامش نام من است مالک عرب شود .

نیز در صفحه (۷۵) همان کتاب از قول رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت میکند که فرمود : مردی از اهل بیت من متولی (یعنی مالک امور عالم می شود) که نام او نام من است ، اگر از دنیا بیشتر از یکروز باقی نماند خدا آنروز را بقدری طولانی میکند که آن مرد متولی و متصدی شود .

امام مناوی در کتاب کنوز القائن که با کتاب فتح المبین در سنه (۱۳۱۷) هجری چاپ شده ، صفحه (۳) روایت می کند که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله بفاطمه زهراء فرمود : مژده باد تو را که مهدی موعود از تو بوجود میاید .

این مهدی که مناوی و کتابهای صحیح اهل تسنن که درباره صحت آنها کوچکترین شك و تردیدی ندارند و مابقی تألیفات و کتابهای آنان وجود او را ثابت کرده اند همان مهدی موعودی است که شیعیان دوازده امامی گفته و می گویند .

اگر وجود این مهدی (چنانکه اهل تسنن و دیگران)

می گویند یک موضوع خرافی باشد پس اولین و آخرین مسبب این
این موضوع پیامبر اسلام بوده است !! تعالی الله ورسوله علواً کبیراً
کار بجائی رسیده که قول پیغمبر اکرم را که راجع بمهدی
فرموده :

يَمَلَا الْاَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا بَعْدَ مَا مَلَّتْ ظُلْمًا وَجُورًا

برای معتقدین بوجود مهدی منتظر عیب میدانند و ایشانرا
تمسخر و استهزاء می کنند ، در صورتیکه عبارت سابق الذکر بدون
شک و تردید از پیامبر عظیم الشان اسلام است !! پس در واقع اینگونه
افراد رسول خدا را مسخره می کنند نه معتقدین بوجود مهدی منتظر
را ، چنانچه گناهی در کار باشد پس بنا بر این پیغمبر خدا مسئول
آن خواهد بود ! حاشا که خدا و رسول مسؤلیتی داشته باشند .
حقاً آن افرادی که موجود بودن مهدی موعود را تمسخر
می کنند اسلام و پیامبر اسلام را من شعور و من غیر شعور مسخره
می نمایند . ایشان مشمول آن حدیثی می شوند که صاحب کتاب
اعیان آنرا در جزء چهارم اعیان از کتاب : فرائد السمطين ،
تالیف محمد بن ابراهیم حموی ، شافعی از رسول خدا روایت
کرده که فرمود :

من انکر خروج المهدي فقد كفر بما انزل
علی محمد .

یعنی کسی که منکر خروج مهدی شود حقا به آنچه که بحضرت
محمد بن عبدالله نازل شده کافر گردیده .

بعضی از نویسندگان ... می گویند : شیعه ها وجود مهدی

موجود را مورد اندیشه قرار داده اند و خود را دچار رنج و زحمت

— نموده اند ، نفس خود را به آن مهدی که زمین را پراز عدل خواهد کرد خوش و خورسند کرده اند و بعضی از ظالمین و مجرمین هم حق را بشیعیان داده اند .

اگر این گوینده و متمرض (که چنین اعتراضی بشیعه میکند) از اخبار و سنت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله اطلاعی میداشت يك چنین سخنی را نمی گفت . این گوینده يك موضوعاتی را خیال کرده که اصل و اساسی ندارند ، آنگاه اعلان کرده و گفته : واقع و حق مطلب همین است که من می گویم .

من کسی را جاهل تر از آن شخصی نمیدانم که قبل از رجوع بقرآن و اخبار پیغمبر اسلام و اقوال و آراء علماء از طریق باطل درباره موضوع دینی چیزی بنویسد و آنرا حکم قطعی و حتمی بداند ، زیرا معنی علم این است که آنرا از راه دلیل و برهان بدست آورد . اما صرف گمان و افتراء زدن - چنانکه منکرین وجود مهدی موعود رفتار میکنند - جهالت و گمراهی است .

بعلاوه ، اگر هم معتقدین بوجود مهدی منتظر از اینگونه روایاتی که در کتب صحاح اهل تسنن درباره اثبات وجود آن حضرت موجود است صرف نظر نمایند باز هم نسبت بموجود بودن مهدی مستغنی و بی نیازند .

ولی چه می شود کرد (و چه می توان گفت) در صورتیکه منکرین وجود مهدی موعود علیه السلام این آیه را میخوانند که خدا میفرماید : آنچه را که پیامبر اسلام بشما داد و گفت بپذیرید و آنچه را که شمارا از آن نهی کند قبول نمائید

ببابت دیگر : چون پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله از وجود مهدی موعود خبر داده پس بر انسان واجب است که از هر جهت

وجود او را تصدیق کند همانطور که قرآن از پیامبران سلف خبر میدهد و بر هر مسلمان واجب است که آنرا قبول داشته باشد و به ایشان معتقد باشد .

جای این احتمال هست که گوینده ای بگوید : این اخباری که در کتابهای صحیح اهل تسنن از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره مهدی منتظر علیه السلام نقل کرده اید بر این دلالت میکنند که مهدی در آخر الزمان خروج خواهد کرد ، ولی از آنگونه اخبار استغاده نمی شود که ولادت مهدی چه موقعی بوده . پس بنا بر این جایز است که بگوئیم : مهدی در آن قرنی متولد خواهد شد که خروج می نماید ، نه اینکه فعلاً یا چند قرن پیش متولد شده باشد ، چنانکه عقیده شیعیان دوازده امامی است .

جواب این است که : خروج و تولد مهدی علیه السلام جز اخبار پیغمبر خدا هیچ مدرکی ندارد ، دلیل بر اینکه مهدی در آخر الزمان خروج میکند اخبار و روایات پیامبر اسلام است که از طریق شیعه و سنی نقل شده اند . ولی ولادت مهدی منتظر فقط از طریق شیعه نقل شده است . واجب نیست که انسان مسلمان فقط بموضوعی (یعنی خروج و تولد مهدی) که از طریق شیعه و سنی روایت شده ایمان و اعتقاد داشته باشد ، بلکه بر شخص مسلمان واجب است بر آنچه که نزد خودش ثابت و حتمی است اعتقاد و اطمینان داشته باشد . ولی بشرط اینکه ایمان و اعتقادش مزاحم حکم عقلش نشود . (یعنی اعتقادش مخالف با عقل وی نباشد) .

ما بیان کرده ایم که زنده بودن مهدی عیناً نظیر معجزات و خوارق عادت هائی است که از برای حضرت ابراهیم ، حضرت

داود ، حضرت سلیمان ، حضرت موسی ، حضرت عیسی و غیر
هم رخ داد . هیچکدم معجزاتی که از اینگونه پیامبران بظهور
رسید با عقل و امکان منافات ندارند ، چه آنکه خوارق عادات
همه واقع شده اند و چیزی که واقع شده باشد یقیناً دلیل بر این
است که امکان پذیر بوده است .

اکنون که این موضوع را دریافتی بدانکه گروهی از علماء
بزرگ اهل تسنن با شیعیان دوازده امامی هم عقیده اند و همه معتقدند
که مهدی علیه السلام قبل از این متولد شده و از حین تولد تا کنون
زنده است . سید محسن امین نام این عده از علمای اهل تسنن را
در جزء چهارم کتاب : اعیان الشیعه ذکر نموده و از کتابهای معتبره
اهل تسنن نقل کرده که آنان از علمای برجسته و با ایمان و دانشمندان
اهل تسنن بشمار میروند : آنان که با علمای شیعه هم عقیده اند و
می گویند : مهدی قبل از این متولد شده عبارتند از :

- ۱- کمال الدین محمد بن طلحة شافعی در کتاب مطالب
السؤل فی مناقب آل الرسول .
- ۲- محمد بن یوسف کنجی شافعی در کتاب : بیان فی اخبار
صاحب الزمان و کفایة الطالب فی مناقب علی بن ابیطالب .
- ۳- علی بن محمد صباغ مالکی در کتاب : فصول المهمه .
- ۴- ابوالمظفر یوسف بغدادی حنفی معروف به : ابن جوزی
در کتاب : تذکرة الخواص .
- ۵- محیی الدین عربی مشهور در کتاب : فتوحات مکیه .
- ۶- عبدالرحمان بن احمد سنی حنفی .
- ۷- عبدالوهاب شعرانی در کتاب : عقائد الاکابر .

۸- عطاءالله غیاث الدین در کتاب : روضة الاحباب فی سیرة
النبی والال والاصحاب .

۹- محمد بن محمد بخاری حنفی معروف به : خواجه
پارسا در کتاب : فصل الخطاب .

۱۰- عارف عبدالرحمان در کتاب : مرآة الاسرار .

۱۱- شیخ حسن عراقی .

۱۲- احمد بن ابراهیم بلاذری در حدیث : مسلسل .

۱۳- عبدالله بن احمد معروف به : ابن خشاب در کتاب :

تواریخ موالید الائمة و وفیاتهم .

این موضوع حضرت مهدی موعود است که آنرا بر عقل
عرضه کردیم و منکر آن نشد، این مسئله را بر قرآن کریم ارائه
نمودیم و دیدیم که قرآن هم نظیر و شبیه آن حضرت را زیاد دارد ،
موضوع حضرت مهدی را بر اخبار و سنت حضرت رسول صلی الله
علیه و آله عرضه کردیم و دیدیم که وجود آن بزرگوار را ثابت
نمودند ، این جریانرا بر علمای اهل تسنن ارائه دادیم دیدیم که
ایشان هم درباره وجود مهدی اتفاق و اجماع دارند و می گویند:
حضرت مهدی علیه السلام متولد شده ، آن بزرگوار زنده است تا
آن موقعی که خدا اجازه ظهور دهد .

پس چرا می گویند : قول شیعیان دوازده امامی عجیب و غریب

و یکموضوع خرافی است ۱۱۶

جای دارد که گویندهای بمن بگویند : تو را با این موضوعاتی

که چندین سال از آنها می گذرد چکاره آ یا سزاوارتر و نیکوتر

نیست که بمصالح عمومی پیر دازی و از این گونه موضوعات

بگذری و به اوضاع و مشکلات کنونی ما رسیدگی نمائی ؟
می گویم: آری والله! احتیاج ما بکار و عمل از نیاز بگفتگو
خیلی شدیدتر و سکوت از گذشته بیشتر است، ما باید برای زمان
فعلی و آینده خود همت بگماریم.

ولی چه کنیم؟! و حال اینکه ما هر زمان پس از زمان دیگری
کتاب یا مقاله ای را می خوانیم که ملبون هانفر (از شیعیان) را
تکفیر می کنند و درباره مقدسات مذهبی به آنان طعنه میزنند،
ایشان را جاهل و سخیف میدانند، می گویند: اینان صلاحیت
حیات و زنده بودن را ندارند، شیعیان مستحق تمسخر و استهزاء
هستند، مذهب تشیع از مذاهب مسلمین بشمار نمیرود، مذهب شیعه را
دشمنان اسلام و اعداء انسانیت اختراع و ایجاد کردند.

(با این حملات و هجومها) پس وظیفه ما چیست، چه باید
کرد؟! آیا باز هم بر ما واجب است که ساکت باشیم و در مقابل
این حمله و هجومها خاموش بنشینیم، آیا بر ما حرام است که از
نفس و جان خود و بیان حقیقت و باطل کردن تهمت های دروغی که
همچنان زیاد و بوسیله تجاهل و چشم پوشی ما و خیم و مهم می شوند دفاع
کنیم؟ آیا پراکندگی و اتحاد کلمه مسلمانان بدین قبیل که راهها و
یا به اثبات اینکه آنچه امامیه درباره مهدی و غیره می گویند واقعاً از
اسلام است مبدل به اتحاد و اجتماع خواهد شد.

نگارنده گوید: خلاصه گفتار ما تا اینجا این شد که
عقل و ادیان گذشته و قرآن و اخبار اهل تسنن بطور اجمال بوجود
یک رهبر الهی و یک مصلح جهانی معتقد بوده هستند.

عقل قضاوت می کند که حتماً باید يك مالك مقتدری بیاید

تا به اوضاع و احوال جهانیان سر و صورتی بدهد و الا بشر با این وسائل و قوای نابود کننده‌ای که روز بروز و بکثرت می‌گذارند دچار انحطاط و نابود شدن خواهد شد .

کلیهٔ ادیان گذشته معتقدند که **یک مصلح** و صاحب با اقتداری برای این جهان خواهد آمد ، ولی هر یک از ایشان می‌گویند : آن صاحب مقتدر از طرف دین و پیامبر ما خواهد بود .

قرآن هم بطور رمز و اشاره بوجود یک پیشوای عادل جهانی قائل است .

اخبار اهل تسنن نیز چنان که قبل از این خواندیم بوجود مهدی تصریح و تنصیب می‌کنند . پس بنا بر این بطور مسلم و حتم **یک مهدی در کار هست** که همه در انتظار او بسر میبرند ولی حرف اینجا است که گروهی می‌گویند : این مهدی از طرف دین و پیامبر ما است ، برخی می‌گویند : وجود مهدی لازم است ولی بعد از این متولد می‌شود ، بعضی می‌گویند : مهدی بوده و قبل از این از دنیا رفته است .

ما با خواست خدا هر یک از این عقائد را پس از دیگری در بخش و فصل های آینده این کتاب باطل خواهیم کرد و اکنون مشخصات و امتیازات حضرت مهدی موعود را بوسیلهٔ اخبار اهل تسنن از نظر خوانندگان گرامی می‌گذرانیم : اهمیت این کتاب از اینجا معلوم می‌شود که مندرجات آن از قول مخالفین حضرت مهدی منتظر علیه السلام است .

۱۰ = مشخصات مهدی موعود عجله الله فرجه

در کتاب عقدالدر ، باب اول ، از امام ابو عمرو که عثمان بن سعید مقصری باشد در کتاب سنن خود از قتاده نقل می کند که گفت : من به سعید بن مسیب گفتم : آیا مهدی برحق است؟ گفت آری ، گفتم : از چه طایفه ای است؟ گفت : از کنانه (۱) ، گفتم : بعد از آن؟ گفت : از قریش گفتم : بعد از آن؟ گفت : از بنی هاشم ، گفتم : بعد از آن؟ گفت از فرزندان فاطمه .

در کتاب سابق الذکر ، باب اول ، از امام ابو عبدالله که نعیم ابن حماد باشد از قتاده نقل کرده که گفت : من به سعید بن مسیب گفتم : آیا مهدی برحق است؟ گفت : آری ، گفتم : از چه طایفه ای است؟ گفت : از قریش ، گفتم : از کدام (۲) قریش؟ گفت : از بنی هاشم گفتم : از کدام بنی هاشم؟ گفت : از فرزندان عبدالمطلب ، گفتم : از کدام عبدالمطلب؟ گفت : از فرزندان فاطمه زهرا و ...

نیز در باب هفتم کتاب مزبور از طاوس نقل می کند که گفت : عمر بن الخطاب با اهل بیت وداع کرد و گفت : نمیدانم که کعبه را با اسلحه و مال واگذار نمایم یا در راه خدا انفاق کنم؟

حضرت علی بن ابیطالب فرمود : از این خیال در گذر ! تو صاحب کعبه نیستی ، صاحب کعبه جوانی است از قریش که اموال کعبه را در آخر الزمان در راه خدا تقسیم خواهد کرد .

(۱) کنانه بکسر کاف : یکی از اجداد پیغمبر اسلام صلی الله

علیه و آله بشمار میرود - مؤلف .

(۲) قریش همان نضر بن کنانه است - مؤلف .

در کتاب نامبرده ، باب اول ، از قناده روایت می کند
 که گفت : من به سعید بن مسیب گفتم ، آیا مهدی برحق است ؟
 گفت : آری ، گفتم : از چه گروهی است ؟ گفت از قریش ، گفتم :
 از کدام قریش ؟ گفت : از (۱) بنی هاشم ، گفتم : از کدام بنی
 هاشم ؟ گفت : از فرزندان عبدالمطلب ، گفتم : از کدام عبدالمطلب
 گفت : از فرزندان فاطمه و ..

نیز در همان کتاب باب هفتم از انس بن مالک از رسول
 خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود : ماهفت نفر از فرزندان
 عبدالمطلب بزرگان اهل بهشت هستیم : ۱- من ۲- برادر من علی
 ۳- عمویم حمزه ۴- جعفر ۵- حسن ۶- حسین ۷- مهدی .

در کتاب نورالابصار صفحه (۲۳۱) از حضرت علی بن
 ابی طالب علیه السلام روایت میکند که گفت : به پیغمبر اسلام گفتم :
 آیا مهدی از ما آل محمد یا از غیر ما خواهد بود ؟ فرمود : از غیر
 ما نخواهد بود .

ابوداؤد در کتاب صحیح خود ، جلد چهارم ، صفحه (۸۷)
 از ابن مسعود از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت میکند
 که فرمود : اگر از دنیا پیشتر از یکروز باقی نماند خدا آنروز را
 طولانی می کند تا مردی را از من در آن روز مبعوث نماید .
 ابوداؤد نیز در کتاب سابق الذکر ، جلد چهارم صفحه
 (۸۷) از ام سلمه روایت می کند که گفت : از رسول خدا صلی الله
 علیه و آله شنیدم میفرمود : مهدی از عترت من است .

ابن حجر در کتاب صواعق ، صفحه (۹۷) از ابونعیم از
 رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت می کند که فرمود : خدا مردی را

(۱) هاشم همان هاشم بن عبدمناف است . مؤلف .

از عترت من مبعوث خواهد کرد ، تا آنجا که فرمود : وی زمین را
پراز عدل و داد خواهد نمود .

در کتاب ینابیع الموده صفحه (۴۹۴) از ابن عباس
از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت می کند که فرمود : علی
بعد از من امام امت من است ، یکی از فرزندان علی همان قائم
منتظری است که هر وقت ظهور کند زمین را پراز عدل و داد خواهد
کرد همانطور که پراز ظلم و جور شده باشد .

در کتاب عقد الدرر ، باب سوم از ابو وائل روایت میکند
که گفت : حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام به امام حسین نظری
کرد و فرمود این پسر من - چنانکه پیغمبر فرمود - سید و
بزرگوار است .

بزودی پسری از پشت او خارج می شود که همنام پیامبر شما
خواهد بود . آن بزرگوار در آن موقعی که مردم غافلند و حق
از بین رفته و ظلم و جور ظاهر شده باشد خروج خواهد نمود . اهل
آسمان برای خروج او خوشحال می شوند ، زمین را پراز عدل
و داد میکند آنطور که پراز ظلم و جور شده باشد .

نیز در کتاب ینابیع الموده ، صفحه (۴۳۴) از ابو -
ایوب انصاری روایت می کند که گفت : رسول اکرم صلی الله علیه
و آله بفاطمه زهرا فرمود :

- ۱- بهترین انبیاء که پدر تو باشد از ما است .
- ۲- بهترین اوصیاء که شوهر تو باشد از ما خواهد بود .
- ۳- بهترین شهداء که حمزه عموی تو باشد از ما میباشد
- ۴- از ما است آن کسی که دو بال دارد و بوسیله آنها هر جا

که بخواند پرواز میکند، او جعفر پسر عموی پدر تو خواهد بود.
 ۵- دو سبط این امت - که فرزندان تو حسن و حسین علیهما السلام
 باشند سید و بزرگان جوانان اهل بهشت هستند - از ما میباشند.
 ۶- مهدی - که از فرزندان تو میباشد - از ما است .

در کتاب عقد الدرر از حذیفة بن یمان روایت می کند
 که گفت : یکروز پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برای ما خطبه
 خواند و آنچه را که تا روز قیامت باید عملی شود برای
 ما شرح داد . بعد از آن فرمود : اگر از دنیا بیشتر از یکروز
 باقی نماند خدا آنروز را بقدری طولانی می کند تا مردی را از
 فرزندان من مبعوث نماید که نام او نام من است.

سلمان برخواست و گفت : یا رسول الله ! از کدام فرزندان
 تو ؟ فرمود : از این فرزندانم و دست خود را (بکتف) حسین
 علیه السلام زد .

در کتاب ینابیع الموده ، صفحه (۴۹۲) از سلمان فارسی
 روایت می کند که گفت : یکوقت من بحضور پیامبر اسلام صلی الله
 علیه و آله رفتم که حسین علیه السلام در دامن آنحضرت بود .

پیغمبر خدا چشم و دهان حسین را می بوسید و به او میفرمود :
 تو بزرگ زاده ای ، تو بزرگی و برادر شخص بزرگی هم هستی ،
 تو امام و پسر امام و برادر امامی ، تو حجت و پسر حجت و برادر
 حجتی ، تو پدر حجت هائی هستی که نهی آنان قائم ایشان است .

نیز در کتاب سابق الذکر ، صفحه (۴۹۱) از کتاب
 اربعین ابو نعیم اصفهانی از صادق آل محمد صلی الله علیه و آله روایت
 می کند که فرمود : نام خلف صالح از فرزندان من که مهدی

باشد محمد و کنیه اش ابوالقاسم است .
 آن بزرگوار در آخر الزمان خروج خواهد کرد ، مادر
 آنحضرت رانرجس مینامند ، ابری بر سر آن بزرگوار سایه
 می اندازد و بالای سر او گردش می کند ، آن ابر به صدای فصیح
 می گوید : این مهدی است ، از او متابعت نمائید !

نیز در کتاب نام برده ، صفحه (۴۵۴) از دعبل بن علی
 خزاعی روایت می کند که گفت : (موقمی که من قصیده خود را
 برای حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام خواندم و به این
 شعر رسیدم :)

خروج امام لامحالة واقع یقوم علی اسم الله و لبرکات
 یمیز فینا کل حق و باطل ویجزی علی النعماء و النعمات
 امام رضا علیه السلام گریه شدیدی کرد و فرمود : ای دعبل
 روح الامین بزبان تو نطق کرده . آری آن امام رامی شناسی .
 گفتم : نه ، جز اینکه من خروج امام ناشناسی را شنیده ام
 که زمین را پراز عدل و داد خواهد کرد .

فرمود : امام بعد از من فرزندی محمد خواهد بود بعد
 از محمد فرزندش علی امام است ، بعد از علی پسرش حسن امام
 میباشد ، پس از حسن فرزندش حجت قائم که منتظر است .

نیز در همان کتاب صفحه (۴۵۱) از کتاب فصل الخطاب
 روایت میکنند که گفت : از جمله امام های طیبین امام حسن عسکری
 است . تا آنجا که می گوید : امام حسن عسکری فرزندی بجای
 نهاد مگر ، ابوالقاسم ، محمد ، منتظر .

نیز در صفحه (۴۸۶) کتاب سابق الذکر از پیامبر اسلام

صلی الله علیه و آله روایت می کند که فرمود: خدای رؤف در شب معراج بمن فرمود: یا محمد! دوست داری که اوصیاء خود را مشاهده کنی؟ گفتم: آری، خطاب رسید: بجانب راست عرش نظر کن!

وقتی نظر کردم: علی، حسن، حسین، علی بن الحسین، محمد بن علی، جعفر بن محمد، موسی بن جعفر، علی بن موسی، محمد بن علی، علی بن محمد، حسن بن علی و محمد بن الحسن مهدی علیه السلام را دیدم، مهدی در میان ایشان نظیر ستاره درخشنده بود.

نگارنده گوید: بسیار جای تعجب و تأسف است که گروهی از اهل تسنن با اینکه امامان و رهبران ایشان مشخصات و امتیازات حضرت مهدی موعود علیه السلام را چنانکه ماسدی ده آنها را از نظر خوانندگان عزیز گذرانیدیم در کتاب های خود نوشته اند باز هم دست از بی لطفی خویش بر نمیدارند و می گویند: شیعه بی شرم و پررو است، چرا؟ زیرا شیعیان معتقدند که مهدی موعود بر حق است و ظهور خواهد کرد.

اینگونه افراد ازدو حال خارج نیستند: یا اینکه کتب پیشوایان قدیم خویش را اصلاً ندیده و مطالعه نکرده اند و به این همه اخبار و روایاتی که ما قسمتی از آنها را با ذکر کتاب و شماره صفحات از نظر خوانندگان گذرانیدیم و بعد از این هم در همین کتاب خواهیم نوشت - بر نخورده اند. و یا اینکه برخوردند و اولی حب ریاست و مقام اجازه تصدیق و تسلیم به ایشان نمیدهد، یا اینکه ممکن است گمان کنند و بگویند: صلاح نیست چهار مذهبی

که با هزاران رفیع فراوان تأسیس و تشکیل شده اند بیایند و معتقد به عقیده شیعه شوند که از نظر تعداد جمعیت یک دهم آنان بشمار میروند و...

اکنون که از نگاشتن مقدمه فراغت یافتیم و وجود مقدس حضرت مهدی موعود علیه السلام را از نظر عقل و ادیان گذشته و قرآن و اخبار اهل تسنن که هر کدام بجای خود متین و غیر قابل انکارند به بهترین وجه برای مردمان منصف و افرادی که بچشم انصاف مینگرند ثابت کردیم شروع می کنیم بنوشتن شرح حال و جریان ولادت آن بزرگوار و بسا خواست خدای توانا سرگذشت و اوضاع و احوال آن برگزیده یکتارا از کتاب های اهل تسنن با ذکر نام و تعیین صفحات آنها از نظر خوانندگان محترم می گذرانیم . آنچه را که تاکنون در مقدمه برای اثبات حضرت مهدی علیه السلام نوشتیم از این لحاظ شایان توجه و قابل مطالعه و اهمیت است که از قول شیعه چیزی نقل نکرده ایم و آنچه که نگاشته ایم اقرار و اعتراف بیگانگان است . چه خوب گفته اند:

الفضل ما شهدت به الاعداء .

بخش یکم

از زمان ولادت تا زمان غیبت صفرا

حاوی هشت موضوع

- ۱- حسب و نسب
- ۲- نام ، لقب ، کنیه
- ۳- تاریخ ولادت
- ۴- جریان ولادت
- ۵- شکل و شمائل
- ۶- امامت کودک
- ۷- غیبت صفرا
- ۸- نیابت خاصه

۱ = حسب و نسب

حسب و نسب حضرت مهدی موعود علیه السلام از طرف پدری:

محمد بن حسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن
محمد بن علی بن حسین بن ابیطالب علیهم السلام .

حسب و نسب آن بزرگوار از طرف مادری : محمد بن نرجس فرزند یشو عا فرزند قیصر یعنی پادشاه روم ، مادر نرجس از فرزندان شمعون بن صفا که وصی حضرت عیسی علیه السلام بوده بشمار میرود .

نگارنده گوید : این حسب و نسب حضرت مهدی منتظر علیه السلام بود که نگاشتیم . با اینکه سلسله حسب و نسب مهدی موعود از طرفین یعنی از طرف پدری و مادری نظیر آفتاب روشن و درخشانده است و هیچ کسی غیر از آن حضرت دارای یک چنین حسب و نسب و مشخصات و امتیازاتی نیست عجب اینجا است که گروهی از بیخردان آمدند و ادعای مهدویت کردند . اعجب از این آنکه برخی از بیخبران هم به آنان گرویدند و کوس رسوائی خود را در عالم کو بیدند !

۲ = نام ، لقب ، کنیه

نام مقدس : محمد .

ترمذی در کتاب صحیح خود ، جلد دوم ، صفحه (۲۷۰) از ابن مسعود از پیامبر عظیم الشان اسلام صلی الله علیه و آله روایت می کند که فرمود : دنیا از بین نخواهد رفت تا مردی از اهل بیت من که همنام من است مالک زمین شود .

لقب مبارک :

مهدی ، حجت الله ، منتظر (بفتح ظاء) قائم و صاحب الزمان در کتاب مطالب السؤل که نویسنده آن یکی از علماء اهل تسنن بشمار میرود می نگارد : لقب های مبارک محمد بن الحسن

عسکری علیهما السلام عبارتند از : حجت ، خلف صالح ، مهدی ،
منتظر .

کنیه شریف :

ابوالقاسم و ابو عبدالله .

در کتاب عقدا لدرر ، باب دوم ، از پیامبر اسلام صلی الله
علیه و آله روایت می کند که فرمود : در آخر الزمان مردی از فرزندان
من خروج می کند که نام او نام من و کنیه او کنیه من است ، وی
زمین را پراز عدل و داد می کند آن طور که پراز ظلم و جور
شده باشد .

۳- تاریخ ولادت

محل ولادت : شهر سامراء .

ساعت ولادت : موقع طلوع فجر .

روز ولادت از ایام هفته : روز جمعه .

روز ولادت از ایام ماه : پانزدهم ماه شعبان .

ماه ولادت : ماه شعبان .

سال ولادت : سال (۲۵۵) یا (۲۵۶) هجری .

مدت عمر و امامت : از حین ولادت تا آن موقعی که
خدای علیم اجازه ظهور دهد و آن حضرت را پس از خروج
شهید نمایند .

۴- جریان ولادت

نگارنده گوید : ماجریان ولادت حضرت ولی عصر عجل الله

تعالی فرجه را از کتب معتبره اهل تسنن می نگاریم تا اهمیت بیشتری داشته باشد .

در کتاب : ینابیع الموده ، صفحه (۳۸۷) از کتاب فصل الخطاب محمد خواجه بخاری که از بزرگان علماء اهل تسنن بشمار میرود روایت می کند که حکیمه دختر محمد تقی عمه حسن عسکری رضی الله عنهما حسن عسکری را دوست میداشت ، لذا برای اودعا میکرد و بسوی خدا تضرع و زاری مینمود که پسر حسن عسکری را ببیند .

وقتی که شب نیمه ماه شعبان سنه (۲۵۵) هجری فرارسید و حکیمه خدمت عسکری آمد عسکری به وی فرمود : عمه امشب بجهت امری نزد ما باش ، حکیمه قبول کرد .

موقمی که فجر طلوع کرد نرجس (مادر مهدی) اضطرابی پیدا نمود حکیمه نزد نرجس آمد و نرجس آن مولود مبارک را زائید ، وقتی حکیمه آن نوزاد را دیدوی را درحالتی که ختنه شده بود نزد عسکری رضی الله عنه آورد .

عسکری او را گرفت و دست خود را به پشت چشمان مبارکش کشید زبان خود را در دهان مهدی نهاد ، بگوش راستش اذان و بگوش چپش اقامه گفت ، بعد از این جریان بمن فرمود : این مولود را نزد مادرش ببر ! من وی را پیش مادرش بردم .

حکیمه می گوید : من (بمنزل خودم رفتم) بعد از آن نزد حسن عسکری آمدم ، آن مولود را در جلو آن حضرت دیدم که لباسهای زردی پوشیده بود ، زیبا و نورانی بود ، لذا محبت وی در دلم جای گرفت ، به عسکری گفتم : یاسیدی آیا تودر

بارة این مولود مبارك علم واطلاعی داری ؟ فرمود: ای عمه !
این همان مولود منتظری است که بشارتش بماداده شده .

من خدای را برای این نوزاد سجده و شکر نمودم .

محدث قمی می نگارد : موقمی که حضرت صاحب الامر
علیه السلام متولد شد بحضرت رسول اکرم و علی ابن ابیطالب و جمیع
امامان تا پدر بزرگوار خود صلی الله علیهم اجمعین صلوات و درود
فرستاد . آنگاه مرغان زیادی نزدیک سر آن بزرگوار اجتماع
کردند، یکی از آن مرغان صدآزد: این کودک را بر گیر و نیکو
محافظت کن و در هر چهل روزی وی را نزد ما بیاور !

بعد از این جریان آن مرغ حضرت امام عصر را گرفت
و بجانب آسمان پرواز کرد سایر مرغان نیز بد نبال آن مرغ
بالارفتند .

حضرت امام عسکری علیه السلام فرمود : من تورا به آن
کسی می سپارم که مادر موسی، موسی را به او سپرد .
موقمی که مادر حضرت مهدی با این منظره مواجه شد
بنای گریه و زاری نهاد ! امام حسن عسکری به وی فرمود :
ساکت باش ! زیرا که شیر از غیر پستان تو نخواهد خورد ، همان
طور که موسی را بمادرش برگردانیدند وی را نیز بتو مسترد
خواهند کرد.

حکیمه می گوید : گفتم : این مرغ که بود که شما مهدی را
به وی سپردی ؟ امام عسکری علیه السلام فرمود : وی روح
القدس بود که از طرف خدا بر امامان موکل است و ایشانرا از
جانب خدا موفق و از خطاها نگاه میدارد و آنانرا بوسیله علم

زینت میدهد .

حکیمه می گوید: همین که چهل روز از ولادت مهدی گذشت
ومن بحضور امام عسکری رفتم کودکی را دیدم که در میان خانه
راه میرود ، به امام عسکری گفتم : این کودک دو ساله از کیست
حضرت عسکری پس از اینکه لبخندی زد فرمود : فرزندان
انبیاء و اوصیائی که امام باشند بخلاف اطفال معمولی نشو و نما
می کنند ، ایشان در یکماه بقدر یکسال دیگران رشد و رقاء
مینمایند و ...

چه خوب سروده اند :

نور تو در همه وقت همه جا جلوه گراست
هر که آن نور نبیند خلش در بصر است
هر کجا می گذرم وصف تو را می شنوم
هر طرف مینگرم شمع رخت جلوه گراست
باز شد نیمه شعبان و کند جلوه گری
نور ماهی که سرافکنده به پیشش قمر است
شعبان را بود امروز یکی عید بزرگ
زانکه میلاد همایون شهی داد گراست
کل نرگس سحر از دامن نرجس سر زد
بهترین موقع بخشندگی حق سحر است
قائم آل محمد خلف پاک حسن
عسکری هیت واحمد نسب و خوش سیر است
وارث ختم رسل باشد از نسل علی
جده اش حضرت زهراء و حسینی پدر است

همه مردم ز قضا و ز قدر در بیمند
 بنده در که آن شاه قضا و قدر است
 حب او در دل هر کس شود جای گزین
 بهترین جنت و بزرگوار جحیمش سپر است
 شهر یا را بگدایان رخت کن نظری
 نظر لطف توای شاه به از سیم و زر است
 آنکه نوشید ز سر چشمه فیضت جامی
 این جهان خرم و در دار بقا مفتخر است
 و آنکه شد رانده در گاه توای حجت حق
 همه جایی سرو سامان همه جا در بدر است
 خسرواکی رسد آنروز که ظاهر گردی
 دیده ها در رختای مظهر حق منتظر است
 وعده وصلت اگر دوره بیداد بود
 گیتی امروز پر آشوب و جهان پر خطر است
 رسم انصاف و مروت شده منسوخ ولی
 خدعه و حيله و تزویر و ریا معتبر است
 چهره بگشا که شد آنروز که گیری در کف
 ذوالفقاری که تو را شاهد فتح و ظفر است
 خیز و خونخواهی شاه شهدا کن شاهما
 انتقام پدر البته بدست پسر است
 عید میلاد تو گردیده قرین با نوروز
 سال نوفرخ و فرخنده بنوع بشر است
 خیر مقدم بنوای شاه که والا گهری
 خیر مقدم بشهی باد که والا گهر است

پیروی منتظر مقدم شاهانه تو است
آتش عشق تودر سینه او شعله ور است

۵= شکل و شمائل

در کتاب عقدا لدرر که نویسنده آن از علمای برجسته اهل تسنن بشمار میرود ، باب سوم ، از ابو وائل از حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام روایت می کند که فرمود : مهدی علیه السلام مردی است دارای پیشانی نورانی ، بینی باریک ، شکم فراخ رانها عریض ، خالی در گونه راست صورت مبارکش وجود دارد ، زمین را پر از عدل و داد می کند آنطور که پراز ظلم شده باشد .

در کتاب اسعاف الراغبین که نویسنده آن نیز از علمای اهل تسنن است ، صفحه (۱۴۹) از کتاب حلیة الاولیاء ابو نعیم اصفهانی نقل می کند که (در اخبار) وارد شده چشمان مهدی علیه السلام مشکی ، ابروها باریک ، بینی کشیده ، ریش انبوه ، درست راست صورت مبارکش خالی وجود دارد .

در کتاب عقدا لدرر از باقر آل محمد صلی الله علیه و آله روایت میکنند که فرمود : وقتی از حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام راجع بشکل و شمائل مهدی پرسش کردند ؟ فرمود : مهدی جوانی است متوسط القامه ، خوش صورت ، موی (سر) وی به کنفش میرسد ، نور صورتش سیاهی مووریش مبارکش را تحت الشعاع قرار میدهد .

در کتاب ینابیع الموده که نویسنده آن از علمای بزرگ اهل تسنن بشمار میرود ، صفحه (۴۹۳) از جابر بن عبدالله انصاری از پیامبر خدا روایت می کند که فرمود: مهدی از فرزندان من است ، نام او نام من و کنیه وی کنیه من است ، مهدی از لحاظ خلق و خلقت شبیهترین مردم است بمن .

نگارنده گوید : تعجب اینجا است که اهل تسنن از طرفی منکر وجود مقدس مهدی منتظر می شوند و از طرفی هم علماء و نویسندگان ایشان شکل و شمائل مهدی موعود را چنانکه ملاحظه می فرمائید در کتابهای معتبرشان می نگارند ۱۱۹

۶- امامت کودک

حضرت مهدی منتظر علیه السلام از نیمه ماه شعبان سنه (۲۵۵) یا (۲۵۶) هجری که متولد شد در تحت تربیت و پرورش پدر بزرگوارش حضرت امام حسن عسکری علیه السلام بود تا آن موقعی که پدر آنحضرت در سنه (۲۶۰) هجری از دنیا رفت .

بنابر این حضرت مهدی علیه السلام بقولی در سن پنج سالگی و بقولی در سن چهار سالگی بعد از شهادت حضرت امام حسن عسکری بمنصب پرافتخار امامت نائل شد .

در کتاب جنات الخلود می نگارد : مهدی علیه السلام در ماه شوال سنه (۲۶۲) هجری غائب شد بنا بر این آن حضرت در موقع غیبت شش یا هفت ساله بوده .

نگارنده گوید : گروهی از مردم گمان کرده اند که امامت کودک نابالغ صحیح نیست ، ایشان از این نظر دچار یک

چنين اشتباهى شده‌اند كه خيال مى‌كنند پيغمبران و امامان عليهم‌السلام هم نظير مردم معمولى و عادى هستند ، يعنى بايد بحد بلوغ برسند تا لايق مقام پيامبرى و امامت باشند . اين گمان و خيالها جاندارد ، زيرا بالغ بودن شرط مقام امامت و نبوت نيست و از طرفى هم هزارها نفر در اين عالم بحد بلوغ رسیده و ميرسند كه بقدر يك كودك در آنجا نداشتند و ندارند ؟

اينگونه استبعادها يا بفرمائيد : اينگونه تعصبها مخالفت با قرآن مجيد است ، چرا ؟ زيرا خداى عليهم در قرآن كريم در سورة مباركه مريم ، آيه (۳) راجع به پيغمبرى حضرت يحيى عليه‌السلام مي‌فرمايد :

وآتيناه الحکم صبياً

يعنى ما بحضرت يحيى در حال كودكى مقام حكومت (نبوت) عطا كرديم .

نيز راجع به پيغمبرى كودك در سورة سابق الذكر ، آيه (۱۳) درباره حضرت يحيى عليه‌السلام مى‌فرمايد :

يا يحيى خذ الكتاب بقوة وآتيناه الحکم صبياً

يعنى اى يحيى ! كتاب را با قوت بگير ! و ما مقام حكومت و پيامبرى را در حالى كه يحيى كودك بود به آن حضرت عطا نموديم خواننده عزيز ! اينك قضاوت منصفانه را بعهده شما مي‌گذاريم و مى‌گوئيم : چه فرق است بين اينكه خدا مقام پيغمبرى را در حال صباوت و كودكى بشخصى عطا كند و بين اينكه مقام امامت را در حال صباوت و كودكى بشخص ديگرى مرحمت فرمايد ؟
 علما و دانشمندان اهل تسنن هم منظور ما را تأييد مى‌كنند ،

چنان که ابن حجر که یکی از نویسندگان اهل تسنن بشمار میرود در کتاب صواعق محرقه ، صفحه (۱۱۴) بعد از اینکه وفات امام حسن عسکری را نقل کرده می نگارد : امام حسن عسکری پسری بجای ننهاده مگر ابوالقاسم ، محمد بن حجت (این سه کلمه : کنیه واسم ولقب مهدی علیه السلام است) و آنحضرت در موقع وفات پدرش امام حسن عسکری پنجساله بوده ، ولی خدا در سن پنج سالگی حکمت به آن بزرگوار عطا فرموده بود .

۷ = غیبت صغرای مهدی موعود علیه السلام

حضرت مهدی موعود علیه السلام دو نوع غیبت داشت : یکی غیبت کبرا . غیبت کبرای آن بزرگوار را در بخش دوم خواهیم خواند .

غیبت صغرای آن بزرگوار از زمان ولادتش - که نیمه شعبان سنه (۲۵۵) هجری واقع شد - بوده تا سنه (۳۲۹) هجری . مهدی موعود علیه السلام در این مدت که تقریباً (۷۴) سال می شود از نظر مردم - بجز بیک عده مخصوصی - غائب بود .

مسعودی در کتاب اثبات الوصیه می نگارد : روایت شده که امام علی النقی علیه السلام از نظر شیعیان بجز بیک عده مخصوصی غائب شد . موقعی که منصب امامت بحضرت امام حسن عسکری رسید آن بزرگوار بجز آنموقعی که سوار می شد و نزد خلیفه میرفت باشیعیان خاص خود و غیر ایشان از پشت پرده صحبت میکرد امام عسکری و پدر بزرگوارش این عمل را از این لحاظ انجام میدادند که مقدمه غائب شدن حضرت صاحب الزمان را

فراهم کرده باشند تا گروه شیعه بدین وسیله باموضوع غیبت مهدی آشنا شوند و منکر غیبت آنحضرت نگردند و...

۸- نیابت خاصه

وکلا و نایب های خصوصی حضرت مهدی موعود که در زمان غیبت صغرای آنحضرت به حضورش مشرف می شدند و تویح یعنی امضاء خصوصی برای تعیین نیابت و وکالت از طرف آن بزرگوار خارج می شد چهار نفر بودند :

۱- عثمان بن سعید

عثمان بن سعید رحمه الله را حضرت امام علی النقی علیه السلام بمقام نیابت از طرف خود منصوب کرد ، موقعی که امام علی النقی از دنیا رحلت کرد حضرت امام حسن عسکری علیه السلام عثمان ابن سعید را بمقام نیابت خود مشرف نمود . پس از رحلت امام عسکری بود که عثمان بن سعید از برای اجرای امر حضرت صاحب الزمان علیه السلام قدهلم کرد جواب مسائل و تویحات از طرف مهدی علیه السلام بوسیله عثمان ابن سعید بدست مردم میرسد .

قبر عثمان بن سعید در بغداد در میان آن کوچه ای است که نزدیک سرایه و دارالحکومه میباشد ، قبر او در میان حیاط کوچکی است که درخت سدری در میان آن است . قبر عثمان بن سعید دارای قبه و صندوق کوچکی است .

۲- محمد بن عثمان

محمد بن عثمان بعد از فوت پدر بزرگوار خود جانشین

وی گردید و به نص امام زمان علیه السلام بمقام پر افتخار نیابت آنحضرت منصوب گردید ، وی غریب پنجاه سال بمنصب جلیل نیابت خاصه مفتخر بود .

علی بن احمد دلال قمی می گوید : من نزد محمد بن عثمان رفتم ، دیدم تخته ای جلو صورت خود نهاده و یکنفر نقاش آیات قرآن را بر آن تخته نقش مینماید و در اطراف آیات قرآن نام های ائمه اطهار علیهم السلام را می نویسد .

من از آن بزرگوار پرسیدم : این تخته را برای چه میخوانی ؟

گفت : این تخته را می خواهم با خودم بقبر ببرم و بر آن تکیه نمایم . من همه روزه داخل قبر خود می شوم و یک جزء قرآن تلاوت می کنم . بعد از این سخنان دست مرا گرفت و قبر خود را بمن نشان داد ، آنگاه گفت : موقعی که فلان روز ، از فلان ماه از فلان سال فرار سید من از دنیا میروم و در این قبر مدفون خواهم شد و این تخته هم با من خواهد بود .

من تاریخ وفات او را همانطور که گفته بود یادداشت کردم تا ببینم همانطور که گفته واقع می شود یا نه ، موقعی که وی از دنیا رفت من دیدم در همان روزی که گفته بود از دنیا رفت .

محمد بن عثمان در آخر جمادی الاولی ، سنه (۳۰۵) از دنیا رفت و در بنفداد نزدیک قبر مادرش و نزدیک قبر شیخ عبدالقادر دفن شد . قبر او دارای بقعه و صحنی است . در آنجا معروف است به شیخ خلانی .

۴- حسین بن روح

موقعی که محمد بن عثمان از دنیا رفت منصب نیابت خاصه به حسین

ابن روح رسید .

حسین بن روح به تصدیق شیعه و سنی عاقلترین مردم زمان خود بوده ، اهل تسنن نیز او را تجلیل و تکریم می نمودند . حسین ابن روح خیلی تقیه می کرده . یکوقت بوی گفتند : غلام توبه معاویه فحش می گوید ، حسین بن روح آن غلام را از کار معزول کرد . حسین بن روح در ماه شعبان سنه (۳۲۶) هجری از دنیا رفت . قبر شریف وی در بغداد در آخر آن کوچه ای قرار دارد که در وسط بازار عطاران است . قبر حسین بن روح دارای بقعه و صحن کوچکی است .

۴- علی بن محمد سیمری

موقمی که حسین بن روح از دنیا رحلت کرد علی بن محمد سیمری بدستور حضرت صاحب الزمان جانشین وی شد . هیچیک از این نواب چهار گانه برای منصب نیابت خاصه قیام نمی کردند مگر از طرف امام زمان علیه السلام و تصریح نایب قبل از خود . شیعه قول این چهار نایب را نمی پذیرفت مگر این که بدست هر یک از آنان مدرکی باشد .

موقمی که وفات علی بن محمد سیمری نزدیک شد و به او گفتند : بعد از خود چه کسی را وصی خود می نمائی ؟ توقیمی از مهدی موعود علیه السلام بخط مبارکش در جواب آنان خارج شد که مضمون آن این بود :

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ای علی بن محمد سیمری ! خدا اجر برادران تو را در باره مصیبت تو بزرگ کند ! تو تا مدت شش روز دیگر رحلت خواهی کرد ، خود را برای موت آماده نما ! کسی را وصی خود منمائی که جانشین تو گردد ! زیرا غیبت کبرا شروع شده ، ظهوری در کار نخواهد بود تا آنموقعی که خدای توانا بعد از مدت طولانی وقساوت قلبها و پرشدن زمین از ظلم و ستم اجازه ظهور دهد ! بزودی يك عده ای ادعای امامی کنند که مرا مشاهده نموده اند کسی که قبل از خروج سفیانی و صبیحة آسمانی ادعا کند که مرا مشاهده کرده دروغ می گوید و افترا میزند و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظيم .

علی بن محمد سیمری در نیمه شعبان سنه (۳۲۹) هجری که آنرا سنه تناثر نجوم می گفتند بر رحمت خدا واصل شد . حضرت صاحب الزمان علیه السلام غیر از این چهار نفر نایبی که گفته شد نواب دیگری نیز داشت . مابقی نایب های آنحضرت در بغداد ، کوفه ، اهواز ، همدان ، قم ، ری ، آذربایجان ، نیشابور و شهرهای دیگر بودند . توقیعات مهدی علیه السلام از برای آنان فرستاده میشد و آنان وجوهای را از برای امام زمان علیه السلام حمل و نقل می کردند . گفته شده : آن نایبها تعداد صد نفر بودند ، ولی بحضور امام علیه السلام نمی رسیدند ، واسطه بین آنان و امام یکی از آن چهار نایبی بود که قبل از این گفته شد .

نگارنده گوید : نایب های حضرت مهدی موعود علیه السلام دو نوع بودند : یکی نایب های چهار گانه خصوصی که شرح حال ایشانرا از نظر مبارک شما گذرانیدیم و دیگری نایب های عمومی که باخواست خدا شرح حال آنانرا در اواخر بخش دوم خواهیم نگاشت .

تذییل

حاوی چهار موضوع

- ۱- امامت از نظر لغت عرب .
- ۲- امامت از نظر قرآن مجید .
- ۳- امامت از نظر اخبار اهل تسنن .
- ۴- امامت از نظر علم کلام .

۱- امامت از نظر لغت عرب

در کتاب المنجد می گوید : امام کسی است که مردم (در افعال و اقوال خود) به وی ایتما می نمایند . معنی کلمه امامت یعنی ریاست عمومی داشتن (بر جمیع موجودات) (۱) **نگارنده گوید :** آن امامی ریاست بر عموم موجودات دارد که از طرف خدا و پیغمبر منصوب شده باشد ، خدا و پیامبرند که بر جمیع موجودات ریاست عمومی دارند ، پس چگونه میشود کسی که خودش یک فرد معمولی بشمار میرود و کوچکترین ریاست عمومی و خصوصی را ندارد دیگری را برای امامت انتخاب کند و آن شخص منتخب بر جمیع موجودات ریاست داشته باشد . پس بنا بر این کار عاقلانه ای نیست که انسان خویش را مطیع یک فرد معمولی که از هر جهت نظیر خودش باشد بنماید . برای چه انسانی که خدا او را حرو آزاد آفریده در مقابل شخصی مثل خودش سر تسلیم فرود آورد ؟ چنانچه گفته شود: اگر گروهی شخصی را برای مقام امامت

(۱) عبارت عربی : الامام من یؤتم به، ای یقتدی به.

الامامة : الرئاسة العامة - مؤلف .

برگزینند بر انسان لازم است مطیع او شود ! باید گفت : چه مانعی دارد که گروه دیگری نیز امامی برای خود انتخاب کنند و از وی اطاعت نمایند و گروه های دیگری نیز همین عمل را انجام دهند . چنانکه در سقیفه بنی ساعده می گفتند : منا امیر و منکم امیر و ... !

۲- امامت از نظر قرآن مجید

هما نظور که گفتیم : امامت از نظر ائمت ریاست عمومی میباشد
 هما نظور هم بقضاوت عقل امام باید از عموم مردم اعلم ، اشجع ،
 اتقا ، ازهدو... باشد تا هیچگاه در مقابل مردم اظهار عجز نکند
 و از هر نظر احتیاج و نیازی به تابعین خود نداشته باشد .
 مثلاً یکی از شروط امامت که ریاست عامه است اعلم بودن
 امام است تا در مقابل هر پرسش و سؤال از عهده بر آید ، پس اگر
 کسی خود را امام بداند و در موقع جواب از هر گونه پرسشی
 اظهار عجز کند بناچار باید از رعیت و تابعین خود بپرسد و بساد
 بگیرد ؟ اینجا است که باید گفت : يك چنین شخص لایق ریاست
 عمومی و مقام امامت نخواهد بود .

ولی تاکنون هیچ زبانی نگفته و هیچ کبشی نشنیده که
 حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام در مقابل هیچگونه پرسشی
 اظهار عجز و جهل کرده است . ولی دیگران مکرراً اظهار جهل
 کردند . چنان که عمر مکرراً می گفت : لولا علی لهلك عمر .

مثلاً یکی از شروط امامت که ریاست عمومی است این است
 که امام باید از عموم تابعین خود شجاعتر باشد ؟ پس اگر در

میان طرفداران امام شخصی باشد که از او شجاعتر باشد از این لحاظ بمقام امامت از امام خود اولی و سزاوارتر است . پس در اینجا بقضاوت عقل باید رئیس تابع مرئوس خود شود .

ولی سابقه ندارد که حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام در مقابل بزرگترین پهلوانان جهان شکست خورده باشد و یا اینکه فرار نموده باشد و یا اینکه هیچگاه زخمی به پشت مقدس وی زده باشند ، زیرا پشت کسی مجروح می شود که پشت بدشمن کند حضرت اسدالله الغالب علی بن ابی طالب علیه السلام در همه عمر پشت بدشمن نکرد و از دشمن فرار ننمود . ولی دیگران یعنی ... مکرراً دچار شکست و فرار میشدند چنانکه در جای خود نوشته شده .

مثلاً یکی از شروط امامت که ریاست عامه است این است که امام باید از عموم تابعین خود اتقا و پرهیز کارتر باشد و ظالم نباشد اگر غیر از این باشد عقلاً حق ندارد بدیگران بگوید : گناه نکنید ، زیرا در جوابش خواهند گفت : اگر گناه بدو ناپسند است پس چرا تو مرتکب آن می شوی ؟

بدین جهت است که قرآن مجید در سوره مبارکه بقره ، آیه (۱۱۸) راجع به این موضوع به حضرت ابراهیم علیه السلام می فرماید : من تورا برای مردم امام قرار دادم . ابراهیم علیه السلام گفت : این مقام را بفرزندانم نیز عطا بفرما ، خدای علیم فرمود : عهد و پیمان من (یعنی مقام امامت) نصیب افراد ظالم و ستمکار نخواهد شد (۱) .

(۱) قال انی جاعلك للناس اماماً قال ومن ذریتی قال

لا ینال عهدی الظالمین .

تنها کسی که در زمان پیامبر اسلام و بعد از آن بزرگوار کوچکترین ظلمی در حق کسی نکرد حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام بود . گرچه دلیل و برهان برای این موضوع فراوان است ولی در عین حال ما به یکی از آنها اکتفا می کنیم و آن این است که خطیب بغدادی که یکی از علمای اهل تسنن بشمار میرود در کتاب تاریخ بغداد ، جلد (۱۴) صفحه (۳۲۱) از ثابت غلام ابوذر غفاری روایت می کند که گفت : یکوقت من نزد ام سلمه رفتم دیدم وی مشغول گریه و متذکر حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام است و می گوید : از پیامبر اسلام شنیدم میفرمود :

علی مع الحق والحق مع علی ولن یفترقا حتی یرد اعلی الحوض یوم القیامة .

یعنی علی بن ابیطالب با حق و حق هم با وی خواهد بود و این دو یعنی حق و علی هرگز از یکدیگر جدا نمیشوند تا این که در روز قیامت نزد حوض (کوثر) بر من وارد شوند .

نگارنده گوید : پس از این حدیث کاملا ثابت می شود که حضرت علی بن ابیطالب در زمان حیات و بعد از ممات پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله هر عملی که انجام میداده و هر سخنی که می گفته همه بر حق بوده ، کسی که کلیه اعمال و اقوالش بر حق باشد چگونه می شود در حق کسی ظلم نماید .

اینجا است که انسان منصف و عاقل قضاوت می کند و شهادت میدهد که اگر در قرآن مجید بیشتر از این آیه ای که ملاحظه فرمودید درباره اثبات امامت علی و فرزندان علیهم السلام نمی بود همین يك آیه کافی بود .

ولی چه باید کرد که منکرین می گویند: چون صرفیون و نحو یون چنین کردند ما هم چنین می کنیم ۱۱
 قرآن کریم دو نوع امام معرفی می کند: یکنوع امام آن است که مردم را بسوی جهنم سوق میدهد و می کشاند و یکنوع امام هم آن امامی است که امام متقین و پیشوای پرهیزکاران است اما آن امامی که مردم را بطرف جهنم راهنمایی می کند این است که خدای سبحان در سوره مبارکه: قصص، آیه (۴۱) میفرماید: ما ایشا نرا پیشوایانی قرار دادیم که مردم را بجانب دوزخ می خوانند و در روز قیامت یاری کرده نخواهند شد (۱).

اما آن امامی که امام و پیشوای متقین و پرهیزکاران است این است که خدای علیم در سوره مبارکه: فرقان، آیه (۷۳) از قول آنان می فرماید: ایشان می گویند: پروردگارا ما را برای افراد متقین امام و پیشوا قرار بده (۲).

دلیل بر اینکه حضرت مولی الموحدین علی بن ابیطالب علیه السلام امام متقین و پیشوای پرهیزکاران است و بدون تردید مشمول آیه شریفه دوم می باشد این است که حاکم نیشابوری که یکی از بزرگان علمای اهل تسنن بشمار میرود در کتاب: مستدرک الصحیحین، جلد سوم، صفحه (۱۳۷) از پدر اسعد بن زراره از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله روایت می کند که فرمود: خدای

(۱) و جعلنا هم ائمة يدعون الى النار و يوم القيامة لا ينصرون .

(۲) واجعلنا للمتقين اماماً .

حکیم سه موضوع را در باره علی بن ابیطالب بمن وحی کرد : ۱-
 علی سید و بزرگ مسلمین است ۲- علی امام و پیشوای متقین است
 ۳- علی پیشوای افراد برجسته و بزرگوار است .

حاکم که این روایت را نقل کرده می گوید : این روایت
 صحیح السند است . نگارنده گوید هفت نفر دیگر از علمای اهل
 تسنن این حدیث شریف را در کتب خود نوشته اند ولی ما از نظر
 اختصار از ذکر نام ایشان خود داری می نمائیم .

نگارنده گوید : اکنون که بدون تردید ثابت شد علی
 ابن ابیطالب امام متقین و پیشوای پرهیزکاران است حال دیگران
 معلوم است .

۳- امامت از نظر اخبار اهل تسنن

خوانندگان گرامی ! این روایاتی که اکنون از نظر شما
 می گذرد از کتب معتبره اهل تسنن میباشد . ما این اخبار را از
 کتابهای اهل تسنن با ذکر نام و ابواب و صفحه کتب ایشان به این
 منظور می نویسم تا خاطر عموم مستحضر شود که علماء و نویسندگان
 آنان چنان که در کتابهاشان نوشته اند قبول دارند که امام و خلفای
 بعد از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله دوازده نفرند ، نه کمتر و
 نه بیشتر .

استاد عالیقدر و نابغه عصر : حضرت آقای محمد جواد
 مغنیه در صفحه (۳۶) کتاب شیعه و تشیع که انصافاً در موضوع
 خود بی نظیر است از کتاب صحیح بخاری که مورد قبول عموم
 اهل تسنن میباشد ، جلد نهم ، کتاب الاحکام از پیامبر اسلام

صلی الله علیه و آله روایت می کند که فرمود : امر خلافت و امامت در خاندان قریش خواهد بود ولو اینکه دو نفر از ایشان باقی مانده باشد .

نیز از کتاب صحیح مسلم که عموم اهل تسنن آن کتاب را صحیح و معتبر میدانند ، جلد دوم ، صفحه (۱۹۱) چاپ سنه (۱۳۴۸) هجری از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله روایت میکند که فرمود :

ان هذا الامر لا ینقضی حتی یمضی فیهم اثنا عشر خلیفة ، کلهم من قریش .

یعنی این امر خلافت و امامت منقضی نخواهد شد تا تعداد دوازده خلیفه که همه آنان از قریش باشند (بوجود بیایند) و بروند .

این حدیث را بخاری هم در کتاب صحیح خود ، جلد نهم ، کتاب الاحکام از رسول خدا روایت می کند ولی بجای کلمه خلیفه کلمه امیر را نقل می نماید .

محب الدین طبری که از علمای بزرگ اهل تسنن بشمار میرود در کتاب ذخایر العقبای ، صفحه (۱۳۶) چاپ سنه (۱۳۵۶) هجری از پیامبر معظم اسلام روایت می کند که فرمود : اراز دنیا بیشتر از یک روز باقی نماند خدا آن روز را بقدری طولانی می کند تا مردی را از اهل بیت من مبعوث نماید که نام وی نام من خواهد بود .

سلمان فارسی گفت : یا رسول الله ! از کدام فرزندان ؟
فرمود : از این فرزندانم آنگاه دست مبارک خود را به امام حسین

علیه السلام زد .

سؤال

اگر کسی اشکال کند و بگوید : چرا شیعیان اثنا عشری
اولا امامت را منحصر بعلی و فرزندان او کرده اند و ثانیاً تعداد
امامان را دوازده نفر میدانند، نه بیشتر و نه کمتر؟

جواب

علت اینکه شیعه دوازده امامی مقام امامت را برای علی
و اولادش منحصر میدانند این است که قبلاً گفتیم : خود اهل تسنن
روایت می کنند و میگویند : امامت مخصوص خاندان قریش است
و لایق غیر از آنان نخواهد بود .

شیعه می گوید : اکنون که پیغمبر خدا اینطور فرموده باشد
پس شکی نیست خاندان پیامبر خدا (که علی علیه السلام یکی از آنها
بلکه بعد از رسول خدا صاحب آن خاندان بشمار میرود) افضل
و برتر از همه خاندانهای قریش است و چنانچه خاندان پیغمبر خدا
نمی بود طایفه قریش دارای یک چنین فضیلتی نبودند ، بلکه اگر
محمد و آل محمد صلی الله علیهم اجمعین نبودند تاریخ و اسم و
رسمی از عرب در کار نبود .

اما سبب اینکه شیعیان اثنا عشری تعداد امامان خود را
منحصر بدوازده میدانند همان روایت بخاری و مسلم است که در
چند سطر قبل ملاحظه فرمودید .

نیز بخاری در کتاب صحیح خود ، کتاب الاحکام ،
از جابر بن سمره (بفتح سین و راه و ضم میم) روایت می کند که
گفت : از پیامبر اسلام شنیدم می فرمود : دوازده نفر میباشند

آنگاه سخنی فرمود که من آنرا نشنیدم ولی پدرم بمن گفت :
رسول خدا میفرماید : همه ایشان از قریش خواهند بود .
این روایت را احمد بن حنبل که یکی از رؤسای اهل تسنن
بشمار میرود در کتاب : مسند (بضم میم و شکون سین) خود ،
جلد پنجم ، صفحه (۹۰-۹۲) نقل کرده است .
مسلم که نیز یکی از علماء و دانشمندان اهل تسنن محسوب
میشود همه آنان کتاب وی را صحیح میدانند در صحیح خود ،
کتاب الاماره ، در آن بابی که می گوید : مردم باید تابع قریش
باشند از جابر بن سمره روایت می کند که گفت : من با پدرم بحضور
پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله مشرف شدیم .
من از آن حضرت شنیدم می فرمود : این دین و این اسلام
از بین نمرود و منقزی نمیشود تا اینکه دوازده خلیفه بخود ببینند
راوی می گوید : آنگاه پیامبر خدا سخنی فرمود که من
آنرا نشنیدم ، لذا پدرم گفتم : پیامبر خدا چه فرمود ؟ پدرم
گفت : پیامبر اکرم میفرماید : آن دوازده نفر خلیفه از قریش
خواهند بود .
ترهنی که یکی از علمای مورد قبول عموم اهل تسنن بشمار
میرود در کتاب صحیح خود ، جلد دوم ، صفحه (۳۵) از جابر
ابن سمره از پیامبر اکرم اسلام روایت می کند که فرمود : امیران
بعد از من دوازده نفر خواهند بود . آنگاه سخنی فرمود که من
آنرا نفهمیدم لذا از آن شخصی که پهلوی من بود پرسیدم ؟ وی
گفت : رسول خدا می گوید : کلیه آن دوازده نفر از قریش
خواهند بود .

نگارنده گوید: این موضوع را که امامان و خلفاء بعد از پیامبر اسلام دوازده نفرند - بیشتر از چهارده نفر از بزرگان علمای اهل تسنن در کتابهای معتبر خود روایت کرده‌اند ولی ما بمنظور اختصار بهمین مقداری که از نظر شما گذشت و یک روایت دیگر اکتفا می‌نمائیم .

در کتاب ینابیع الموده که مؤلف آن یکی علمای بزرگ اهل تسنن محسوب می‌شود در باب (۷۶) از کتاب مناقب از وائلة ابن اصقع بن قرحاب از جابر بن عبدالله انصاری روایت میکند که گفت: جندل بن جنادة بن جبیر (بضم جیم وفتح باء) بحضور حضرت محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله مشرف شد و چندین پرسش از آن بزرگوار کرد تا اینکه گفت: یا رسول الله امرا از اوصیاء و خلفای بعد از خودت آگاه کن تا من به آنان متمسک و معتقد شوم ؟

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: اوصیاء و خلفای بعد از من دوازده نفرند .
جندل گفت: ما هم در تورات (تعداد) آنانرا همین طور یافته‌ایم . آنگاه گفت: یا رسول الله ! نام ایشانرا برای من شرح بده ؟

پیغمبر خدا فرمود: اول آنان سید اوصیاء، ابوالائمہ: علی است. بعد از آن حضرت د و فرزندش امام حسن و امام حسین علیهما السلام توبه ایشان متمسک شو ! جهل افراد جاهل تورا مغرور نکند و فریب ندهد .

موقی که علی بن الحسین زین العابدین متولد شد خدا تورا

قبض روح خواهد کرد و آخرین زاد تو در این دنیا یک شربت شیر خواهد بود .

جندل گفت : آری ، ما آنانرا در تورات (بزبان عبری بنام : ایلیا و شبر و شبیر یافته ایم و این نامها (بزبان عربی :) علی و حسن و حسین است . یا رسول الله ! خلقای بعد از حسین کیانند و نام آنان چیست ؟

پیامبر اکرم فرمود : موقعی که مدت عمر حسین منقضی شد امام بعد از او فرزندش : علی است که لقبش : زین العابدین خواهد بود .

امام بعد از زین العابدین فرزندش : محمد است که لقب وی باقر است .

امام پس از محمد پسرش : جعفر که صادق خوانده میشود خواهد بود .

بعد از جعفر فرزندش : موسی که کاظم خوانده خواهد شد امام است .

امام بعد از موسی پسرش : علی که وی را رضا می گویند خواهد بود .

امام پس از علی (بن موسی الرضا) فرزندش : محمد که او را تقی و جواد می خوانند میباشد .

بعد از محمد پسرش : علی که نقی و هادی خوانده میشود امام است .

پس از علی فرزندش : حسن که وی را عسکری می خوانند امام و رهبر خواهد بود .

بعد از حسن پسرش : م ح م د که مهدی و قائم و حجت خوانده می شود امام است . مهدی است که غائب می شود . موقعی که خروج نماید زمین را پراز عدل و داد می کند همانطور که پراز ظلم و ستم شده باشد . خوشایحال آن افرادی که درباره طولانی شدن غیبت او صبر نمایند ؛ خوشایحال آن اشخاصی که نسبت به ایشان محبت میورزند . آنان همان افرادی هستند که خدای علیم در قرآن کریم راجع به صفت آنان می فرماید : آنان متقین و پرهیزکارانی هستند که ایمان بغیب دارند و نیز درباره ایشان می فرماید : آن گروه حزب خدایند ، آگاه باشید که حزب خدا غالب و پیروزند .

جندل گفت : خدای را شکر می کنم که مرا برای شناختن خلفاء بعد از تو موفق نمود .

این جندل زنده بود تا حضرت امام زین العابدین متولد شد ، او پس از ولادت زین العابدین متوجه طائف گردید و در آنجا مریض شد و یک شربت شیر آشامید . آنگاه گفت : پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله بمن خبر داد : آخرین زامن از این دنیا یک شربت شیر خواهد بود ، این بگفت و از دنیا رفت و در طائف در آن موضعی که به کوزاره معروف است دفن گردید .

صاحب کتاب ینشایع الموده پس از نقل این حدیث میگوید : محققین گفته اند : اخبار واحادیثی که بطور صراحت می گویند : خلفاء و امامان بعد از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله دوازده نفرند بوسیله چند طریق مشهور و معروفند . زمان و مکان بمردم نشان میدهند که منظور پیامبر اکرم اسلام صلی الله علیه و آله

از خلفاء دوازده گانه ، اهل بیت و عترت آن بزرگوارند .
چرا ؟ زیرا ممکن نیست گفته شود : منظور پیغمبر اسلام
از خلفاء دوازده گانه ای که فرموده اصحاب آنحضرت یعنی ...
بوده است ، چه آنکه تعداد اصحاب آن بزرگزیده خدا از دوازده
نفر کمتر بودند .

نیز نمی توان گفت : منظور پیامبر خدا از خلفائی که فرموده
پادشاهان بنی امیه بوده . چرا ؟ زیرا اولاً تعداد خلفای بنی امیه
از دوازده نفر بیشتر بودند (۱) و ثانیاً خلفای بنی امیه به استثنای
عمر بن عبدالعزیز ظالم و ستمگیش بودند (در صورتیکه نباید
جانشینان پیغمبر ظالم باشند) .

از طرفی هم چون پیامبر اسلام فرموده : کلیة خلفای
دوازده گانه من از بنی هاشم هستند پس بنا بر این بنی امیه مشمول
این تعریف و تحدید نمی شوند (۲)

نیز نمی توان گفت : منظور پیغمبر اسلام از آن دوازده
خلفای که فرموده خلفای بنی عباس باشد چرا ؟ زیرا اولاً

(۱) زیرا خلفای بنی امیه چهارده نفر بودند که اول
آنان : معاویه بن ابوسفیان و آخر ایشان : مروان حمار
بود . مؤلف .

(۲) کافی المودة العاشرة من کتاب مودة القربا للسید
علی الهمدانی قدس الله سره عن عبدالملك بن عمیر عن جابر بن
سمره قال . كنت مع ابي عند النبي صلى الله عليه وسلم فسميته يقول

بعدي اثني عشرة خليفة . ثم اخفاصوته ، فقلت لابي ما الذي
اخفاصوته ؟ قال : قال : كلهم من بنی هاشم . مؤلف .

تعداد خلفای بنی عباس ازدوازه نفر بیشتر بودند (۱) و ثانیاً نسبت به آیه شریفه :

قُلْ لَا اسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ اجْرًا اِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَا

که در شأن اصحاب کساء (یعنی پیغمبر ، علی ، زهرا حسن و حسین علیهم السلام) نازل شده رعایتی نکردند .

پس چاره و شکی نیست که منظور از خلفای دوازه گانه ای که پیامبر اسلام در حدیث سابق الذکر فرموده همین دوازه امامی هستند که از اهل بیت و عترت آنحضرت بشمار میروند . همین دوازه امام هستند که هر کدام از اهل زمان خود اعلم ، اجل ، اورع و اتقا بودند . از لحاظ حسب و نسب اعلی و افضل و نزد خدای سبحان از دیگران اکرم و اشرف بودند . علم و دانش آنان بود که از پدرانشان تا به پیامبر اسلام برسد به وراثت دینی به ایشان رسیده بود و ...

نگارنده گوید : همین طور که اخبار پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله که درباره امامت و خلافت فرموده شامل حال اصحاب آنحضرت و خلفای بنی امیه و خلفای بنی عباس نمی شود و قابل انطباق نیست همین طور هم شامل حال سایر فرقه های شیعه از قبیل : فرقه زیدیه و اسماعیلیه و فطحیه و ... که دوازه امامی نیستند نمی گردد .

ما با خواست خدای توانا در بخش هشتم همین کتاب که درباره برحق بودن مذهب شیعه دوازه امامی گفتگومی کند موضوعاتی را

(۱) تعداد آنان : سی و هفت نفر بودند که اول ایشان

سفاح و آخرشان معتصم بود . مؤلف

راجع بها بطلال مذاهب افرادی که شیعه دوازده امامی نیستند
از نظر مبارك خوانندگان گرامی می گذرانیم .

۴ - امامت از نظر علم کلام

علامه حلی رحمه الله که علم و دانش و جلالت و قدرش اظهر
من الشمس است در باب حادی عشر راجع بموضوع امامت میفرماید:
از نظر عقل واجب است که امام از دنائت یعنی پستی آباء
واجداد ، زناکاری مادران ، ردائیل اخلاقی و عیوب خلقتی پاک
و منزله باشد .

چرا ؟ زیرا اینگونه موضوعات باعث نقص امام میشوند
و امام ناقص محبوب القلوب مردم نیست ، در صورتی که امام
باید محبوب القلوب باشد .

آنگاه پس از این مقدمه میفرماید : فصل ششم در باره
امامت و در این فصل چند مبحث و موضوع است :

مبحث یکم

مقام امامت يك ریاست عمومی است در امور دینی و دنیوی
که شخصی از طرف پناه بر بطور نیابت دارای آن شود. این
ریاست عمومی بقضاوت عقل واجب است ، چرا ؟ زیرا مقام امامت
یکنوع لطفی است از الطاف خدا و لطف داشتن خداهم بر بندگانش
واجب است. ماقطعاً میدانیم که اگر مردم دارای يك رئیس و سر
پرستی باشند که مطاع باشد ، حق مظلوم را از ظالم می گیرد
از ظلم ظالم در حق مظلوم جلوگیری مینماید مردم بصلح و اصلاح
نزدیک تر و از مفسده و فساد دورتر خواهند بود .

مبحث دوم

واجب است که امام معصوم و بی گناه باشد والا تسلسل لازم میاید، (تسلسل به این بیان لازم میاید که:) احتیاجی که مردم به امام دارند این است که وی از ظلم ظالم جلوگیری کند و حق مظلوم را از او بگیرد ؟

چنانچه امام غیر معصوم باشد پس محتاج به امام دیگری خواهد بود (او نیز محتاج به امام دیگر و هکذا ...) لذا است که تسلسل لازم میاید و امکان پذیر نیست .
به بیان دیگر : چنانچه امام معصیت کند اگر منکر شدن امامت وی بر مردم واجب باشد محبوب القلوب بودن او از بین میرود و فائده منسوب شدن وی منتفی خواهد شد و چنانچه منکر امامت شدن او واجب نباشد امر بمعروف و نهی از منکر نمودن از بین خواهد رفت در صورتی که سقوط امر بمعروف و نهی از منکر محال است .

بعلاوه ، امام حافظ و نگهبان شرع و شریعت است پس بناچار باید معصوم باشد تا شریعت از زیاده و نقصان در امان باشد ؟

مبحث سوم

امام و مقام امامت باید بنص (خدا و رسول) باشد (یعنی خدا و رسول بسایده امام را برای امامت تعیین و منصوب نمایند) چرا ؟ زیرا معصوم بودن از آن امور باطنی است که جز خدا کسی از آن اطلاع ندارد ، پس باید آن خدائی که از معصوم بودن امام مستحضر است او را تعیین و منصوب نماید و یا اینکه امام دارای معجزه ای باشد که بر صدق قول وی دلالت کند .

مبحث چهارم

واجب است که امام از هر لحاظ از عموم مردم افضل باشد
والا لازم می شود که شخص مفضول بر شخص فاضل مقدم و برتر
باشد و این موضوع از نظر عقل و سمع زشت و قبیح است ؟

مبحث پنجم

بعد از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله (به هفت دلیل) علی
خلیفه بلا فصل و امام است :

اول: برای اخبار متواتر و کثیری که از پیامبر اسلام (بوسیله
شیعه و سنی) در باره امامت و خلافت بلا فصلی حضرت علی بن
ابیطالب علیه السلام وارد شده .

دوم: بجهت اینکه حضرت امیر المؤمنین : علی بن ابیطالب
علیه السلام افضل اهل زمان خود بوده ، چرا ؟ زیرا خدای حکیم
در آیه شریفه: *مباهله* که می فرماید: *انفسنا و انفسکم علی عابیه السلام* را
نفس پیغمبر خدا شمرده و چون رسول خدا که علی نفس آن
حضرت خطاب شده از همه اهل زمان افضل بوده پس علی بن ابیطالب
نیز از کلیه اهل زمان افضل است .

سوم: اینکه پیغمبر خدا در موقع *مباهله* با یهودیان به حضرت
علی بن ابیطالب احتیاج داشت (*وهیچیک از صحابه را برای این
موضوع انتخاب ننمود*) .

چهارم: اینکه امام باید معصوم باشد و هیچکس از آن
افرادی که دیگران آنانرا امام می خواندند غیر از علی بن ابیطالب
علیه السلام به اتفاق و اجماع مسلمین معصوم و بی گناه نبودند ،
پس بنا بر این آنحضرت چون معصوم بود امام است .

پنجم : برای اینکه علی علیه السلام اعلم (اهل زمان خود بود) زیرا شکی نیست که صحابه درباره وقایعی که پیش آمد می کرد بحضرت علی بن ابیطالب رجوع می کردند (چنان که اینموضوع در جای خود بنحو مفصلی نگاشته شده) ولی آن حضرت هرگز یکی از صحابه مراجع نکرده .

ششم : بجهت اینکه پیامبر معظم اسلام صلی الله علیه وآله درباره علی علیه السلام می فرمود : علی از نظر قضاوت و داوری کردن از همه شما اعلم است و قضاوت نمودن مستدعی و مسبوق بر علم و دانش است .

هفتم : برای اینکه حضرت علی بن ابیطالب از غیر خود ازهد و پرهیز کار تر بود و زهد آن بر گزیده خدا بجائی رسیده بود که دنیا را سه طلاقه کرده بود .

دلیل و برهان برای امامت و خلافت بلافصلی حضرت علی ابن ابیطالب علیه السلام بتدری است که قابل احصائیه و شماره نیست (چنانکه مرحوم علامه حلی کتابی درباره امامت نوشته که حاوی بیشتر از دو هزار (۲۰۰۰) دلیل و برهان است و نام آن کتاب را: الفین نهاده .

بخش دوم

از ابتدای غیبت کبرا تا انتهای آن

حاوی سیزده موضوع

- ۱- غائب شدن منحصر ب مهدی علیه السلام نیست .
- ۲- اخبار غیبت مهدی علیه السلام .
- ۳- تعقیب حضرت مهدی علیه السلام .
- ۴- محل غیبت مهدی علیه السلام .
- ۵- سرداب و زیارت آن .
- ۶- طول عمر انسان .
- ۷- گروهی از معمرین عالم .
- ۸- افرادی که حضرت مهدی را دیده اند .
- ۹- نیابت عامه
- ۱۰- ولایت از نظر لغت عرب .
- ۱۱- ولایت از نظر قرآن مجید .
- ۱۲- ولایت از نظر اخبار اهل تسنن .
- ۱۳- ولایت از نظر عقل .

۱- غائب شدن منحصر ب مهدی نیست

غیبت کبرای حضرت مهدی، و عود علیه السلام از سنه (۳۲۹)

هجری که انتهای غیبت صغرا بوده شروع شده تا آن موقعی که خدا اجازه دهد و آن حضرت با شمشیر ظهور و قیام نماید .

موضوع غیبت مهدی منتظر علیه السلام منحصر بفرود نیست، بلکه گروهی از پیامبران علیهم السلام که رهبر و راهنمای بشر بودند غائب می شدند .

از جمله : پیامبر اکرم اسلام صلی الله علیه و آله که مدتی از قوم خود غائب و پنهان بود.

از جمله : حضرت موسی بن عمران علیه السلام که مدتی از نظر تابعین و شیعیان خود غائب شد .

از جمله : حضرت عیسی علیه السلام که یهود و نصاری برای کشتن آن حضرت اتفاق کردند و اینطور گمان نمودند که آن حضرت را کشتند ولی قرآن مجید در سوره نساء، آیه (۱۵۶) راجع به آن بزرگوار میفرماید:

وما قتلوه و ما صلبوه ولكن شبه لهم

یعنی نه عیسی را کشتند و نه بالای دار زدند ، ولی امر عیسی بر آنان مشتبه شد.

خدای توانا - چنانکه در ذیل آیه سابق الذکر میفرماید وی را به آسمان بالا برد ، از آن روزی که عیسی بجانب آسمان صعود کرده و از نظر مردم غائب شده زنده است تا آن موقعی که حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه ظهور نماید و حضرت عیسی از آسمان نزول کند و پشت سر مهدی منتظر نماز بجای بیاورد.

از جمله : خضراست که از موقع خلق شدنش تا به حال

زنده و از نظر مردم غائب است ،

از جمله : الیاس است که او نیز از نظر قوم خود تا بحال
غائب و پنهان است و

موضوع قابل توجه اینجاست : افرادی که نسبت به غیبت
حضرت مهدی منتظر علیه السلام متعرض یا منکرند راجع به انبیائی
که ما از باب نمونه به عده معدودی از ایشان اشاره نمودیم مذعن
و معترفند و هیچگونه کنجکاوی و موشکافی درباره غیبت و طول
عمر انبیاء علیهم السلام نمی کنند ولی نسبت به غیبت مهدی علیه السلام
اعتراضاتی می کنند که همه آنها بیجا و غیر وارد است !

۲- اخبار غیبت مهدی عجل الله فرجه

در کتاب ینابیع الموده - که نویسنده آن یکی از علماء
اهل تسنن بشمار میرود ، صفحه (۳۴۸) از پیغمبر اکرم صلی الله علیه
و آله روایت می کند که فرمود : علی وصی من است و از فرزندان
وی قائم منتظر مهدی است که زمین را پر از عدل و داد می نماید،
همانطور که پر از ظلم و جور شده باشد .
قسم بحق آن خدائی که مرا برای بشارت بمردم و ترسانیدن
ایشان فرستاده آن افرادی که در زمان غیبت مهدی علیه السلام
به امامت وی ثابت القول باشند از کبریت احمر کمیابترند ؛
جابر بن عبدالله انصاری برخواست و گفت : قائم که از
فرزندان تو است غیبی خواهد کرد ؛ فرمود : آری ، بخدا قسم
که خدا مؤمنین را (به وسیله غیبت مهدی) آزمایش و کفیار را
نابود خواهد کرد . بعد از این سخن فرمود : ای جابر ! این امر
امر خدائی است ، این راز راز الهی است ، از شک کردن درباره

این امر حذر کن ! زیرا که شك کردن در امر خدا کفر است
 و نیز در کتاب سابق الذکر از حضرت علی بن موسی
 الرضا علیه السلام روایت می کند که فرمود: خدا به وسیله چهارمین
 فرزند من که پسر بزرگترین و بهترین کنیزها است زمین را از
 هر جور و ظلمی پاک و پاکیزه خواهد کرد ، او همان کسی است
 که مردم درباره ولادتش شك می کنند ، وی همان کسی است که
 غایب خواهد شد . موقعی که او ظهور کند زمین بنور پروردگار
 خود نورانی می گردد .

در کتاب ینابیع الموده ، صفحه (۴۳۹) از پیغمبر معظم
 اسلام صلی الله علیه و آله روایت می کند که فرمود : خوشا بحال
 آن کسی که قائم اهل بیت مراد رک نماید و در حال غیبت قبل از آن
 که آن بزرگوار قیام کند وی را امام بداند ، دوستان او را
 دوست و دشمنانش را دشمن داشته باشد ، اینطور شخصی در روز
 قیامت از رفقا و دوست داران و گرامی ترین امت من است .

نیز در کتاب سابق الذکر ، صفحه (۴۹۴) از جابر بن
 عبدالله انصاری روایت می کند که گفت : پیغمبر اکرم صلی الله
 علیه و آله بمن فرمود : ای جابر ! اوصیاء من و امامان مسلمین
 بعد از من عبارتند از : ۱- علی ۲- حسن ۳- حسین ۴- علی بن
 الحسین ۵- محمد بن علی که پیغمبر معروف خواهد شد ، ای جابر !
 تو زمان او را درك خواهی کرد ، وقتی وی را ملاقات نمودی سلام
 مرا به او برسان ۶- جعفر بن محمد ۷- موسی بن جعفر ۸- علی
 ابن موسی الرضا ۹- محمد بن علی ۱۰- علی بن محمد ۱۱- حسن
 بن علی ۱۲- قائم که نام او نام من و کنیه او کنیه من است ،

قائم فرزند حسین بن علی است ، مهدی همان کسی است که خدا مشرق و مغرب زمین را بدست وی فتح خواهد کرد ، مهدی همان کسی است که از نظر دوستان خود یکنوعی غائب میشود که کسی به امامت او ثابت نمی‌ماند مگر آن افرادی که خدا قلبشان را رابرای ایمان آزمایش کرده باشد .

نگارنده گوید : اخبار درباره اثبات غیبت حضرت مهدی موعود علیه السلام بیش از حد شماره واحصاء است ، این چند روایتی که ما از کتب اهل تسنن نگاشتیم از باب نمونه بود تبادل خوانندگان عزیز درباره غیبت مهدی منتظر مطمئن گردد .

۳- فوت امام حسن عسکری و تحقیق

مهدی عَلَيْهِ السَّلَام

صدوق در کتاب کمال الدین از احمد بن عبدالله بن خاقان راجع به فوت امام حسن عسکری علیه السلام روایت طولانی نقل می‌کند که مابقدر لزوم از آن نقل می‌کنیم و آن این است :

وفات امام حسن عسکری علیه السلام در ماه ربیع الاول سنه (۲۶۰) هجری واقع شد و در شهر سامراء قیامتی پیاگردید پادشاه یکمده ای رادر خانه امام حسن عسکری فرستاد تا آن خانه و اطاقهای آنرا تفتیش نمودند ، آنچه که در آن خانه بود مهر و موم کردند ، زنان قابله را آوردند تا کنیزان امام حسن عسکری را آزمایش نمایند ، یکی از آن قابله‌ها گفت : فلان کنیز حامله است . خلیفه دستور داد تا آن کنیز را در اطاقی جای دادند ، نجریر خادم را بسایارانش و گروهی از زنان رابر آن

گنیزموکل کردند .

بعد از انجام این اعمال مشغول برداشتن جنازه امام عسکری علیه السلام شدند ، بازارها تعطیل گردید ، پدرم سوار شد ، بنی هاشم ، سرلشکرها ، نویسندگان و سایر مردم برای تشییع جنازه آنحضرت آمدند .

شهر سامراء در آنروز شبیه به روز قیامت شده بود، همینکه از غسل و کفن آن بزرگوار فارغ شدند متوکل ابو عیسی را فرستاد تا بر بدن امام عسکری نماز بخواند (۱) موقعی که جنازه آنجناب را برای نماز آوردند ابو عیسی نزدیک جسد آنجناب آمد و صورت مبارک امام عسکری علیه السلام را باز کرد و آن بزرگوار را بر علویان ، عباسیان ، سرلشکران ، نویسندگان قاضیان، فقها و مردمان عادل عرضه کرد و گفت : این شخص امام حسن عسکری است که در میان بستر خود به اجل طبیعی از دنیا رفته از خدمتگذاران و معتمدین خلیفه فلان و فلان ، از دکتورها فلان و فلان ، از قاضیان فلان و فلان حضور داشتند . ابو عیسی بعد از آن صورت مبارک امام عسکری علیه السلام را پوشانید ، نماز

(۱) در روایت دیگری وارد شده : موقعی که غسل و کفن امام عسکری تمام شد و پناشد که بر بدن آن حضرت نماز بخوانند بجعفر کذاب گفتند: بیا بر جنازه امام حسن نماز بگذار ! وقتی جعفر کذاب با عده ای برای نماز بر جسد آن حضرت حاضر شد و خواست تکبیر بگوید ناگهان دیدند طفل گند مگونی، پیچیده و بی گشاده دندانی، مانند ماه پاره خارج شد، ردای جعفر را کشید و گفت : ای عدو ! عقب بیا که من از توبه این امر اولی و سزاوار ترم و... مؤلف .

بر جنازه آن بزرگوار خواند ، در نماز آن حضرت پنج تکبیر گفت ، آن گاه دستور داد تا جنازه امام عسکری را از میان خانه اش حرکت دادند و در میان آن خانه ای که پدر بزرگوارش مدفون است دفن نمودند .

وقتی جسد آن حضرت را به **ابن ابي اسد** سپردند و مردم پراکنده شدند خلیفه و یارانش برای جستجوی فرزند برومند آن حضرت (یعنی مهدی منتظر) اقدام کردند ، خانه ها را دقیقاً مورد تفتیش قرار دادند ، راجع به تقسیم میراث آن حضرت توقف نمودند و میراث را تقسیم نکردند .

آن افرادی که موکل آن کنیز بودند بیشتر از دو سال بکار خود ادامه دادند تا اینکه معلوم شد آن کنیز حامله نبوده . بعد از این جریان بود که میراث حضرت امام حسن عسکری علیه السلام را بین مادر آن حضرت و برادرش که جعفر کذاب باشد تقسیم کردند مادر امام حسن عسکری ادعا کرد و گفت : من وصی آن بزرگوارم و این مدعا نزد قاضی به ثبوت رسید (۱) ولی خلیفه همچنان در تعقیب مهدی علیه السلام بود .

احمد بن عبدالله خاقان که از طرف خلفاء متصدی و متولی اوقاف شهر قم و حومه آن بود می گوید : جعفر کذاب پس از تقسیم میراث حضرت امام حسن عسکری نزد پدرم آمد و گفت

(۱) بر فرض اینکه مادر امام حسن عسکری این ادعا را کرده باشد و به ثبوت هم رسیده باشد منظور آن بانوی معظمه این بوده که خلیفه بدین وسیله گمان کند : فرزندی از امام حسن عسکری علیه السلام بجای نمانده و در تعقیب حضرت مهدی نماند - مؤلف .

مقام پدر و برادر را (که مقام امامت باشد) بمن بده تا در هر سالی مبلغ بیست هزار (۲۰،۰۰۰) اشرفی بتوبه بدهم .
 پدرم از استماع این سخن در غضب شد و بجناب گفت :
 ای احمق ! پادشاه باشمشیر برهنه و تازیانه آن مردمی را که به امامت پدر و برادر تو قائل هستند میکشد تا آنان را از این عقیده منصرف نماید ، هنوز نتوانسته این موضوع را عملی کند ، کوششها کرده بلکه پدر و برادر تو را از مقام امامت دور کند و اسی هنوز بمقصود خویش نرسیده .

اگر تو بعقیده شیعه پدر و برادر امام باشی احتیاجی بپادشاه و غیر او نداری که تو را امام قرار دهند . موقمی که پدرم کم عقلی و سفاکت جعفر (کذاب) را از اینگونه سخنانش دریافت دستور داد او را در مجلس خود راه ندهند تا آن موقمی که پدرم از دنیا رفت راوی می گوید : ما بهمین حال خارج شدیم و خلیفه همچنان از فرزند امام حسن عسکری (یعنی مهدی) تعقیب میکند .

شیخ مفید در کتاب ارشاد مینگارد : حضرت امام حسن عسکری علیه السلام در اول ماه ربیع الاول سنه (۲۶۰) هجری مریض شد و در روز جمعه ، هشتم ماه مذکور از سنه مزبور وفات یافت ، وی در موقع وفات بیست و هشت ساله بود ، حضرت امام حسن عسکری در همان خانه ای که در سامراه داشتند و پدر بزرگوارش در آن دفن شده مدفون گردید .

حضرت عسکری فرزند پرومند خود را (که مهدی موعود باشد) برای دولت حقه بجای نهاد ، وی تولد فرزند خود (حضرت قائم) را مخفی و امر او را مستور میداشت ، زیرا که آن

حضرت در زمان سختی واقع شده بود ، خلیفه آن زمان فرزند امام حسن عسکری را شدیداً تعقیب میکرد و راجع به امر آن حضرت کوششهای زیادی می نمود ، زیرا عقیده شیعه امامیه در باره مهدی شیوع پیدا کرده بود و معروف بود که شیعیان در انتظار آن حضرت هستند .

امام عسکری فرزند خود را در زمان حیات خویش ظاهر نمیکرد و دشمنان هم پس از فوت آن بزرگوار حضرت مهدی را شناختند .

جعفر کذاب میراث امام حسن عسکری را تصرف و فعالیت زیادی نمود تا زنان و کنیزان آن حضرت را زندانی گرداند ، جعفر کذاب یاران امام حسن را بجهت اینکه در انتظار فرزند آن حضرت (یعنی مهدی موعود) بودند و به امامت وی قطع داشتند سرزنش و ملامت میکرد . مردم را بر علیه آنان تحریض مینمود تا اینکه ایشانرا دچار خوف و رعب فراوانی کرد و تحت فشار قرار داد .

بدین جهت بود که تا بمین امام حسن عسکری علیه السلام دچار شکنجه هائی از قبیل : جلب ، زندان ، تهدید ، توهین ، خفت و ذلت شدند و از طرف خلیفه هم به ایشان ظفری نرسید .

جعفر کذاب بحسب ظاهر وارث امام حسن عسکری علیه السلام بود . جعفر کذاب کوشش فراوانی می کرد که بجای برادرش حضرت امام حسن عسکری امام شیعیان باشد ولی احدی از شیعیان این موضوع را نپذیرفتند و به امامت وی معتقد نشدند ، لذا نزد خلیفه آن زمان رفت و مقام حضرت عسکری را با دادن رشوه

زیادی از وی تقاضا نمود ، به هر دست آویزی که احتمال میداد
 بوسیله آن بمقام امامت خواهد رسید متوسل شد ولی هیچکدام
 از آنها کوچکترین ثمری نبخشیدند !!
 صدوق در کتاب کمال الدین از سعد بن عبدالله از آن کسی
 که در موقع وفات و دفن امام حسن عسکری حضور داشته روایت
 می کند که گفت : در موقع دفن امام حسن عسکری آنقدر جمعیت
 زیاد بود که شماره آنان معلوم نبود و معقول نبود که آن همه جمعیت
 توطئه کذب چیده باشند .

۴ = محل غیبت مهدی موعود عجل الله فرجه

موضوع غیبت مهدی منتظر علیه السلام چنانکه قبل از این
 هم در این کتاب خواندیم يك موضوع اتفاق است، نه تنها این
 موضوع نزد شیعه مسلم و حتمی می باشد بلکه چنان که قبلاً ملاحظه
 فرمودید اخباری که از کتابهای معتبره اهل تسنن نگاشتیم این
 مطلب را نزد همه کس بخصوص اهل تسنن ثابت میکنند و
 اما اینکه حضرت مهدی در موقع وفات پدرش امام حسن
 عسکری کجا بود؟ در چه مکان معلومی غائب شد ؟ یا غیبت آن
 حضرت در کدام يك از زاویه های خانه خود اتفاق افتاد؟ بالای
 بام خانه رفت یا در سرداب فروشد ؟ خود را در خانه پنهان کرد
 یا از در خانه فرار نمود ؟ برای هیچ يك از این احتمالات راهی
 وجود ندارد .

آنچه را که يك عده ای درباره کیفیت و خصوصیات غیبت
 مهدی موعود علیه السلام می گویند مدرك و دلیلی ندارند ، اگر

مدرك و دليلی ميداشتند قطعاً ذكر می کردند . در عين حال كه غائب شدن مهدي منتظر عليه السلام يك موضوع قطعی بشمار ميرود راجع بنحوه غيبت آنحضرت مدرکی در دست نيست .
 آری . آن کسیكه بمادر موسی بن عمران عليه السلام دستور داد : موسی را در میان دریا بینداز ، چنانكه در قرآن مجید می فرماید :

فالقیه فی الیم (۱)

آن کسی كه حضرت موسی را در میان امواج نامتناهی دریا حفظ كرد ، همان خدائی كه موسی را در حال شیرخوارگی در خانه فرعون نگاهداری نمود قدرت داشته كه حضرت مهدي موعود عليه السلام را در خانه خود حفظ نماید !!
 همان خدائی كه جد معظم مهدي موعود یعنی حضرت محمد ابن عبدالله صلی الله علیه و آله را در آن روزی كه از دست دشمنان بجانب غار فرار كرد نگاهداری نمود ، خبر و اثر آن بزرگوار را بر دشمنان پوشیده و مخفی داشت ، آنحضرت را بحول و قوه خود از دست دشمنان نجات داد ، آنقدر قدرت داشته كه حضرت ولی عصر مهدي منتظر را در خانه پدر و مادر خود یا در جای دیگری حفظ نماید !

۵- سرداب سامراء و زیارت آن

از کتاب صواعق محرقه كه نویسنده آن از علمای اهل

(۱) یعنی خدا بمادر حضرت موسی عليه السلام فرمود :

موسی را در میان دریا بینکن !! مؤلف .

تسنن بشمار میرود اینطور بدست میاید که : شیعه امامیه یا فرقه‌ای از ایشان گمان می کنند : مهدی موعود در سرداب سامراء غائب شده ، شیعیان با مال های سواری بر در سرداب توقف می کنند که آن بزرگوار از سرداب خروج کند !!

ای کاش ! مؤلف کتاب صواعق مدرك این ادعای خود را ذکر می کرد . من گمان میکنم که مؤلف کتاب صواعق از خاک حجاز خارج نشده و در خاک عراق وارد نگردیده و زیارت سامراء نرفته ۱۹ والا میفهمید که این موضوع حقیقتی ندارد و بیشتر از تهمتی نیست .

والعجب كل العجب !! از مؤلف کتاب صواعق محرقه که خود را يك فرد مسلمان و متشرع میداند و معذلك حاضر میشود بمذهب مقدس شیعه که مؤسس و بنیان گذار آن پیامبر با عظمت اسلام صلی الله علیه و آله بود تهمت بزند ۱۹

نه تنها مؤلف این کتاب که او را ابن حجر می گویند این گونه تهمت‌ها را برای شیعه روا میدارد بلکه اینگونه افراد که خود را مسلمان و تابع قرآن میدانند کوشش می کنند که بدین وسایل با مذهب برحق شیعه مخالفت نمایند ، ولی چون شیعه سابقه اینگونه سخنان لایتجسسك را دارد لذا به استقامت خود می افزاید .

ظاهراً منشأ این نحوه سخنانی که می گویند : مهدی علیه السلام در سرداب غائب شده این است که شیعیان دوازده امامی موضع شریف سرداب سامراء را زیارت می کنند ۱۹
اکنون ماعلت اینکه شیعیان سرداب مقدس سامراء را

زیارت می کنند شرح میدهم :

چون مهدی موعود علیه السلام پس از اینکه غائب شده محل
و مکان معلومی ندارد تا شیعه بتواند خود آن حضرت را زیارت
کند لذا بهترین مکان برای زیارت و اظهار علاقه به آن حضرت
خانه آن بزرگوار است ؟

بدین لحاظ است که شاعری گوید :

امر علی الدیار دیار لیلی اقبل ذا الجدار و ذا الجدارا
وما حب الدیار شغفن قلبی ولكن حب من سكن الدیارا
یعنی من در میان خانه ها بنحانه های لیلی مرور می کنم. این
دیوار و آن دیوار (آنها) رامی بوسم ، دوستی و محبت خانه ها
دل مرا نبرده ، بلکه دوستی آن افرادی که در آن خانه ها ساکن
بوده اند (دل مرا برده است) .

انصافاً خانه هائی که ده ها سال بر آنها گذشته ، خدا در
آنها مورد پرستش قرار گرفته ، نام خدا در آنها برده شده ،
شب و روز نمازها در میان آنها خوانده شده ، صدا برای تلاوت
قرآن مجید در آنها بلند گردیده سزاوارند که مقدس و محترم
باشند ؟ زیارت شوند ، موقعی که زوار داخل آنها می شوند به
یاد ساکنین بزرگوار آنها بیایند .

زیارت اینگونه خانه ها که قهراً انسانرا بیاد ساکنین خود
میاورند موجب تغییر حال و رقت قلب زائری که شیعه باشد خواهد
شد ؟ ...

۶ = طول عمر انسان

اجل انسان بر دو قسم است : یکی اجل حتمی که به هیچ وجهی از جوه قابل تقدیم و تأخیر نیست . دیگری اجل غیر حتمی که به وسائلی از قبیل : صله رحم و قطع رحم و ... قابل تقدیم و تأخیر خواهد بود . لذا قرآن مجید در سوره انعام ، آیه (۲) راجع به اجل انسان میفرماید :

هو الّذی خلقکم من طین ثم قضی اجلا و اجل مسمی عنده .

یعنی خدا آن خدائی است که شمارا از گل خلق کرد و اجل (حتمی شمارا) مقدر فرمود . و اجل نام برده شده (یعنی اجل غیر حتمی) نزد خدا است .

این دو نوع اجلی که قرآن مجید شرح میدهد شامل حال حضرت بقیة الله : مهدی موعود علیه السلام میشوند .

اما اجل حتمی : برای اینکه مهدی از آن افرادی است که خدای توانا وی را برای اصلاح جهان ذخیره کرده و اندازه عمر آن بزرگوار نزد خدا مضبوط و معلوم است .

اما اجل غیر حتمی : برای اینکه حضرت مهدی (ع) چون امام و رهبر جهان نیان است بطور قطع وسائل طول عمر را بیشتر از هر کسی مراعات مینماید ، مخصوصاً موضوعات بهداشتی که در طول عمر بشر فوق العاده مدخلیت دارد ، چنانکه بعد از این در همین کتاب خواهیم خواند .

در اینکه مراعات دستورات بهداشتی باعث صحت و سلامتی

مزاج و طول عمر انسان می گردد شکی نیست ، چنانچه انسان قوانین حفظ الصحه را عملی نماید یقیناً اجل غیر حتمی وی بتأخیر خواهد افتاد ، موجبات تقویت و تندرستی بشر چند چیز میباشد که از آن جمله است :

مراعات والدین

مراعات پدر و مادر از فرزند در آن موقعی که نطفه در پشت پدر و رحم مادر جای دارد ، زمانی که در رحم مادر نشو و نما می کند ، موقعی که در دوران شیرخوارگی را می گذراند برای تقویت و طول عمر فوق العاده مدخلیت دارد .

چه بسا کودکانی در دوران کودکی یا جوانی طعمه اجل غیر حتمی می شوند که مرض آنان غیر از امراض موروثی و مراعات نکردن دستورات بهداشتی چیز دیگری نخواهد بود .

مراعات مکان و زمان

رعایت هوایی که بشر استنشاق می کند ، غذایی که می خورد آب و مایعاتی که می آشامد ، لباسی که می پوشد ، محیط و مکانی که در آن زندگی مینماید در اندازه عمر و اجل غیر حتمی ، ضعف ، طول عمر و امثال ذلك مدخلیت دارند .

از همین نظر است که دکترها میگویند : بیشتر افرادی که از دنیا میروند به اجل غیر طبیعی و غیر حتمی دنیا را بدرود میگویند

عوارض خارج از بدن

چه بسا افرادی که به وسیله عوارض خارج از بدن از دنیا میروند از قبیل : سرما و گرمای غیر متعارف ، در دوامراض ، دماغ و مصائب ، هم و هم ، حرکات نامتناسب و... زیرا هر يك از این

موضوعات مزبوره راجع بطول عمر فوق العاده مؤثرند .
 اگر بشر دستورات سابق الذکر و امثال آنها را مراعات
 نماید چه مانعی دارد که صدها سال زندگی کند و طعمه اجل غیر
 طبیعی نشود ، موقعی که کسی به اجل غیر حتمی و غیر طبیعی ازدنیا
 برود و موت او بجهت ازکار افتادن یکی از اعضاء و اعصاب بدن
 باشد قطعاً آن عضو بعلت مراعات نکردن دستورات قبلی و امثال
 آنها ازکار افتاده و موجب هلاک صاحب خود شده و ...
 عمر طولانی در روی زمین که استبعادی ندارد بجای خود
 بلکه خدادر قمر دریاها می تواند بشر را از زمان فعلی الی یوم
 القیامت زنده نگاه دارد .

چنانکه در سورة و الصافات ، آیه (۱۴۳-۱۴۴) در باره
 حضرت یونس پینمبر علیه السلام میفرماید :
**قلولانہ کان من المسبحین للبت فی بطنہ الی یوم
 یبعثون .**

یعنی اگر حضرت یونس علیه السلام (در شکم ماهی) مشغول
 تسبیح و تقدیس پروردگار نمی بود تا روز قیامت در شکم
 ماهی بسر میبرد .

نظریه مجله مقتطف

مجله مقتطف در ثلث سوم سنه (۱۳۵۹) مقاله ای راجع
 به طول عمر انسان در ذیل عنوان : **هل یخلد الانسان ؟** منتشر
 کرد که قسمتی از آن این است :

علمائی که علمشان مورد وثوق و اطمینان است میگویند
 کلیه بافتهای جسم حیوان بقدری قابل بقاء است که نهایت ندارد

ممکن است انسان بشرط اینکه یکی از عوارض رشته عمر او را قطع نکند هزارها سال زنده بماند . این نظریه صرف گمان نیست بلکه نتیجه آزمایش و امتحان است .

یکی از جراحان توانسته عضوی از حیوانی را قطع نموده و آنرا سالهای بیشتر از آن اندازه‌ای که خود آن حیوان عادتاً زند میماند نگاه داشته، یعنی زندگی آن عضو با غذایی که به آن داده میشود ارتباط پیدا مینماید پس امکان دارد آن عضو مادامی که بعد و فور غذا داشته باشد الی الابد زنده بماند؟

جراح سابق الذکر بنام : دکتر کاس کارل بشمار میرو که در نیویورک اشتغال داشته . جراح مزبور این امتحان را در باره يك قطعه جنین مرغ کرده و آن قطعه بیشتر از هشت سال باقی مانده و نمو کرده .

دکتر نامبرده و غیر او درباره جسم انسان از قبیل : اعضاء عضلات ، قلب ، پوست و کلیتین امتحانی بعمل آورده و به این نتیجه رسیده که اعضاء مذکوره مادامی که غذا به اندازه و فور داشته باشند - زنده میمانند و نمو هم می کنند و ...

بعد از او دکتران متعددی درباره این موضوع امتحاناتی بعمل آوردند ، از جمله دکتر کارل برای این امر اقدام نمود و ثابت کرد که این اجزاء موجب پیر شدن حیوان نمیشوند ، بلکه زندگی این اجزاء از زندگی عادی خود آن حیوان بیشتر است . دکتر نامبرده در سنه (۱۹۱۲) با یارانش شروع به آزمایش نمود و در این طریق با مشکلات علمی مواجه شد تا اینکه چند موضوع را ثابت کرد :

اولا : اجزاء سابق الذکر همیشه زنده میمانند ولی بشرط اینکه عارضه‌ای که آنها را نا بود می‌کند از قبیل: کمی غذا و میکرب و... دچار آنها نشود .

ثانیا : آن اجزاء فقط بر زنده بودن اکتفاء نمیکنند بلکه همان طور که در جسم حیوان باشند نمودینمایند و زیاد هم میشوند
ثالثا : زمان تأثیری ندارد ، یعنی آن اجزاء بمرور زمان پیروضعیف نمی‌شوند ، حتی کوچکترین اثری از پیری برای آن اجزاء ظاهر نمی‌گردد ، بلکه آن اجزاء در سال جاری آنطور نمودی کنند و زیاد میشوند که در سال گذشته و سالهای قبل از آن نمود میکردند و زیاد میشدند و...

نگارنده گوید : وقتی عضوی از اجزاء انسان طبق آزمایشهایی که دکتران سابق الذکر و امثال آنان بعمل آورده‌اند هیچوقت پیروفساد نشود بلکه رشد و رقاء هم میکند در صورتی که روح در آن وجود ندارد پس چه مانعی دارد که خدای توانا حضرت مهدی منتظر علیه السلام را تا ابد الدهر زنده نگاهدارد ؛ دکتران نامبرده که مخلوق خدا بودند این توانائی را داشته‌اند عضوی را که ذاتاً و طبیعتاً رو بفسادی و نابودی میرود بسلامت نگاهدارند و آن را از حوادث زمان حفظ کنند پس چه مانعی دارد خدا که آفریننده این دکتران است مهدی موعود علیه السلام را از حوادث زمان تا قیام قیامت بسلامت نگاهدارد در کتاب : راه حل (۱) صفحه (۳۶) راجع به طول عمر

(۱) این کتاب را حضرت حجة الاسلام جناب آقای حاج

شیخ حیدر انصاری نجف آبادی که از معاصرین بی نظیر بشمار

واستبعاد آن مینگارد :

واما موضوع استبعاد عمر امام زمان و فلسفه غیبت و عدم استفاده از آن حضرت از مسائلی است که از قدیم مطرح بوده و در کتابهای مفصل کاملاً حلاجی شده است .
اصولا در میان تمام انواع و اقسام موجودات و مخلوقات جهان افراد استثنائی و غیر قابل قیاس با افراد دیگر فراوان است
مثلاً قد افراد بشر معمولی در حدود يك متر و نیم است . ولی افراد دو متر و نیم و سه متری یعنی دو برابر افراد دیگر نیز پیدا میشود .

مثلاً وزن معمولی افراد در حدود هفتاد کیلو می باشد . اما فرد سیصد کیلوئی یعنی چهار برابر افراد دیگر هم دیده شده .
مثلاً عمر درختان و گیاهان در يك حدود معلوم و معینی است . ولی گاهی هم درخت چند هزار ساله پیدا می شود .
مثلاً يك حبه گندمی را که زارعی بذر افشانی میکند تا کنون در جهان دیده نشده که در یکسال بیشتر از ده الی چهار صد حبه داده باشد . ولی همین امسال (که سنه ۱۳۴۷ شمسی بشمار میرود) در مزرعه : کره بند بوشهر از يك حبه و يك بوته گندم متجاوز از چهار هزار (۴،۰۰۰) حبه گندم بدست آمد !!
کلیه مهندسین کشاورزی و متخصصین خوار و بار جهانی در برابر این فرد و افراد استثنائی مات و مبهوت شده گفتند و نوشتند : چیزی را که ما با اصول و قوانین علمی و طبیعی شناخته شده تا

میرود در جواب رساله ملا محمد مردوخ کردستانی که مذهب شافعی دارد تألیف و تصنیف نموده است - مؤلف .

کنون نمیتوانستیم باور کنیم با چشم خود دیدیم .
معمولا در اغلب نقاط يك حبه گندم از ده الی چهل حبه
میدهد . ولی همین حبه گندم در مزرعه کره بند تعداد چهار هزار
و سیصد (۴،۳۰۰) واندی حبه داده . یعنی یکصد وده برابر
بهترین گندم معمولی .

روی این حساب اگر امام زمان یکصد وده برابر حضرت
نوح هم عمر کند و متجاوز از یکصد هزار سال دیگر نیز زنده باشد
بر خلاف طبیعت نخواهد بود و روزی میرسد که باز مردم جهان
بگویند : چیزی را که ما باور نمی کردیم با چشم خویش دیدیم!

۷- گروہی از معمرین عالم

۱- در تورات می گویند : ذی القرنین مدت سه هزار
(۳۰۰۰) سال عمر کرد ، ولی مسلمین میگویند : وی مدت هزار
و پانصد سال (۱۵۰۰) سال زندگی کرد .

۲- محمد بن اسحاق می گویند : عوج بن عناق مدت سه
هزار و شصت (۳۶۰۰) سال عمر کرد . عوج بن عناق که نام پدرش
سبحان و نام مادرش : عناق بود در زمان حضرت آدم علیه السلام
متولد شد و زنده بود تا آنموقعی که حضرت موسی علیه السلام
اورا کشت!

۳- ضحاک که اورا بیورسب می گفتند مدت هزار (۱۰۰۰)
سال در این جهان زندگی نمود . طهمورث نیز مدت هزار (۱۰۰۰)
سال عمر کرد .

۴- حضرت آدم ابوالبشر علیه السلام مدت نهصد و سی (۹۳۰)

سال زنده بود . مسعودی در کتاب اثبات الوصیه مینگارند : حضرت مریم علیها السلام مدت پانصد (۵۰۰) سال عمر کرد .

۵- نیز مسعودی در کتاب اثبات الوصیه مینویسد : حضرت نوح علیه السلام مدت دوهزار و هشتصد (۲۸۰۰) سال عمر کرد وقتی ملك الموت برای قبض روح حضرت نوح آمد آن بزرگوار در میان آفتاب نشسته بود ، ملك الموت به وی سلام کرد و گفت من از برای قبض روح تو آمده ام ، نوح علیه السلام گفت : آنقدر مهلتم بده تا از اینجا بجای دیگر منتقل شوم ، ملك الموت مهلتش داد . حضرت نوح از آن مکان برخاست و در زیر سایه درختی خوابید آن گاه اجازه قبض روح داد .

ملك الموت بحضرت نوح گفت : یا نوح ! تو در میان فرزندان آدم از همه بیشتر عمر کردی ، بگو : بدانم که دنیا را چگونه دیدی؟ فرمود: من از دنیا چیزی بخاطر ندارم جز اینکه از میان آفتاب در زیر سایه این درخت منتقل شدم .

۶- پادشاهی که مهرگان را احداث نمود مدت یکهزار و پانصد (۱۵۰۰) سال عمر کرد .

۷- لقمان بن عاد مدت سه هزار و پانصد (۳۵۰۰) سال عمر کرد .

۸- دومنغ که پدر ریان بود مدت سه هزار (۳۰۰۰) سال زندگی کرد .

۹- ریان بن دومنغ که پدر عزیز مصر بود مدت یکهزار و پانصد (۱۵۰۰) سال عمر کرد .

۱۰- حضرت الیاس علیه السلام که یکی از پیامبران بشمار

میرود از آن روزی که خلق شده تا کنون که سنه (۱۳۸۸) هجری است زنده میباشد و هیچ کسی ادعا نکرده که آن حضرت مرده است و یا اینکه در چه موقع خواهد مرد .

۹۱- حضرت خضر علیه السلام از آن روزی که خدای توانا

وی را آفریده زنده میباشد و چون می گویند : آب زندگانی آشامیده تا ابدالدهر زنده خواهد بود .

۹۲- حضرت عیسی بن مریم علیه السلام از روز ولادتش تا

کنون که سنه (۱۳۸۸) هجری است مدت هزار و نهمصد و شصت و هشت (۱۹۶۸) سال از عمر شریفش می گذرد . گرچه اهل کتاب عقیده دارند که حضرت عیسی را بدار زدند ولی قرآن مجید این عقیده را تکذیب کرده . چنان که در سوره نساء ، آیه (۱۵۶) می فرماید :

وما قتلوه وما صلبوه ولكن شبه لهم

یعنی عیسی علیه السلام را نکشتند و بدار هم نزدند ، بلکه امر عیسی بر آنان مشتبه شد . و در آیه (۱۵۷) سوره سابق الذکر می فرماید :

بل رفعه الله الیه

یعنی بلکه خدای توانا حضرت عیسی علیه السلام را بجانب خود بالا برد و موقعی که حضرت مهدی منتظر علیه السلام ظهور کند عیسی بن مریم از آسمان نزول می کند و پشت سر آن حضرت نماز می گذارد . چنان که این موضوع را شیعه و سنی در کتابهای خود به حدتواتر نقل کرده اند .

از دو آیه سابق الذکر استفاده می شود که اهل کتاب حضرت عیسی

علیه السلام رانگشتند ، بلکه خدای توانا او را بجانب آسمان بالا برد .

و در آیه (۴۸) سوره مبارکه آل عمران میفرماید : خدای علیم بحضرت عیسی فرمود : من تورا میپیرانم و بسوی خودم بالا میآورم . از این آیه شریفه که میفرماید : انی متوفیک استغاده میشود که حضرت عیسی علیه السلام زنده است و خدای سبحان بعد از این آن حضرت را قبض روح خواهد کرد . زیرا که اسم فاعل که متوفیک باشد بدون قرینه برای زمان ماضی استعمال نمیشود پس بنابر این قرآن مجید صریحاً میفرماید : حضرت عیسی زنده است .

علی بن ابراهیم در ذیل آیه (۱۵۷) سوره نساء از شهر بن حوشب روایت می کند که حجاج به وی گفت : يك آیه ای در قرآن است که مرا درمانده کرد . وی گفت ، کدام آیه ؟ حجاج این آیه را خواند که میفرماید : وان من اهل الكتاب الا لیؤمنین به قبل موتہ الی آخره . یعنی هیچ يك از اهل کتاب نیست مگر اینکه قبل از موت عیسی به آن حضرت ایمان میاورد . در صورتیکه من دستور میدهم گردن یهودی یا نصرانی را میزنند و او در مقابل من جان می سپارد (پس چگونه میشود که اینگونه افراد پس از کشته شدن به عیسی ایمان بیاورند ا) .

من به حجاج گفتم : تاویل آیه این نیست که تومی گوئی . گفت : پس چگونه است ؟ گفتم : حضرت عیسی قبل از روز قیامت بزمین نازل میشود و هیچ یهودی و نصرانی نیست مگر اینکه قبل از موت عیسی به آن حضرت ایمان میاورد و عیسی در عقب مهدی

موعود علیه السلام نمازمیخواند .
حجاج بمن گفت : وای برتو! اینموضوع را از که شنیده
و از کجا یاد گرفته‌ای !

گفتم : من این مطلب را از حضرت محمد بن علی بن الحسین
ابن علی بن ابیطالب علیهم السلام شنیدم .

حجاج گفت : بخدا قسم که این موضوع را از چشمه صاف و
زالال (یعنی از خاندان وحی و نبوت) شنیده‌ای !

قرآن مجید در سوره بقره آیه (۲۶۰) راجع به عزیر
(بضم عین و فتح راه) علیه السلام میفرماید : مدت صدسال بود که
عزیر از دنیا رفته بود . موقمی که خدا عزیر را زنده کرد به وی فرمود :
به آب و غذای خود نگاه کن که هیچ تغییری نکرده‌اند .

آب آشامیدنی عزیر آب انگور و غذای آن حضرت
انجیر و انگور بوده ، آب انگور و انجیر و انگور را که معمولا
از میوه‌جات دیگر زود تر فاسد و خراب میشوند خدای توانا مدت
صدسال بنحوی نگاه داری کرده که حتی کوچکترین تغییری در
آنها راه نیافته ، پس چه بعدی دارد که خدای توانا يك فرد
بشر را که مهدی موعود علیه السلام باشد صدها سال بلکه تا دنیا
بر سر پا باشد حفظ نماید !

خوانندگان گرامی : اکنون قضاوت منصفانه را بعهده
شمامی گذاریم و می‌گوئیم : چه فرق است ما بین این عده از معمرین
که ملاحظه فرمودید و ما بین حضرت مهدی موعود علیه السلام
اگر طول عمر مهدی منتظر که از زمان ولادت آن بزرگوار تا
کنون هزار و اندی سال بیشتر نگذشته يك موضوع غیر طبیعی و غیر

عادی بشمار برود پس باید موضوع عمر ذوالقرنین هم که در تورات چنان که قبل از این خواندیم مینویسد: مدت سه هزار (۳۰۰۰) سال عمر کرده يك موضوع غیر عادی یا بفرمائید: بلکه يك موضوع خرافی باشد!

آیا میتوان گفت: کلیه این مورخین و نویسندگان که اندازه عمر معمرین را ثبت و ضبط کرده اند اعمال غرض یا طوطه بر کذب کرده باشند!؟ یعنی منظور آنان این بوده که بگویند: ما عمرهای طولانی را مینگاریم تا طول عمر مهدی منتظر استبعادی نداشته باشد!

پس چه شده که عده ای ماجراجو و فتنه انگیزها مدت سه هزار و ششصد سال (۳۶۰۰) عمر را از مسائل روز و مورد بحث و انتقاد قرار نمیدهند و آن را بعید و غیر عادی نمیدانند ولی هزار سال عمر کردن مهدی منتظر را غیر طبیعی و غیر عادی میدانند.

۸- افرادی که در خبیث گبرا مهدی

موعود را دیده اند

۱- شیخ عبدالوهاب شعرانی که شافعی مذهب و از صوفیه هم بشمار میرود در کتاب طبقات عرفاء میگوید: من وسید ابوالعاس حریشی نزد شیخ حسن عراقی رفتم. وی گفت: اجازه میدهم که من یکی از سرگذشتهای خود را برای تو نقل نمایم و... گفتم: آری.

وی گفت: من جوانی از صنعتگران دمشق بودم، روزهای جمعه بارفقای نا اهلی مشغول لهو و لعب و شرب خمر میشدیم. تا

اینکه در یکی از روزهای جمعه از طرف خدا بمن الهامی شد که آیا تو برای اینگونه اعمال خلق شده‌ای؟ من از رفقای خود وعادت شوم آنان اعراض کردم و از دست ایشان گریختم آنان مرا تعقیب نمودند ولی نیافتند.

من وارد مسجد جامع بنی‌امیه شدم، شخصی را بالای منبر دیدم که راجع به مهدی علیه‌السلام سخنرانی میکند از آن بی‌بعد من مشتاق ملاقات مهدی گردیدم، هیچ سجده‌ای را بجا نمی‌آوردم مگر اینکه از خدا می‌خواستم تا مرا به آن حضرت برساند، یکی از شبها که من نماز مغرب را خواندم و مشغول نماز مستحبی شدم ناگهان دیدم شخصی پشت سر من نشست، دست خود را به پشت من زد و گفت: ای فرزند من! خدای رؤف دعای تو را مستجاب کرد، من مهدی هستم، چه می‌گوئی؟

گفتم: تقاضای من این است که در منزل من بیائی آن حضرت با من آمد و گفت: مکان خلوتی را از برای من پیش‌بینی کن که فرد باشم، من مکان فردی از برای آن حضرت آماده نمودم و آن بزرگوار مدت هفت روز نزد من توقف فرمود.

۴- در کتاب ینابیع الموده چاپ سنه (۱۳۱۱) هجری

که نویسنده آن از اهل تسنن بشمار میرود، صفحه (۳۸۰) از علی بن عیسی اربلی روایت میکند که گفت: در بین شهر حله و فرات مردی بود که نامش اسماعیل بن حسن بود. دوستان من از قول اسماعیل نقل کردند: بران چپ من دملی پیدا شد که به اندازه (دائرة) کف دست بود، دکترهای فرنگی آن دمل را دیدند و راجع به معالجه آن اظهار عجز نمودند.

اسماعیل بعزم زیارت حضرت امام علی التقی و امام حسن
 عسکری رضی الله عنهما متوجه سامراه شد ، پس از ورود داخل
 سرداب مقدس گردید ، بدرگاه خدای رؤف تضرع و زاری کرد
 و از امام مهدی علیه السلام برای شفای مرض خویش استمداد نمود
 آن گاه از سرداب خارج و برای غسل داخل دجله گردید
 پس از غسل در آن حینی که مشغول پوشیدن لباس بود ناگاه دید
 چهار نفر سوار از شهر سامراه خارج شدند . یکی از آنان پیرمردی
 بود و نیزه ای بدست داشت ، دیگری جوانی بود که لباسهای الوان
 پوشیده بود .

صاحب نیزه از سمت راست جاده و آن دو جوان از طرف
 چپ جاده و آن جوانی که لباس الوان پوشیده بود از وسط جاده
 میآمدند . آن جوانی که لباس الوان پوشیده بود به اسماعیل فرمود :
 آیاتو فردا نزد اهل و عیال خود میروی ؟ گفت : آری .

فرمود : پس نزدیک من بیاتا ببینم مرض تو چیست ؟ اسماعیل
 نزدیک آن حضرت رفت و آن بزرگوار دست خود را بجانب
 اسماعیل دراز کرد و آن دمل را بدست مبارک خود فشار داد آن
 گاه بر زمین خود سوار شد ، آن پیرمردی که صاحب نیزه بود
 به اسماعیل گفت : آسوده شدی زیرا که این آقا امام بود

آن چهار نفر حرکت کردند و بر راه افتادند ، اسماعیل
 نیز با ایشان بر راه افتاد .

امام علیه السلام به اسماعیل فرمود : برگرد !

اسماعیل گفت : من هرگز از تو جدا نخواهم شد .

امام فرمود : صلاح در این است که تو مراجعت نمائی !

اسماعيل گفت : من ابدأ از تو جدا نخواهم شد . آن پير مرد به اسماعيل گفت : حيانمى كنى كه امام دوم رتبه بتوميكويد : بر گردو تو بر نمى گردى و با امراين بزرگوار مخالفت مينمائى لذا اسماعيل توقف كرد .

امام عليه السلام بعد از آنكه چند قدم راه رفت متوجه اسماعيل شد و فرمود : وقتى دزبنداد رفتى خليفه كه مستنصر بالله باشد تورا احضار خواهد كرد ، موقمى كه نزد او رفتى و چيزى بتوعطا كرد قبول نكنى ، به رضى الدين كه يكى از فرزندان ما بشمار ميرود مى گوئى تا به على بن عوض بنويسد ، آنگاه من خودم به او دستور ميدهم تا هر چه بخواهى بتوعطا كند . آن حضرت بعد از اين دستور با ياران خود براه افتاد و به ياران خود مژده و بشارت ميداد تا اينكه از چشم اسماعيل غائب شدند .

اسماعيل ساعتى روى زمين نشست و با حال تأسف و غم و اندوه از فراق آنان شروع به گريه كرد . اسماعيل پس از اين جريان متوجه سامراء شد ، مردم نزد او جمع شدند و گفتند : چرا رنك تو تغيير كرده ، مگر چه شده ا

اسماعيل گفت : آيا اين سوارانى را كه از سامراء خارج شدند و بجانب شطرفتند شناختيد ؟ گفتند : ايشان از اشراف و صاحبان كوسفندان بودند . اسماعيل گفت : نه ، بلكه آنان مهدى و ياران آن حضرت بودند . آن كسى كه لباس الوان داشت امام بود امام عليه السلام بود كه دست مبارك خود را بموضع مرض من كشيده .

گفتند نشان بده تا ببينيم ا

وقتی اسماعیل ران خود را ظاهر کرد و مردم اثری از آن زخم ندیدند شتافتند و لباس های او را برای تبرک و پاره پاره کردند ، آن گاه وی را در کناری حفظ کردند که مردم مزاحم او نشوند . بعد از این جریان بود که نماینده خلیفه نزد اسماعیل آمد ، راجع به این جریان از او تحقیقاتی کرد و برگشت همین که صبح شد اسماعیل نماز صبح را ادا کرد و از شهر سامراء خارج شد . مردم هم از برای مشایعت برگشتند . اسماعیل (بقصد وطن) آمد ، وقتی نزدیک پل قدیم رسید دید : مردم نزد پل اجتماع کرده اند و از نام و نسب و محل اسماعیل از یکدیگر پرسش می کنند ؟

موقعی که اسماعیل وارد شد و مردم او را طبق علائم مذکوره شناختند لباس های وی را برای تبرک و تیمن قطعه قطعه کردند و بردند . نماینده خلیفه این موضوع را برای بغداد نوشت و جریان را بعرض رسانید ، وزیر فرستاد تا سید رضی الدین را آوردند و به وی دستور داد تا صدق و کذب این مطلب را تحقیق و معلوم نماید .

وقتی رضی الدین - که اسماعیل قبل از حرکت مهمان وی بود - و جمعیت دیگری اسماعیل را ملاقات نمودند پیاده شدند ، همین که اسماعیل موضع زخم خود را به ایشان نشان داد و آنان اثری از آن زخم ندیدند رضی الدین بقدریک ساعت فحش کرد و موقعی که بهوش آمد اسماعیل را نزد وزیر آورد . رضی الدین گریه می کرد و میگفت : این اسماعیل برادر من است و از هر کسی نزد من عزیزتر خواهد بود .

وزیر در باره این موضوع از اسماعیل تحقیقاتی بعمل آورد
اسماعیل جریانرا بعرض رسانید ، و زیر دستور داد تا آن
دکترهایی را که قبلاً مرض اسماعیل را دیده بودند حاضر کردند . از
دکترها پرسید : شما چند وقت قبل مرض این مرد را دیدید ؟
گفتند : ده روز قبل . وزیر موضع زخم اسماعیل را ظاهر کرد
وقتی دکترها اثری از زخم اسماعیل ندیدند گفتند : این کار کار
مسیح است ، وزیر گفت : ما خودمان میدانیم که این کار کیست
وزیر اسماعیل را نزد خلیفه آورد ، خلیفه جریان را از
اسماعیل پرسش کرد ؟ وی جریان را بعرض رسانید ، خلیفه مبلغ
هزار (۱۰۰۰) دینار یعنی اشرافی به اسماعیل عطا کرد . او گفت :
من این جسارت را نخواهم کرد و یک ذره از این بخشش و عطارا
نمی پذیرم !

خلیفه گفت : از که خوف داری ؟ او گفت : از آن کسیکه
مرا شفا داده ، زیرا او بمن فرمود : چیزی از تو قبول نکنم .
خلیفه پس از شنیدن این مقاله گریان شد و ...

۳- نیز در کتاب سابق الذکر از قول علی بن عیسی مینویسد
که گفت : سید باقی بن عطوة علوی حسنی برای من گفت :
پدرم به امامت حضرت امام (محم د) مهدی رضی الله عنه قائل نبود
می گفت : هر وقت مهدی آمد و مرض مرا شفا داد من قول این
مردم را در باره او باور می کنم ، وی مکرراً این مقاله را
می گفت .

تا اینکه یکوقت ما برای نماز عشاء جمع شده بودیم ناگاه
شنیدیم که پدرما صبحه ای زد ، وقتی ما بسرعت نزد او شتافتیم

گفت : الساعة امام از نزد من خارج شد، خود را به او برسانید
ما خارج شدیم ولی چون کسی را نیافتیم بنزد پدر برگشتیم. ووی
برای ما شرح داد که شخصی نزد من آمد و گفت : ای عطا ! گفتیم :
لبیک ! فرمود : من مهدی هستم ، نزد تو آمده تا تو را شهادت
آن گاه آن بزرگوار دست مبارک خود را از آن کرد، ران مرافشار
داد و رفت ...

نیز از غانم هندی روایت میکنند که گفت : من برای این
که حضرت مهدی موعود علیه السلام را زیارت نمایم داخل بغداد
شدم ، نزدیک پل رفتم و در باره این موضوع فکرمی کردم که
آن حضرت را چگونه میتوان یافت ؟ ناگاه دیدم شخصی نزد
من آمد و گفت : مولایت تو را خواسته ، دعوت او را بپذیر !
من با وی حرکت کردم ، همچنان با او میرفتم تا اینکه داخل
باغ و خانه ای شدیم ، همین که نظر کردم دیدم حضرت مهدی
علیه السلام نشسته است . وقتی که نظر مبارک آن حضرت بمن
افتاد فرمود : ای غانم خوش آمدی !

آن گاه آن برگزیده خدا بزبان هندی با من تکلم نمود
و بر من سلام کرد . بعد از این گفتگو ها بدن فرمود : تو در نظر
داری که با اهل قم به حج مشرف شوی ، ولی صلاح نیست که
بمکه معظمه مشرف شوی، بلکه صلاح این است که امسال متوجه
خراسان شوی و در سال آینده به حج مشرف شوی

پس از این راهنمایی که بمن نمود یک کیسه پول بمن عطا
کرد و فرمود : این پول را برای مسافرت خود مصرف کن و کسی را
از این جریان که بین من و تو رخ داد آگاه منماید !
نیز در همان کتاب از راشد همدانی روایت می کنند که گفت :

موقعی که من از حج مراجعت کردم در بین راه در فکر سایه بودم ناگاه وارد زمینی شدم که سبز و خرم و خاک آن بهترین خاکها بود . خیمه‌های در آن زمین بنظر آمد ، وقتی نزدیک رفتم دو نفر خادم را دیدم ، ایشان بمن گفتند : بنشین که خدا خیر از برای تو خواسته است .

یکی از آن دو نفر داخل خیمه شد وقتی بیرون آمد بمن گفت : داخل خیمه شو! همین که داخل شدم جوانی را دیدم که نشسته و شمشیری را بالای سر خود نهاده ، وقتی من سلام کردم و جواب گرفتم آن بزرگوار بمن فرمود : من چه کسی هستم ؟ گفتم : نمیدانم !!

فرمود : من همان قائمی هستم که در آخر الزمان با این شمشیر خروج میکنم و زمین را همان طور که پراز ظلم و جور شده باشد پراز عدل و داد خواهم کرد .

راوی می گوید : من در مقابل آن حضرت بخاک افتادم آن بزرگوار فرمود : هیچ وقت برای غیر خدا سجده منمائی! سر خود را بردار ، نام تو را شد است ، تو از شهر همدانی ، آیا دوست داری که بجانب اهل و عیال خود مراجعت نمائی ؟ گفتم : آری .

آن حضرت يك کیسه پول بمن عطا کرد و بخادم خود اشاره ای نمود و آن غلام با من چند قدمی راه آمد ، ناگاه قریه اسدآباد را دیدم ، آن خادم بمن گفت : ای راشد! این اسدآباد است ، برو بسلامت . موقعی که متوجه آن خادم شدم وی را ندیدم! همین که داخل اسدآباد شدم و آن کیسه پول را باز کردم دیدم

مبلغ پنجاه دینار یعنی اشرقی درجوف آن بود.
 پس از این جریان بود که داخل همدان شدم و آن موضوع را
 برای اهل خانه ام نقل کردم . مادامی که آن دینارها را داشتیم
 خیر و برکت بمارو آور میشد .

نگارنده گوید : اخبار و روایات درباره آن افرادی
 که حضرت مهدی موعود علیه السلام را در زمان غیبت کبرا در
 عالم رؤیا و بیداری زیارت کرده اند از طرق اهل تسنن و شیعه بقدری
 زیاد است که اگر بنخواهیم همه آن ها را بنویسیم يك کتاب بسیار
 بزرگی خواهد شد . این چند نفری را که جریان آنان را از
 نظر خوانندگان گرامی گذرانندیم اولاً اینکه از باب نمونه بود
 و ثانیاً چون از کتب اهل تسنن نقل شده اند اهمیت دارند .

۹= نیابت عامه

موقعی که غیبت صغرا پایان رسید غیبت کبرا شروع شد و
 نیابت خاصه به نیابت عامه مبدل گردید . نیابت عامه چنان
 که شهید در کتاب القضاء شرح لعمده مینگارد- عبارت است از :
 اینکه شخصی بمقام اجتهاد برسد .

ارکان و شرائط مقام اجتهاد عبارت است از : ۱- بلوغ ۲- عقل
 ۳- ذکوره (یعنی مرد بودن) ۴- ایمان ۵- عدالت ۶- حلال
 زاده بودن ۷- کتابت (یعنی خط نوشتن را بداند) ۸- آزاد بودن
 (یعنی غلام زر خرید نباشد) ۹- کور نباشد ۱۰- لال نباشد ۱۱-
 علم کلام ۱۲- علم اصول ۱۳- علم صرف ۱۴- علم نحو ۱۵-
 علم لغت عرب ۱۶- علم منطق ۱۷- علم بقرآن ۱۸- علم به اخبار
 ۱۹- علم به اجماع ۲۰- دلیل عقل .

وقتی شخص بمقام اجتهاد که ارکان و شرائط آن را ملاحظه فرمودید نائل شود یکی از نایب‌های مهدی منتظر علیه السلام بشمار میرود و از طرف امام زمان حق دارد که مطابق فتوای خود عمل کند و در امور مذهبی و شرعی مداخله و تصرف نماید .
این روایاتی را که از نظر خوانندگان میگذرانیم از طرف مهدی موعود علیه السلام در باره نیابت عامه وارد شده :

۱- کشی روایت میکند: توقیعی از طرف امام زمان علیه السلام برای قاسم بن علاه وارد شده که مضمون آن این است : در باره آنچه را که علمای مورد وثوق ما از ما روایت می کنند نباید برای احدی از دوستان ما جای شك و عذری باقی باشد، زیرا ما ایشان را بار از اسرار خود شریک نموده ایم و اسرار خود را به آنان واگذار کرده ایم. الی آخره.

۲- شیخ طوسی در کتاب غیبت از اسحاق بن عمار روایت می کند که حضرت بقیة الله : مهدی موعود علیه السلام فرمود :
واما الحوادث الواقعة فارجعوا فیها الی رواة احادیثنا فانهم حجتي علیکم وانا حجة الله علیهم .
یعنی در باره حوادثی (که در عالم رخ دهد) به راویان روایات ما مراجعه نمائید، زیرا ایشان از طرف من بر شما حجت هستند و من هم از طرف خدا بر آنان حجت هستم. الی آخره .

۳- طبرسی در کتاب احتجاج از صادق آل محمد صلی الله علیه و آله روایت میکند که فرمود : بر عوام واجب است از آن فقیهی تقلید کنند که نفس خود را (از پیروی هوی و هوس ها) نگاهداری نماید ، حافظ دین خود باشد ، مطیع امر مولای خود باشد .

۱۰ = ولایت از نظر لغت عرب

راغب اصفهانی که یکی از علمای برجسته و لغوی اهل تسنن بشمار میرود در کتاب مفردات خود راجع به معنای کلمه ولایت می گوید : ولایت بکسروا و یعنی نصرت و یاری نمودن . ولایت بفتح واو یعنی متصدی و متولی بودن امر و فعل . گفته شده : کلمه ولایت بکسروا و و فتح آن مثل کلمه دلالت بکسر دال و فتح آن است معنای حقیقی کلمه ولایت متصدی بودن در امر و فعل است . کلمه ولی و کلمه مولا هر کدام بمعنای لفظ ولایت استعمال میشوند (۱)

نگارنده گوید : از تصدیق و بیان این دانشمند سنی یعنی راغب اصفهانی - که می گوید : کلمه ولی و مولا بمعنای ولایت استعمال میشوند و معنی کلمه ولایت هم بنا بر گفته این عالم سنی یعنی متصرف بودن در امور - ثابت می شود که معنی کلمه مبارکه ولایت که در آیه شریفه :

انما ولیکم الله ورسوله

میباشد و معنی کلمه ولی که هر جا پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله آن را درباره علی بن ابیطالب استعمال کرده باشد همان تصرف و تصدی ولایتی است که شیعه راجع بحضرت علی علیه السلام می گوید.

گرچه این دانشمند سنی و دیگران معانی دیگری برای

(۱) عبارت عربی : الولاية : النصرة . الولاية : تولی الامر . قيل : الولاية والوية نحو الدلالة والدلالة . وحقیقته تولی الامر . الولی والمولا يستعملان فی ذلك کل واحد منهما - مؤلف

کلمه ولی و کلمه مولا نوشته اند و به اصطلاح علم اصول میتوان گفت : کلمه ولی و مولا مشترک است ولی در عین حال معنی کلمه ولی و مولا که در آیه سابق الذکر و اخبار پینمبر اسلام بچشم میخورند همان تصرف و تصدی ولایتی است . چرا ؛ زیرا کلمه ولی و مولا ولو اینکه مشترک معنوی یا مشترک لفظی یا حقیقت و مجاز باشند جایز نیست که گوینده ای یکی از این دو کلمه را بدون قرینه صارفه استعمال کند و کلیه معنی های آنها را در نظر بگیرد ، بلکه باید برای معنایی که در نظر گرفته قرینه بیاورد ، چنان که این موضوع در علم اصول ثابت شده .

ما با خواست خدای توانا این موضوع را در ذیل عنوان ولایت از نظر قرآن مفصلاً از نظر مبارک شامی گذرانیم .

لویس معلوف مسیحی در کتاب المنجد می گوید : هر کسی که متصدی و سرپرست امر دیگری شود ولی او خواهد بود معنی اینکه گفته میشود : خدا ولی تو باشد یعنی خدا حافظ و نگاهدار تو باشد . ولی کودک یتیم آن کسی است که سرپرست وی باشد و برای نگاهداری اوقیام نماید (کما اینکه به سرپرست شخص مجنون و سفیه و ... نیز ولی میگویند ؟) .

معنی کلمه مولا یعنی مالک ، بزرگ ، بنده (زر خرید) منعم (بکسر عین) منعم (بفتح عین) (۱)

(۱) عبارت عربی : وکل من ولی امر احد فهو ولیه . يقال الله ولیك ، ای حافظك . ولسی الیتیم الذی یلی امره ویقوم بکفایته . المولی : المالك ، السید ، العبد ، المنعم ، المنعم علیه . مؤلف .

نگارنده گوید : نظریهٔ این دانشمند مسیحی دربارهٔ کلمهٔ ولی و مولا چنان که ملاحظه می فرمائید نظریهٔ راغب اصفهانی را که قبلاً خواندیم بهمان بیانی که گفتیم تأیید و تثبیت مینماید گرچه نظریهٔ کلیهٔ علمای لغت دربارهٔ لفظ ولی و مولا نظیر همین است که گفتیم ولی ما بمنظور اختصار از ذکر اقوال مابقی ایشان خود داری مینمائیم .

۱۱ = ولایت از نظر قرآن مجید

گرچه در قرآن آیات زیادی موجود است که بشهادت علمای اهل تسنن در شأن حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام نازل شده اند ولی ما از نظر اختصار به سه آیه از آن ها اکتفاء میکنیم و تفسیر و شأن نزول آن ها را از تفسیر علمای بزرگ اهل تسنن نقل مینمائیم .

از جمله آیاتی که شیعه و سنی عموماً میگویند : در شأن علی بن ابیطالب نازل شده آیه (۶۰) سوره مبارکه مائده میباشد چنانکه میفرماید :

الما ولیکم الله ورسوله والذین آمنوا الذین
 یقیمون الصلوة ویؤتون الزکاة وهم راکعون (۱)
 فخر رازی که از بزرگترین مفسرین اهل تسنن بشمار میرود

(۱) یعنی جز این نیست که ولی و سرپرست خدا و رسول و آن افرادی که ایمان آورده اند خواهند بود ، همان افرادی که نماز را پیای میدارند و زکات را در حال رکوع میپردازند - مؤلف

در تفسیر کبیر خود راجع به شأن نزول آیه سابق الذکر مینویسد:
از ابوذر روایت شده که گفت: یکروز با پیامبر اسلام
صلی الله علیه و آله نماز ظهر را در مسجد بجای آوردیم. شخص
سائلی دست نیاز و احتیاج دراز کرد و از اهل مسجد چیزی خواست
ولی کسی توجهی به وی نکرد.

آن شخص بینوا دست خود را بجانب آسمان بلند کرد و
گفت: بار خدایا! من در مسجد پیامبر تو دست احتیاج دراز کردم
ولی کسی چیزی بمن عطا نمود!

در آن موقع حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام در حال
رکوع بود و انگشتی را در انگشت کوچک دست راست خود
داشت. با آن انگشتی که انگشت در آن بود بشخص سائل اشاره
کرد (که بیا و این انگشت را دریاب!) سائل در حضور پیغمبر
خدا صلی الله علیه و آله جلو آمد و آن انگشت را دریافت نمود.
در همین موقع بود که پیامبر اسلام گفت: پروردگارا!

برادرم موسی علیه السلام از تو خواست و گفت: بار خدایا! سینه
مرا باز کن تا آنجا که گفت: هارون را شریک امر نبوت و پیامبری
من قرار بده و تو در قرآن خبر دادی که ما تو را بوسیله برادرت
هارون تقویت مینمائیم و شمارا مسلط و صاحب قدرت میکنیم

پروردگارا! من هم محمدم که نبی و صفی تو هستم، شرح
صدر بمن عطا فرما، امر مرا سهل و آسان بگردان، علی را وزیر
من قرار بده که از اهل من است، علی را پشتیبان و معین من
قرار بده!

ابوذر میگوید: بخدا قسم پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله

آخرین کلمه خود را تمام نکرده بود که جبرئیل نازل شد و گفت:
یا محمد ! بخوان : انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا
الی آخره .

نگارنده گوید : این موضوع از طرف علمای اهل تسنن
بحدتواتر نقل شده و ما از باب نمونه و از نظر اختصار بهمین
یک طریق اکتفاء مینمائیم .

مسئله ای است

زمخشری که یکی از علما و مفسرین بزرگ اهل تسنن بشمار
می رود در تفسیر کشاف در ذیل آیه شریفه سابق الذکر میگوید :
این آیه موقی در شأن علی بن ابیطالب علیه السلام نازل شد که
شخص سائلی از آن حضرت چیزی خواست و آن بزرگوار انگشتر
خود را در حال رکوع به وی عطا کرد .

حلقه انگشتری که در انگشت خنصر دست راست علی
علیه السلام جای داشت بقدری وسیع و متحرک بوده که بیرون آوردن
آن موجب باطل شدن نماز نمی شده است .

پس از این بیان میگوید : اگر کسی اشکال کند و بگوید : این
آیه شریفه چگونه شامل حال علی بن ابیطالب میشود در صورتی
که جمله : والذین آمنوا جمع و علی علیه السلام مفرد یعنی
یکنفر است ؟

جواب میگوئیم : گرچه علی علیه السلام مفرد بوده ولی

خدای علیم بدین جهت لفظ جمع استعمال کرده که مردم

دیگر هم به این عمل رغبت پیدا کنند تا به یک چنین ثوابی

فائل شوند .

واز طرفی هم منظور خدا این بوده که بمردم بفهماند :
باید سجیه ودأب مؤمنین این باشد که نسبت برسیدگی بفقره
و بی نوایان بقدری حریص باشند که اگر چه در بین نماز باشند
نماز را تمام نکنند و به ایشان صدقه بدهند .

نگارنده گوید : قبل از این در ذیل : موضوع ولایت از نظر
لفت وعده دادیم که موضوع ولایت را در اینجا کاملاً واضح و روشن
کنیم لذا میگوئیم : گرچه کلمه : ولی در لغت دارای چند معنا
و به اصطلاح مشترك میباشد ولی در عین حال منظور خدا و رسول
که کلمه ولی را در قرآن و اخبار درباره علی علیه السلام استعمال
کرده اند خلافت و امامت آن بزرگوار است به پنج دلیل .

اول : اینکه از آیه شریفه : انما ولیکم الله ورسوله استنباط
میشود : همان ولایتی که خدا و رسول بر عموم مردم دارند علی
ابن ابیطالب علیه السلام که در این آیه شریفه سومی ایشان قرار
گرفته نیز دارد . همانطور که شکی نیست که خدا و رسول نسبت
بمردم دارای اختیار تام و ولایت مطلقه هستند همانطور هم علی
دارای يك چنین مقامی میباشد و از آیه شریفه به هیچ وجهی استفاده
نمیشود که علی دارای يك چنین مقامی نیست .

دوم : اینکه خود پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله کلمه
ولی را طبق روایات اهل تسنن که ذیلاً آنها را ملاحظه میفرمائید
بمعنای اولی بتصرف و مقدم بودن علی علیه السلام استعمال کرده
پس شکی نیست که لفظ ولی که در قرآن است درباره علی نیز بمعنای
اولی بتصرف و مقدم بودن آن حضرت است .

امار وایات اهل تسنن : ابن اثیر در جلد (۵) اسد الغابه

صفحة (۹۴).

ومناوی در کتاب فیض القدیر ، صفحه (۳۵۷).
 وهیتمی در کتاب مجمع خود ، جلد (۹) صفحه (۱۰۹)
 ومتقی در کتاب کنز العمال ، جلد (۶) صفحه (۱۵۵).
 و... روایت میکنند که پیامبر اسلام نسبت به حضرت علی
 ابن ابیطالب بدیگران می فرمود : علی بعد از من از عموم مردم
 بشما اولی بتصرف و مقدم خواهد بود .
 سوم : اینکه ترمذی در کتاب صحیح خود ، جلد .
 (۲) صفحه (۲۹۷).

احمد حنبل در کتاب مسند خود ، جلد (۴) صفحه (۴۳۷)
 و جلد (۵) صفحه (۳۵۶).
 ابونعیم اصفهانی در کتاب حلیة الاولیاء ، جلد (۶) صفحه
 (۲۹۴) ودهها از بزرگان علمای اهل تسنن روایت میکنند
 که پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله درباره حضرت علی بن ابی
 طالب علیه السلام می فرمود :

ان علیا ولیکم بعدی .

یعنی علی علیه السلام بعد از من ولی شما خواهد بود .
 نگارنده گوید : از این قیدی که پیامبر خدای فرماید:
 علی بعد از من ولی شما خواهد بود استنباط میشود که منظور
 آن حضرت از کلمه: ولی اثبات مقام خلافت و امامت علی بوده
 والا معنی اینکه پیغمبر اکرم بفرماید: علی بعد از من دوست شما
 خواهد بود این است که وی در زمان من دشمن شما است
 چهارم : اینکه قرآن مجید لفظ جمع را برای شخص

مفرد استعمال کرده ، چنانکه در سوره مبارکه مائده ، آیه (۱۶۰) راجع به این موضوع می فرماید :

قال لهم الناس

معنی کلمه ناس یعنی عموم مردم ولی کلمه ناس در این آیه به يك نفر که نعیم بن مسعود بوده گفته شده .

اکنون که قرآن کلمه جمع را برای شخص واحد استعمال کرده ، چنانکه ملاحظه فرمودید پس چه مانعی دارد که الذین را که جمع است و در آیه سابق الذکر گفته شده برای علی (ع) که یکنفر بوده استعمال نماید ؟ قرآن مجید نه تنها در این آیه لفظ جمع را برای مفرد استعمال کرده باشد بلکه این موضوع یعنی لفظ جمع را برای مفرد استعمال کردن یکی از اصطلاحات قرآن عظیم است که در هر جا به يك مناسبت خیلی بجا لفظ جمع را برای شخص مفرد استعمال میکند . چنانکه در سوره مبارکه فاتحة الكتاب می خوانیم :

اياك نعبد و اياك نستعين ، اهدنا الصراط المستقیم .

زیرا هر يك از کلمه : نعبد و کلمه : نستعين و کلمه : اهدنا که جمع هستند یعنی متکلم مع الغير میباشد از برای شخص مفردی استعمال شده اند که به تنهایی مشغول نماز میشود و ...

پنجم : شارح باب هادی عشر در ذیل آیه شریفه : انما وليکم الله ورسوله ، الی آخره می گوید : این آیه بچند وجه بر امامت حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام دلالت میکند .

۱- اینکه کلمه انما که در آیه شریفه است چنانکه اهل

لفت گفته‌اند برای حصر و انحصار است ، اگر نه چنین باشد افتخاری نخواهد داشت .

۴- معنی کلمه ولی که در آیه شریفه است یا اولی بتصرف بودن (علی علیه السلام) خواهد بود یا ناصر و یاری کننده بودن آن حضرت. چرا ؟ زیرا معانی دیگر کلمه ولی در این آیه اصلاً صلاحیت ندارد .

معنی دوم که ناصر بودن باشد باطل است ، چرا ؟ زیرا نصرت و یاری کردن (علی علیه السلام) اختصاص بهمین مورد ندارد ؛ پس منظور همان معنای اول است .

۳- افرادی که در آیه شریفه: انما ولیکم الله مورد خطاب قرار گرفته‌اند مؤمنین هستند، زیرا آیه ماقبل از این آیه میگوید: یا ایها الذین آمنوا آنکاه دنبال آن می‌فرماید: انما ولیکم الله ورسوله، الی آخره، پس ضمیر لفظ: ولیکم به مؤمنین که در آیه قبل مورد خطاب قرار گرفته‌اند برمیگردد .

۴- منظور از جمله: یا ایها الذین آمنوا که در آیه قبل از آیه انما ولیکم میباشد بدو دلیل بعضی از مؤمنین هستند اول اینکه اگر منظور بعضی از مؤمنین نباشد لازم میاید که هر یک از مؤمنین ولی نفس خود باشد و این مطلب یقیناً باطل است . دوم اینکه این آیه در شأن کسی نازل شده که در حال رکوع زکات (یعنی انگشتر) داده ، پس اگر بخواهیم بگوئیم: عموم مؤمنین مشمول این آیه میشوند لازم میاید که همه در حال رکوع زکات داده باشند (در صورتیکه اینطور نیست)

۵- منظور از آن بعض از مؤمنین که آیه شریفه میگوید

حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام است . چرا ؟ زیرا اولاً روایات صحیحیه (از طریق سنی و شیعه) در این باره وارد شده ثانیاً اکثر مفسرین (چنانکه قبل از این در همین کتاب خواندیم) اتفاق دارند که فقط حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام در حال رکوع انگشتر بشخص سائل عطا نمود . پس وقتی محقق شد که علی علیه السلام در میان ما از هر لحاظ اولی بتصرف و مقدم باشد ثابت میشود که آن بزرگوار امام است و منظور ما هم از امام غیر از این نیست .

از جمله آیاتی که خلافت بلافصلی علی بن ابیطالب را ثابت میکند آیه (۶۲) سوره نساء است ، چنانکه می فرماید :

یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم (۱)

شارح باب حادی عشر به این آیه استدلال میکند و می گوید : منظور از کلمه : اولی الامر که در این آیه است (و خدا گفته : باید از او اطاعت کنید) یا آن کسی است که معصوم بودن وی محزر است یا غیر او . قسم دوم ناصحیح است ، چرا زیرا محال است که خدا اطاعت کسی را واجب بداند که احتمال میرود خود او خطا کار باشد ؟

پس ثابت میشود که قسم اول صحیح است و منظور از قسم اول فقط علی بن ابیطالب علیه السلام است ، چرا ؟ زیرا تنها کسی که دارای مقام عصمت و معصومیت بود علی و یازده فرزند

(۱) یعنی ای افرادی که ایمان آورده اید از خدا و رسول

و صاحبان امر اطاعت کنید . مؤلف .

آن بزرگوار بودند ؟ پس معلوم شد که منظور از کلمه اولی الامر که در آیه سابق الذکر گفته شده حضرت علی بن ابیطالب و یازده فرزند آن بزرگوار میباشد و همین هم مطلوب و مقصود است .

از جمله آیاتی که ثابت میکنند : معنی کلمه ولی که در آیه : انما ولیکم الله است همان اولی بتصرف و مقدم بودن است آیه (۴۲) سوره مبارکه کوه میباشد چنانکه میفرماید :

هنالك الولاية لله الحق

وجه و طریق استدلال این است که عموم مفسرین میگویند : معنی کلمه ولایت که در این آیه شریفه ذکر شده سلطنت و اولی بتصرف بودن خدای توانا میباشد .

قبل از این در ذیل عنوان : ولایت از نظر لغت خواندیم که راغب اصفهانی میگوید : کلمه ولی و کلمه مولا هر کدام بمعنای ولایت استعمال میشوند .

پس همانطور که لفظ : ولایت در این آیه و سوره کوه بمعنای سلطنت استعمال شده همان طور هم معنی لفظ : ولی که در آیه انما ولیکم ذکر شده بمعنای ولایت است ؛ چه آنکه به تصدیق اهل لغت کلمه : ولی بمعنای کلمه ولایت استعمال شده ؟

نگارنده گوید : آیاتی که راجع به اثبات ولایت و خلافت بلا فصلی حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب و یازده فرزندش نازل شده بیشتر از آن است که این کتاب و امثال این کتاب گنجایش ذکر و استدلال به آنها را داشته باشد . تنها کتابی که بنحو اتم و اکمل حق مطلب را ادا کرده کتاب :

الفین مرحوم علامه حلی رحمت الله علیه است ، افرادی که بخواهند از کلیه اینگونه آیات مطلع شوند لازم است بکتاب نام برده مراجعه نمایند .

۱۲- ولایت از نظر اخبار اهل تسنن

ترمذی که یکی از بزرگترین علماء و پیشوایان اهل تسنن بشمار میرود در کتاب صحیح خود ، که مورد تصدیق همه ایشان است، جلد دوم، صفحه (۲۹۷) از عمران بن حصین روایت میکند که گفت : پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله لشکری را برای جهاد اعزام کرد و حضرت علی بن ابیطالب (ع) را سرلشکر آنان قرار داد .

(همینکه لشکر اسلام فاتح شدند و از دشمنان اسیر و غنیمت گرفتند) حضرت علی بن ابیطالب یکی از آن زنان اسیر را برای خود انتخاب کرد .

چهار نفر از لشکر به وی اعتراض کردند و بایکدیگر قرار دادند که هر گاه پیامبر اسلام را ملاقات نمودیم آنحضرت را از این عملی که علی علیه السلام انجام داده آگاه خواهیم کرد .

رسم مسلمانان در آن موقع این بود که هر وقت از سفر برمیگشتند قبل از هر عملی بحضور رسول خدا مشرف میشدند و پس از اینکه به آنحضرت سلام میگفتند بجای خویش باز میگشتند .

موقی که لشکر مراجعت نمودند و به پیغمبر خدا سلام گفتند یکی از آن چهار نفر برخواست و گفت : یا رسول الله ! آیا نمیدانی که علی بن ابی طالب چنین وچنان کرده ؟! پیامبر اکرم از او اعراض کرد (و صورت مبارک خود را از او برگردانید) پس از او نفر دومی برخواست و سخن وی را اعاده کرد ؟ رسول خدا نیز از او اعراض نمود. وقتی سومین نفر از جای برجست و همان مقاله را گفت پیغمبر اکرم از وی اعراض کرد. موقی که نفر چهارمی بلند شد و همان مقاله را تکرار نمود پیامبر معظم اسلام درحالی که آثار غضب از صورت مبارکش مشاهده میشد جلو آمد و سه مرتبه فرمود:

از علی چه میخواهید؟! از علی چه میخواهید؟! از علی چه میخواهید!؟!

از علی چه میخواهید!؟!

علی از من و من از علی هستم . علی است که بعد از من ولی هر شخص مؤمنی خواهد بود .

هیتمی که یکی از علماء بزرگ اهل تسنن محسوب میشود در کتاب مجمع الزوائد ، جلد دوم ، صفحه (۱۲۸) مینگارد : از بریده روایت شده که گفت : پیغمبر اسلام (ص) لشکری را بسر لشکری علی بن ابیطالب علیه السلام بجانب یمن و لشکری را هم بسر کردگی خالد بن ولید بسوی جبل اعزام کرد آنگاه به ایشان فرمود : اگر دولشکر شما یکی شوند علی علیه السلام امیر لشکر شود .

لشکر اسلام فاتح شدند و بقدری غنیمت بدست آوردند

که هیچگاه بدست نیاورده بودند .

وقتی حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام زنی را از اسیران از بابت خمس برگرفت خالد بن ولید بریده را خواست و به او گفت : علی این زن اسیر را تصاحب کرد و به غنیمت دریافت، تو پیغمبر خدا را از این موضوع آگاه کن !
بریده میگوید : موقعی که من وارد مدینه شدم و داخل مسجد گردیدم پیامبر اکرم در میان خانه خود بود و گروهی از اصحابش که در خانه آن حضرت توقف کرده بودند بمن گفتند : چه خبر ؟؟ -

گفتم : خیر است زیرا که خدا فتح و پیروزی را به مسلمانان نصیب کرد .

گفتند : برای چه اینجا آمدی ؟

گفتم : برای آن زنی که علی از غنیمت برگرفته آمدم که پیامبر خدا را از این موضوع آگاه نمایم .
گفتند : (بسیار بموقع است) این مطلب را به پیغمبر خدا بگو تا علی از چشم آنحضرت بیفتد ؟ !
پیامبر اسلام که این سعایت ها را میشنید در حال غضب از خانه خود خارج شد و فرمود : چه شده این مردم را که در باره علی بدگوئی و عیبجوئی میکنند ؟ !

کسیکه علی را بدگوئی کند مرابد گوئی کرده، کسیکه از علی مفارقت و جدائی گزیند از من مفارقت کرده. حقا که علی از من و من از علی هستم. علی از طینت من آفریده شده و من از طینت ابراهیم (ع) خلق شده‌ام، من از حضرت ابراهیم افضل و ... ای بریده ! آیا نمیدانی حق علی خیلی بیشتر از این

زنی است که به غنیمت برگرفته ۱۹ آیا نمیدانی که علی بعد از من ولی شما خواهد بود ۱۹

نگارند گوید : درباره ولایت علی و یازده فرزندش بقدری اخبار از اهل تسنن وارد شده که این کتاب را گنجایش ذکر آنها نیست . این دو حدیث را ما از باب نمونه نگاشتیم و قیل از این معنی کلمه: ولی را از نظر شما گذرانندیم و مستدل کردیم که از کلمه ولی و مولی ثابت میشود : علی خلیفه بلا فصل پنجم است

۱۳ = ولایت از نظر عقل

خوانندگان گرامی ! نگارنده يك تقاضا از شما دارد و آن این است : باصرف نظر از هر عقیده و مذهبی که داریم درباره موضوعی که راجع به ولایت - یعنی آن قدرت و تسلطی که پیامبر معظم اسلام و دوازده خلیفه بلا فصل آنحضرت علیهم السلام بر موجودات داشته و دارند - بعرض شما میرسد قضاوتی منصفانه و بی طرفانه فرمائید.

بعبارت دیگر : یعنی قطع نظر از اینکه من و شما شیعه و دیگر سنی و شخص ثالثی مسیحی و رابعی کلیمی باشد درباره مطالبی که برای اثبات ولایت پیامبر اکرم اسلام و دوازده خلیفه بلا فصل آنحضرت گفته میشود داورى نمائید.

در اینکه ولایت و تسلط پیامبران و خلفای آنان علیهم السلام بر موجودات محدود است شکی نیست .

چون قدرت ولایتی و تصرف انبیاء و اوصیای ایشان مورد قبول عموم افراد منصف میباشد لذا ما از خوانندگان محترم پرسش میکنیم و میگوئیم :

آیا آن خدائی که يك چنین قدرت و سلطه ولایتی را در اختیار پیغمبران و جانشینان ایشان قرار داده میتواند همان قدرت و تسلط ولایتی را در اختیار پیامبر اسلام و اوصیای دوازده گانه آنحضرت قرار دهد یا نه ؟

پس چرا يك عده ای قدرت ولایتی انبیاء و جانشینان آنان را می پذیرند ولی بقدرت و تصرفات ولایتی پیغمبر اسلام و خلفای دوازده گانه و بلا فصل آنحضرت که میرسند منکر میشوند ؟

آیا منکرین ولایت و تسلطی که پیامبر اسلام و آل آن بزرگوار بر موجودات داشته و دارند در موقع معجزات انبیاء و اوصیای سلف حضور داشتند و ناظر عمل بوده اند ؟ یا اینکه از زبان گویندگان و کتب و امثال ذلك شنیده اند ؟

پس چرا تبعضی قائل شده قدرت ولایتی انبیاء و اوصیای سالفه را بجان می پذیرند ولی به پیغمبر عظیم الشأن اسلام و آل اطهر آنحضرت که میرسند استبعاد میکنند ، بلکه منکر میشوند !! حقا که :

تلك اذا قسمة ضیزي !!

اما تصرف ولایتی پیامبران زیاد است ولی ما از باب نمونه به چهار موضوع اکتفاء مینمائیم :

اول : یکی از معجزات یا بفرمائید : قدرت ولایتی که خدای توانا در اختیار حضرت موسی (ع) قرار داده بود این

بود که عصای مبارک آن بزرگوار اژدها میشد .

دوم : یکی از تصرفات ولایتی حضرت داود این بود که آهن همچو موم در میان دست آن بزرگوار نرم می شد و زره داودی می بافت .

سوم : یکی از معجزاتی که خدای توانا در اختیار حضرت عیسی بن مریم (ع) نهاده بود این بود که آن بزرگوار اموات را به اجازه خدا زنده میکرد .

چهارم : یکی از تصرفات ولایتی پیامبر اسلام (س) که خدا در اختیار آنحضرت قرار داده بود این بود که آن برگزیده خدا شق القمر کرد، یعنی ماهتاب از برای آنحضرت دو نصف شد .

اکنون شما قضاوت منصفانه کنید و بفرمائید: چه فرق است بین اژدها شدن عصا و نرم شدن آهن و زنده شدن مرده و منشق شدن قمر؟

اگر آن سه موضوع بقدرت خدا بوده دو نصف شدن قمر نیز بقدرت خدا بوده ؟ اگر آن سه معجزه و تصرف ولایتی را قرآن بیان میکند شق القمر نیز از بیانات قرآن مجید است . خوب، اکنون از انبیاء و تصرفات ولایتی آنان میگردیم و از باب نمویه بچند نفر از افرادی که نه پیغمبر بودند و نه امام اشاره می کنیم :

۱- آصف بن برخیا یقیناً پیغمبر و امام نبوده ولی در

همین حال خدای توانا این قدرت را به او عطا کرد که بکمتر از

يك چشم بهم زدن تخت بلقیس را از شهر سبا به بیت المقدس آورد و در مقابل حضرت سلیمان قرار داد .

۴ - بلعم بن باعور که یکی از افراد معمولی بشر بشمار میرفت نه دارای مقام نبوت و نه خلیفه پیامبر بود ولی خدای توانا اسم اعظم خود را که هفتاد و سه حرف است و می توان از آن تعبیر بقدرت ولایتی نمود در اختیار وی نهاده بود و بدین لحاظ بود که او دارای معجزات و کشف و کراماتی شد و ...

۳ - بر صیصای عابد نیز یکی از مردم معمولی زمان خود بوده، برای اینکه مردی عابد و خدا پرست بود - تجاب الدعوه شد و مقام، وی بجائی رسید که وقتی افراد مجنون را نزد وی می آوردند و او دعا میکرد شفا می یافتند و ...

این افرادی که از باب نمونه گفته شد بشر بودند و بشر اشرف مخلوقات است، بنده معتقدم که اگر خدا بخواهد يك چنین قدرت هائی را در اختیار يك پشه بگذارد هیچگونه مانع عقلی ندارد .

چنانکه مسعودی در کتاب اثبات الوصیه روایت میکند :

یکروز حضرت امام محمد تقی (ع) باشخصی در کنار دجله نشسته بودند، آنشخص بحضرت جواد گفت : شیعیان تو ادعاه می کنند که تو مقدار آب دجله را میدانی ؟

امام جواد در جوابش فرمود : آیا خدا قدرت دارد

يك چنین علم و دانشی را به يك پشه عطا کند یا نه ؟

او در جواب گفت : آری خدا يك چنین قدرتی دارد .

امام علیه السلام در جوابش فرمود: من که از يك پشه پیش خدا عزیزترم

آری خوانندگان گرامی! گاهی تعصب موجب میشود که انسان آصف بن برخیا و بلعم باعور و برصیصای عابد را از حضرت علی بن ابیطالب و یازده امام دیگر افضل و برتر بداند و گاهی هم عده‌ای میگویند: ما که معجزات علی و اولاد او را بچشم خود ندیده ایم و گمان میکنند که ندیدن دلیل بر نبودن می‌شود.

اگر دیدن شرط قبول داشتن باشد پس این دسته مردم چون یکصد و بیست و چهار هزار (۱۲۴،۰۰۰) پیامبر و معجزات یعنی قدرت ولایتی آنان را بچشم خود ندیده‌اند باید منکر عموم ایشان بشوند!۹

اینک که عقل هیچگونه مانعی از برای قدرت ولایتی حضرت علی بن ابیطالب خلیفه بلا فصل پیامبر اسلام و یازده فرزند آن بزرگوار نمی‌بیند و منظور ما هم این است که آنچه را درباره اثبات مقام خلافت و حقانیت دوازده امام علیهم السلام مینگاریم از کتب معتبره اهل تسنن نقل کنیم لذا قسمتی از تصرفات ولایتی پیامبر اسلام و حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه آلاف التحية والثناء را با ذکر نام و صفحات کتب اهل تسنن از نظر مبارك شما میگذرانیم و داورى منصفانه و بیطرفانه را بعهده شما میگذاریم:

اول: هیتمی که یکی از علمای برجسته اهل تسنن بشمار

می‌رود در جلد هشتم کتاب مجمع خود، صفحه (۲۹۷) از اسماہ بنت عمیس روایت میکند که گفت: پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله

نماز ظهر را در صهباء که نزدیک خیبر است بجای آورد .
آن گاه حضرت علی بن ابیطالب راد نیال کاری فرستاد
علی موقمی مراجعت کرد که پیغمبر خدا نماز عصر را نیز
خوانده بود .

رسول خدا سر مبارک خود را در دامن علی نهاد و بخواب
رفت علی علیه السلام پیامبر خدا را حرکت نداد تا آفتاب غروب
کرد ، پیغمبر اکرم (پس از اینکه بیدار شد) فرمود : یا علی !
نماز عصر را بجای آورده ای ؟ گفت : نه یا رسول الله !
رسول خدا صلی الله علیه و آله دعا کرد و گفت : پروردگارا
بنده تو علی خود را در اختیار پیامبر خویش قرار داده ، تو آفتاب را
از برای او برگردان !

اسماء می گوید : آفتاب برگشت و بر کوهها و زمین تابد
آن گاه علی علیه السلام برخواست و پس از اینکه وضو گرفت نماز
عصر را بجای آورد و بعد از آن آفتاب غروب کرد .

نگارنده گوید : جریان برگشتن آفتاب را فخر رازی
در تفسیر خود و ثعلبی در قصص الانبیاء و متقی در کتاب کنز العمال
و محب الدین طبری و ابن حجر در صواعق محرقه روایت کرده اند
و ایشان هم از علمای اهل تسنن محسوب میشوند .

دوم : فخر رازی که از بزرگترین مفسرین اهل تسنن
بشمار میرود در سوره کف در ذیل آیه : ام حسب ان اصحاب
الكهف الی آخره مینگارد : یکی از دوستان علی که غلام سیاهی
بود دزدی کرده بود . موقمی که وی نزد علی آمد آن حضرت به

اوفرمود : سرقت کرده‌ای ؟

گفت : آری . علی دست او را قطع کرد . وقتی وی از نزد علی مراجعت نمود با سلمان فارسی و ابن کوا مصادف شد ، ابن کوا گفت : دست تو را که بریده !

گفت : امیر المؤمنین ، یعنوب المسلمین ، داماد پیامبر ، همسر بتول . ابن کوا گفت : علی دست تو را قطع می کند و تو مدح او را می گوئی !

وی در جوابش گفت : چگونه مدح علی را نکویم در صورتی که دست مرا بحق قطع کرده و مرا از آتش جهنم نجات داده است . سلمان پس از اینکه این گفتگوها را شنید نزد علی بن ابیطالب آمد و جریان را برای آنحضرت شرح داد . علی علیه السلام آن غلام سیاه را خواست ، دست بریده وی را بجای خود وصل کرد و آن را با پارچه‌ای بست و دعا کرد .

ناگاه صدائی از آسمان شنیدیم که گفت : این پارچه را از دست این شخص بکشای همینکه آن پارچه را باز کردیم دیدیم بقدرت خدا شفا یافته است .

سوم : محب الدین طبری که یکی از علماء و دانشمندان اهل تسنن محسوب میشود در جلد دوم ریاض النضره ، صفحه (۲۲۲) از ابودر روایت می کند که گفت : پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله مرا فرستاد تا علی بن ابیطالب علیه السلام را نزد آنحضرت بیاورم . وقتی من وارد خانه علی شدم و آن حضرت را صدا زدم جواب مرا فرمود . نزد پیغمبر خدا برگشتم و جریان را گفتم آن پسر گوار بمن فرمود : برگرد نزد علی ، زیرا وی در خانه است .

من متوجه خانه علی شدم و آنحضرت را صدا زدم ، ناگاه شنیدم که آسیائی در حرکت است ، همین که مشرف شدم و نگاه کردم دیدم آسیا بدون اینکه کسی آنرا حرکت دهد میچرخد و آسیا میکند !!

پس از این منظره حضرت علی را صدا زدم و آن بزرگوار باروی بازبوسی من خارج شد . گفتم : پیامبر خدا صلی الله علیه و آله تورا میخواهد . وقتی علی علیه السلام نزد رسول خدا آمد من همچنان به پیامبر خدا نگاه میکردم و آنحضرت نیز بمن مینگریست .

آنگاه پیامبر خدا بمن فرمود : ای ابوذر تورا چه میشود؟ گفتم : یا رسول الله ! من موضوع خیلی عجیبی دیدم و آن این است که وقتی داخل خانه علی شدم دیدم آسیا بدون اینکه کسی آنرا حرکت دهد آسیا می کند !!

رسول اکرم فرمود : ای ابوذر ! خدای توانا ملائکه ای دارد که موکل زمین هستند و برای آل محمد صلی الله علیه و آله معاونت مینمایند .

چهارم : نیز در همان کتاب و همان صفحه از علی بن زاذان روایت می کنند که گفت : یکوقت حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام سخنی می گفت . شخصی که حضور داشت آنحضرت را تکذیب نمود علی علیه السلام فرمود : اگر این سخن من راست باشد در حق تو نفرین کنم ، آری . آنحضرت در حق وی نفرین کرد . هنوز آنمرد از جای خود بر نخواسته بود که دو چشم خود را از دست داد !

نگارنده گوید : از این قبیل تصرفات ولایتی یا بفرمائید معجزات و کشف و کرامات حضرت علی بن ابیطالب بقدری در کتب معتبره اهل تسنن موجود است که اگر بنخواهیم کلیه آنها را بنویسیم کتابی علیحده بلکه چند کتاب لازم دارد . این مقداری که نوشتیم از باب نمونه و از نظر : الفضل ما شهدت به الاعداء بود خوانندگان محترم ! اکنون قضاوت را بعهده شما میگذاریم و میگوئیم : اگر این تصرفات ولایتی را که از نظر شما گذشت در کتب شیعه نوشته شده بود جای داشت که مخالفین بگویند : قلم دست دوست مؤالف و موافق بوده ولی اکنون که قلم دست دشمن و مخالف بوده چه می توان گفت !

از این گذشته قبلا ثابت کردیم که خدا این قدرت را دارد که هر نحوه تصرفی را در اختیار مردم معه ولی بگذارد و بقول حضرت جواد علیه السلام خدا میتواند مقدار کیل و آب دجله را به يك پشه بفهماند پس چه مانعی دارد که خدا تصرفات ولایتی را چنان که قبلا هم اشاره شد در اختیار وصی پیامبر اسلام یعنی حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام قرار دهد ؟

در صورتی که اگر حضرت علی بن ابیطالب به استثنای پیغمبر اسلام از همه انبیاء افضل نباشد و حال آن که افضل است بطور قطع مساوی و نظیر آنان خواهد بود، کسی که از هر لحاظ با پیامبران مساوی یا افضل باشد چه مانعی دارد که خدای توانا همه موجودات یا اقل قسمتی از آنها را در اختیار تصرفات ولایتی او بگذارد ! آيا شخصی مثل حضرت علی بن ابیطالب که پیامبر اسلام

صلی الله علیه و آله درباره وی فرموده باشد : خدا محبت و دوستی

تورا به بشر و شجر و ... عرضه کرده بقدریک فرد معمولی نظیر:
 آصف بن برخیا و بلعم باعور و بر صیصای عابدی که مستجاب الدعوه
 بودند نزد خدا وجیه و مقرب نیست ۱۹
 اما اینکه علی از هر لحاظ نظیر پیامبران بوده از زبان
 و قلم اهل تسنن بشنوید .

محب الدین طبری که یکی از علماء و نویسندگان برجسته
 اهل تسنن بشمار میرود در کتاب ریاض النضره ، جلد دوم ، صفحه
 (۲۱۸) از ابوالهمراء از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله روایت
 میکند که فرمود: کسیکه بخواهد به علم حضرت آدم ، فهم حضرت
 نوح ، حلم حضرت ابراهیم ، زهد حضرت یحیی و حمله شدید
 حضرت موسی علیهم السلام نظر کند بساید بعلی بن ابیطالب
 بنگرد (۱)

اما محبت علی بر اشیاء : نیز در جلد دوم همان کتاب
 صفحه (۲۱۵) از انس بن مالک روایت میکند که گفت : علی بن
 ابیطالب علیه السلام یکدرهم به بلال داد که خر بزه بخرد. بلال میگوید:
 وقتی من خر بزه خریدم و علی آنرا پاره کرد دید تلخ است، علی
 فرمود : این خر بزه را به صاحبش رد کن و درهم را پس بگیر، زیرا
 پیغمبر خدا بمن فرمود : خدای توانا محبت و دوستی تورا به
 بشر ، شجر ، درخت میوجات ، حیوانات بذور عرضه کرد ،
 هر کدام از آنها که دوستی تورا پذیرفتند نیکو و طیب شدند و

(۱) قال رسول الله صلی الله علیه و آله: من اراد ان ينظر الى
 آدم في علمه والى نوح في فهمه والى ابراهيم في حلمه والى يحيى
 بن زكريا في زهده والى موسى بن عمران في بطشه فليتنظر الى
 علي بن ابیطالب - مؤلف

هر کدام نپذیرفتند خبیث و تلخ شدند . بنظر من این خربزه محبت مرا نپذیرفته است (۱) .

نگارنده گویند : روایات در این باره یعنی تسلط و تصرفات ولایتی علی بن ابیطالب علیه السلام بر موجودات در کتب معتبره اهل تسنن زیاد است و چون ما نظر اختصار داریم بهمین مقداری که نگاشته شد اختصار میکنیم چه آنکه گفته اند : در خانه اگر کس است یکحرف بس است . گمان نمی کنم برای شخص منصف پس از خواندن گفته های پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله که در باره ولایت علی بن ابیطالب از کتب اهل تسنن نگاشته شد کوچکترین شکی باقی بماند .

و چون یازده امام بعد از حضرت علی بن ابیطالب علیهم السلام بهمان ادله ای که تا کتون گفتیم به امر خدا و رسول و علی جانشینان آن حضرت بودند پس بطور یقین ایشان هم دارای مقام ولایتی که مورد بحث قرار گرفت بودند و صلی الله علیه و آله الطاهرین آمین یارب العالمین .

(۱) عن انس، قال: دفع علی بن ابیطالب علیه السلام الی بلال درهما یشتري به بطیخا، قال: فاشتریت به بطیخة فقورهما فوجداهما فقلت: یا بلال ردهذا الی صاحبه و أتنی بالدرهم ان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم قال لی: ان الله اخذ حبك علی البشر و الشجر و الثمر و البذو، فما اجاب الی حبك عذب و طاب و مالک يجب خبث و مر، و انی اظن هذا مالک يجب - مؤلف

بخش سوم

فلسفه غیبت مهدی موعود علیه السلام

حاوی چهار موضوع

- ۱- فلسفه غیبت مهدی
- ۲- وصایت از نظر لغت عرب
- ۳- وصایت از نظر اخبار اهل تسنن
- ۴- وراثت دوازده امام

فلسفه غیبت مهدی موعود علیه السلام

فلسفه غائب شدن حضرت مهدی منتظر علیه السلام برای ما یک موضوع نامعلومی بشمار میرود . بعبارت دیگر ما نمیتوانیم به کلیه علل و فلسفه غیبت حضرت صاحب الزمان علیه السلام پی ببریم ، مگر از ده‌هایکی که بعد از این خواهیم خواند ، چرا؟ زیرا بقول معروف این موضوع از اسرار مگو بشمار میرود .
از همین نظر است که عبدالله بن فضل ماشمی - چنان که صدوق در کتاب علل الشرایع روایت میکند - میگوید : از صادق آل محمد صلی الله علیه و آله شنیدم میفرمود :
حضرت صاحب الامر علیه السلام غیبتی خواهد کرد که هر دروغگوئی درباره آن دچار شك و تردید میگردد . من گفتم :

برای چه؟ فرمود: برای يك موضوع که ما مجاز نیستیم آن را برای شما کشف نمائیم .

گفتم : فلسفه غیبت آن بزرگوار چیست ؟

فرمود: فلسفه غائب شدن آنحضرت نظیر فلسفه غیبت حجّت‌های خدا است که قبل از آن برگزیده خدا غائب میشوند . فلسفه غیبت مهدی علیه السلام کشف نمیشود مگر بعد از ظهور آن بزرگوار همچنان که فلسفه سوراخ کردن کشتی و کشتن پسر و تعمیر دیواری که حضرت خضر علیه السلام مرتکب شد از برای حضرت موسی معلوم نگردید مگر آن موقعی که از یکدیگر جدا شدند.

ای پسر فضل ! این امر امر خدائی ، این غیبت غیبت خدائی این سرسر خدائی است . ما که یقین داریم خدا حکیم است باید تصدیق نمائیم که کارهای او از روی حکمت خواهد بود ، ولو این که علت و فلسفه کارهای خدا از برای ما معلوم نباشد .

نگارنده گوید : ازده ها علل و فلسفه غیبت حضرت مهدی موعود علیه السلام ممکن است موضوعاتی باشد که بعد از این خواهیم خواند :

شخصی که مردم را بر راه حق دعوت میکند ولو اینکه پیغمبر و امام باشد ناچار است که برای دعوت خویش به وسایل و اسباب عادی متوسل شود ، برای وی جایز نیست که برای رسیدن بمنظور خود به اسباب غیبیه و ماوراءطبیعت بفرم معجزه و امثال آن متوسل گردد ، زیرا این عمل چنان که در جای خود گفته شده موجب از بین رفتن ثواب و عقاب بلکه باعث لغو شدن ارسال انبیاء و پیغمبران میگردد .

پیغمبر و وصی نسبت بموضوع مزبور یعنی دعوت کردن بشر را برابری حق یکسانند. آری بین پیغمبر و امام از لحاظ دیگر فرقی وجود دارد و آن این است: بر پیغمبر برای اینکه مؤسس و بنیان گذاردین بشمار میرود واجب است که بحسب متعارف به تبلیغ و دعوت خود شروع نماید.

بعبارت دیگر: بر پیغمبر واجب است که برای اتمام حجت بدنیال مردم برود و آنانرا جستجو و دعوت نماید ولی بر امام - بجهت اینکه پیغمبر حجت را تمام کرده - واجب نیست که بدنیال مردم برود و آنانرا جستجو و دعوت نماید.

بلکه بر مردم واجب است که نزد امام روند، دستورات دین خود را از او یاد بگیرند، او را حفظ نمایند، دشمن را از از او دفع کنند.

موقعی که مردم با اینگونه وظایف خود مخالفت نمایند امام را بخود واگذار کنند، امام از کشته شدن بترسد، از دشمن خوف داشته باشد کسی نباشد که مانع و دافع دشمنان او شود برای وی جایز است که از مردم کناره گیری کند و سکوت اختیار نماید، و وظیفه تبلیغ و دعوت را ترك کند. این مسؤلیت بعهده مردم است نه بعهده امام.

منظور خواجه نصیر طوسی نیز همین است که در کتاب تجرید می گوید: وجود امام لطف و تصرف اولطف دیگری است، نبودن امام در میان ما از ناحیه خود ما است.

علماء و دانشمندان شیعه امام الله بقائهم راجع به فلسفه غیبت مهدی منتظر علیه السلام تصوراتی فرموده اند. از آن جمله این

موضوعاتی است که از نظر خوانندگان عزیز می گذرد :

اول برای ادب کردن مردم

امام از برای مردم نظیر پدر مهربانی است ، یا بفرمائید :
 امام از برای مردم نظیر شبانی خواهد بود ، وقتی مردم مطیع او امر
 و دستورات وی نباشند امام آنها را بحال خود واگذار می کند
 تا بدین وسیله ادب شوند ، سرکشان و ستم پیشگان ایشان را
 تحت فشار بگذارند ، گرگها آنقدر از این گله بی چوپانرا
 پاره کنند تا شاید از خواب غفلت بیدار شوند و در صدد جستجوی پدر
 مهربان و چوپان دلسوزی بر آیند .

از همین نظر است که حضرت باقر آل محمد صلی الله علیه و آله

چنانکه در کتاب علل الشرایع روایت میکند - میفرماید : وقتی
 خدا دوست نداشته باشد که مادرین گروهی باشیم مارا از ایشان
 می گیرد .

دوم استعداد و تکامل نفوس

شیخ حر عاملی رحمه الله در کتاب : جواهر السنیه از حضرت
 باقر آل محمد صلی الله علیه و آله روایت میکند که فرمود : حضرت
 داود علیه السلام از خدای علیم تقاضا کرد که یکی از قضیه های
 آخرت را بر او ارائه کند .

خدای سبحان وحی کرد : این موضوعی که تو از من در خواست
 نمودی احدی از خلق خود را بر آن آگاه ننموده ام و سزاوار نیست
 که کسی غیر از من بدین نحو قضاوت نماید .

امام باقر علیه السلام میفرماید : حضرت داود درباره این

موضوع سه مرتبه دعا کرد . جبرئیل نزد آنحضرت آمد و گفت :

یاداود ! تو يك موضوعی را از خدای خود سؤال کردی که هیچ يك از خلق خدا این سؤال را نکرده و سزاوار نیست که غیر از خدای علیم کسی بدین نحو قضاوت نماید . بدان که خدای توانا دعای تو را مستجاب و آنچه که تقاضا کردی بتو عطا فرمود .

یاداود ! فردا دو نفر متخاصمین که قضیه آنان از قضایای آخرت است نزد تو می آیند .

موقمی که صبح شد و حضرت داد علیه السلام در مجلس خود نشست پیرمردی که دامن جوانی را بدست گرفته بود نزد آن بزرگوار آمد و خوشه انگوری در دست آن جوان بود . آن پیرمرد گفت : یا نبی الله ! این جوان داخل باغ من شده ، درخت انگور مرا خراب کرده ، این خوشه انگور را بدون اجازه من بر گرفته .

حضرت داود علیه السلام به آن جوان فرمود : این پیرمرد چه می گوید ؟

آن جوان اقرار کرد که يك چنین عملی را انجام داده است .

خدای حکیم به حضرت داود وحی کرد : اگر من یکی از قضیه های آخرت را برای تو کشف نمایم و توبه وسیله آن بین این پیرمرد و جوان قضاوت کنی دل توطاقت تحمل این قضاوت را ندارد و امت تو نیز به يك چنین قضاوتی رضایت ندارند .

این پیرمرد پدر این جوان را در میان باغش کشت و باغ او را غصب کرد و مبلغ چهار هزار (۴۰,۰۰۰) درهم را از او تصاحب نموده و آن پول را در يك گوشه باغ خود دفن نموده است .

شما باید شمشیری بدست این جوان بدهی و امر کنی تا گردن این مرد را بزند ، آنگاه باغ آن جوان را بخودش رد کن و به او بگو: فلان موضع باغ را حفر نماید و پول خود را برگردد !

حضرت داود علیه السلام از استماع این قضیه دچار تعجب و تفکر شد . علماء و دانشمندانی که از اصحاب آنحضرت بشمار میرفتند در اطراف آن بزرگوار اجتماع نمودند . حضرت داود ایشانرا از قضاوت خداوند حکیم آگاه کرد و حکم خدا را بنحوی که به آنحضرت وحی شده بود اجرا نمود !

محمد بن یعقوب کلینی در کتاب اصول کافی از حضرت صادق آل محمد صلی الله علیه و آله روایت می کند که فرمود : در کتاب امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام مرقوم است : حضرت داود گفت : پروردگارا احق را آنطور که نزد تو است بمن بنمای تا من مطابق آن قضاوت نمایم . خطاب آمد : تو طاقت این امر را نداری . حضرت داود بسؤال خود ادامه داد تا خدای رؤف دعای او را مستجاب کرد .

در یکی از روزها مردی نزد داود آمد ، از دست مرد دیگری شکایت کرد و گفت : وی مال مرا گرفته !

خدای علیم بحضرت داود وحی کرد: این شخص مدعی پدر مدعا علیه را کشته و مال او را تصاحب نموده . حضرت داود دستور داد تا آن شخص مدعی را کشتند و مال او را گرفته به مدعا علیه دادند مردم از این نحوه قضاوت دچار تعجب شدند و در این باره گفتگوهای کردند . گفتگوها (یا بفرمائید : اعتراضات) مردم بگوش حضرت داود رسید داود علیه السلام از شنیدن این سخنان

و اعتراضات مردم ناراحت و نگران گردید و دعا کرد تا خدا نگرانی آن حضرت را برطرف نماید .

پس از این جریان بود که خدای علیم به حضرت داود وحی کرد : در بین مردم بوسیله شاهد و بینه قضاوت کن و به آنان دستور بده که بنام من قسم بخورند و ...

نگارنده گوید : پس از این دو حدیث اینطور بدست میاید که مردم هنوز دارای این استعداد نیستند که حضرت مهدی علیه السلام بیاید و ایشان به اعمال و رفتار و قضاوتهای آن حضرت راضی باشند و دستورات آن بزرگوار را بدون چون و چرا انجام دهند آری اجراء اینگونه اصلاحات و پخش کردن حقائق آن آطور که باید و شاید محتاج است به استعداد و عقلهایی که از عقول و استعداد مردم امروزی کاملتر باشد .

آری انسان بزودی متوجه عالم ادبی و علمی و اخلاقی - بیشتر از امروز که متوجه عالم ماده است - خواهد شد ، باید هم همینطور شود ، چرا ؟ زیرا بشر درك کرده و خواهد کرد که عالم مادیت حقوق او را ضایع نموده ، او را تحت فشار و شکنجه قرار داده ، بشری که اینقدر تحت آزار و اذیت ماده و مادیون قرار بگیرد بالطبع دنبال يك سرپرست مقتدر و عادل جهانی می گردد ، وقتی يك چنین رهبر مهربان و دلسوزی را در یابد از وی متابعت خواهد کرد و ...

سوم آزمایش مردم

یکی از علل غیبت مهدی منتظر علیه السلام این است که

افراد را بدین وسیله آزمایش نماید . یعنی همانطور که يك

عده‌ای بخدای نادیده ایمان دارند و دربارۀ پروردگار خود کوچکترین شك و تردیدی ندارند همانطور هم بوجود مقدس حضرت مهدی موعود علیه السلام ایمان داشته باشند و چنانچه ایشان صدها سال دیگر زنده بمانند و مهدی علیه السلام ظهور نکند عقیده و ایمان آنان دچار کوچکترین خلل و لغزشی نشود .
 برخلاف آن افرادی که لفظاً می گویند : بخدا ایمان داریم ولی در مقابل کوچکترین وسوسه حرف خود را پس میگیرند اینگونه افرادند که راجع بطولانی شدن غیبت مهدی موعود دچار شك میشوند و ایمان خود را از دست میدهند .

صدوق رحمه الله در کتاب کمال الدین از سدید روایت میکند که گفت : من بامفضل بن عمر و ابوبصیر و ابان بن تغلب بحضور صادق آل محمد صلی الله علیه و آله مشرف شدیم و...
 پس از ورود دیدیم آن بزرگوار نظیر زن جوان مرده که جگر سوخته‌ای داشته باشد گریه می کند، آثار غم و اندوه از صورت مبارکش ظاهر و اشک از چشمان مقدسش جاری بود و میفرمود : ای آقای من ! غائب شدن تو خواب را از من گرفته ، بستر مرا تنگ و راحتی قلبم را سلب نموده ، ای آقای من غیبت تو غم و اندوه مرا تا به ابد طولانی کرده و...

راوی می گوید : ما بحضرت صادق علیه السلام گفتیم : خدا چشم تو را نگریاند ! برای چه اشک میریزی ، باعث گریه شامچيست .

امام صادق علیه السلام آهی کشید و فرمود : من صبح امروز

در کتاب جفر - که خدا آنرا بمحمد و آل محمد اختصاص داده و مشتمل است بر: علم منایا، مصیبت ها، علم به آنچه که بوده و تا روز قیامت خواهد شد - نظر میکردم و درباره ولادت قائم علیه السلام، غیبت او، تأخیر آنحضرت، طول عمر آن بزرگوار، مبتلاء شدن مؤمنین بوسیله آن حضرت در آن زمان، پیدا شدن شك و تردید در دلهاشان از طولانی شدن غیبت آن برگزیده خدا، مرتد شدن بیشتر آنان از دین خود، قید اسلام را از گردن خود برداشتن و... دچار این حالت و این غم و اندوه شدم و...

آنگاه حضرت صادق علیه السلام فرمود: خدای توانا سه موضوع را درباره قائم علیه السلام مقرر فرمود که آنها را در باره سه نفر از انبیاء علیهم السلام مقرر فرمود:

- ۱- ولادت حضرت قائم را نظیر ولادت موسی قرار داده.
 - ۲- غیبت قائم را مثل غیبت عیسی مقرر فرموده.
 - ۳- تأخیر مهدی را نظیر تأخیر حضرت نوح قرار داده و طول عمر عبدالصالح یعنی حضرت خضر علیه السلام را برای طولانی شدن عمر قائم دلیل و برهان قرار داده.
- راوی می گوید: من گفتم: یا بن رسول الله! معنای این گفتار را برای ما شرح بده!

جریان ولادت موسی علیه السلام

فرمود: جریان ولادت موسی علیه السلام این بود: وقتی فرعون دریافت که زوال سلطنتش بدست موسی خواهد بود دستور داد تا فالگیران را حاضر کردند، فالگیران فرعون را از حسب و نسب موسی علیه السلام آگاه نمودند و گفتند: موسی از بنی

اسرائیل خواهد بود .

فرعون همیشه پیاران خود دستور میداد که شکم زنان بنی اسرائیل را پاره کنند تا بدین جهت یعنی برای نابود کردن موسی تعداد بیشتر از بیست هزار (۲۰،۰۰۰) نفر مولود بی گناه را بقتل رسانیدند ولی بقتل حضرت موسی دست نیافتند ، زیرا خدای توانا آن بزرگوار را نگاهداری نمود .

همین طور بنی امیه و بنی عباس موقعی که فهمیدند زوال سلطنت پادشاهان و ستمکاران آنان بدست قائم ما خواهد بود بنای دشمنی را با ما نهادند و شمشیرهای خود را برای قتل اهلبیت رسول الله صلی الله علیه و آله و از بین بردن نسل آن حضرت بکار بردند تا بلکه بدین وسیله قائم را بقتل برسانند ولی خدای علیم امر خود را برای احدی از ستمکاران ظاهر نخواهد کرد ، خدا نور خود را تمام و کامل مینماید و لو اینکه مشرکین را خوش نیاید .

جریان غیبت عیسی علیه السلام

جریان غیبت حضرت عیسی این است که یهود و نصاریقین کردند آن حضرت کشته شده ، ولی خدای علیم یقین آنان را بوسیله (آیه - ۱۵۶ - سوره نساء) که میفرماید : عیسی را نکشتند و نه بردار زدند ، بلکه امر او بر آنان مشتبه شد . تکذیب کرد . غیبت قائم علیه السلام نظیر غیبت عیسی است ، زیرا این امت منکر غیبت آن بزرگوار خواهند شد .

گروهی بدون دلیل خواهند گفت : قائم متولد نشده .

برخی خواهند گفت : قائم متولد شده ولی از دنیا رفته .

بعضی خواهند گفت : از امام یازدهم یعنی امام عسکری

آولاد نمیشده و بوسیله گفتن این سخن کافر میشوند .
 شخص دیگری از این لحاظ کافر میشود که می گوید: تعداد
 امامها از سیزده نفر بیشتر است .

زید دیگری خدا را بدین جهت نافرمانی میکند که میگوید:
 روح قائم علیه السلام در هیکل دیگری سخن خواهد گفت .

جریان تأخیر حضرت نوح علیه السلام

جریان تأخیر نوح علیه السلام این است که وقتی از خدا
 خواست تا قوم او را عفو فرماید خدا جبرئیل را با هفت عدد هسته
 خرما نزد نوح فرستاد ، جبرئیل گفت : یا نوح ! خدای تعالی
 میفرماید : این مردم مخلوق و بندگان منند ، من بندگان خود را
 بصاعقه نابود نمی کنم مگر بعد از اتمام حجت و تأکید در دلیل
 و برهان .

یا نوح قوم خود را برای دومین بار دعوت کن تا من بتو
 اجر و ثوابی عطا نمایم ، این هسته های خرما را غرس کن ، زیرا
 موقعی که این هسته ها درخت شوند برای تو راه و فرجی خواهد
 بود . آن عده از مؤمنین را که تابع تو هستند از این موضوع
 بشارت بده !

همین که آن درختان روئیده و قوی شدند ، ساق آنها
 معلوم شد ، شاخ و برگشان ظاهر گردید ، میوه دار شدند میوه
 آنها بعد از زمان طولانی قرمز شد حضرت نوح علیه السلام از خدا
 خواست تا به وعده خود وفا کند .

خدای سبحان برای دومین بار دستور داد تا هسته درختان
 جدید را بکارد ، صبر و کوشش خود را (درباره بارور شدن آنها

تجدید نماید و در این باره بقوم خود سفارش کند ، این موضوع را به آن افرادی که به وی ایمان آورده بودند گوشزد نماید (موقمی که حضرت نوح این خبر را بقابعین خود داد) تعداد سیصد نفر از ایشان از دین برگشتند و مرتد شدند و گفتند: اگر آن چه که نوح میگوید برحق بود خدای او خلف وعده نمیکرد .

خدای حکیم همیشه حضرت نوح را در هر مرتبه که طایفه‌ای از آن مردم مرتد میشدند دستور میداد که هشتاد و نه ماه را بکارد تا اینکه تعداد مؤمنین واقعی به هفتاد و چند نفر رسید (۱) . در این موقع بود که خدای علیم به حضرت نوح وحی کرد اکنون روشنائی تاریکی شب را بر طرف نمود و .. موضوع ایمان خالص بجهت آزمایش افرادی که طینت آنان خبیث بود روشن شد .

اگر من کفار را هلاک می‌کردم و این گروهی را که بتو ایمان آوردند و مرتد شدند باقی میگذارم نسبت به آن وعده‌ای که بمؤمنین واقعی از قوم تو که دارای توحید خالص بودند و به ریسمان نبوت تو چنگ زده بودند - وفانکرده بودم . وعده‌ای که من به آنان داده بودم این است که آنانرا پادشاهان زمین نمایم ، دین ایشان را قدرت و تمکین دهم ، خوف و ترس آنان را تبدیل به امنیت کنم تا شک و تردید از دل آنان برطرف شود و عبادتی که از برای من است خالص گردد .

(۱) در کتاب اثبات الوصیه تعداد مؤمنین واقعی را هشت

نفر و بقولی چهار نفر نوشته است - مؤلف .

چگونه آنان را جان‌نشین می‌کردم ، قدرت میدادم ، خوف و ترس ایشان را مبدل به امنیت مینمودم در صورتی که من میدانسته یقین و ایمان آن افرادی که مرتد شدند ضعیف و طینت آنان خبیث است ، باطن ایشان بد و موجب نفاق و گمراهی بود... اکنون کشتی را بدستور و نظارت ما بساز !

حضرت صادق علیه السلام فرمود : وضع قائم علیه السلام هم نظیر حضرت نوح است ، باید مدت غیبت او طولانی شود تا حق محض عیان گردد ، ایمان از کدورت نفاق جدا شود ، زیرا هر يك از شیعیان که بد طینت باشد و نفاق در وجودش احساس گردد موقعی که خلافت و قدرتی ظاهر و موجود شود از دین بیرون خواهد رفت .

جریان حضرت خضر علیه السلام

داستان حضرت خضر علیه السلام این است که خدا عمر او را بجهت پیامبری و نبوتش طولانی نکرده ، کتابی برای او نفرستاده ، شریعتی به وی نداده که شریعت‌های قبل از او را نسخ کند ، او را امانت دار ننموده تا بندگان خدا از وی پیروی کنند ، عمر او را برای عبادت و اطاعت طولانی ننموده . بلکه (علت طولانی شدن عمر خضر علیه السلام) این است چون خدا میدانست که عمر حضرت قائم علیه السلام در زمان غیبت کبرای آن بزرگوار بقدری طولانی خواهد شد که بندگان غیبت مهدی را بساور نمیکنند و منکر آن خواهند شد ، لذا عمر حضرت خضر را بدین لحاظ طولانی کرد تا به وسایط طول عمر آن حضرت برای طولانی شدن عمر مهدی علیه السلام استدلال و احتجاج شود

و بدین وسیله حجت و دلیل مخالفین و معاندین باطل گردد تا مردم حجتی بر خدا نداشته باشند (و بگویند : کسی نبود در دنیا که اینقدر عمر کند) .

در کتاب **روضه الواعظین** از جابر جمفی روایت میکند که گفت : بحضرت امام محمد باقر علیه السلام گفتم : فرج شما خانواده چه موقعی خواهد بود ؟! فرمود : هیئات ! هیئات ! فرجی در کار نخواهد بود تا شما غربال شوید - و این جمله را سه مرتبه فرمود - تا اینکه مؤمن ناخالص از بین برود و مؤمن خالص باقی بماند .

نیز در کتاب سابق الذکر از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام روایت می کند که فرمود : وقتی پنجمین نفر (یعنی مهدی) از فرزندان هفتمین نفر (یعنی موسی بن جعفر) از امامها مفقود شد از خدا دربارۀ دین خود بترسید و مواظب باشید که کسی دین شما را از بین نبرد ، زیرا صاحب الامر علیه السلام ناچار است غائب شود تا جماعتی از آن افرادی که قائل به امامت وی هستند از عقیده خود بر گردند . این غیبت امتحانی است از طرف خدای علیم که میخواهد بندگان خود را بوسیله آن آزمایش نماید .

خوف گشته شدن

یکی از علل کناره گیری انبیاء علیهم السلام خوف آنان از گشته شدن بود (لذا غائب میشوند) تا بدینوسیله خود را حفظ نمایند و بعد از آن مقصود خود را عملی کنند .

چنان که خدای علیم در سوره شعراء ، آیه (۲۰) از قول حضرت موسی علیه السلام میفرماید : وقتی که از شما ترسیدم گریختم

نیز راجع به آن حضرت در سوره قصص، آیه (۱۹) میفرماید :
این جماعت در باره کشتن تو مشورت می کنند پس خارج و
غائب شو

آری خوف و ترس یکی از علت هائی بود که موسی بن عمران
علیه السلام را دعوت بفرار نمود و آن حضرت را از مصر بجانب
شعب روانه کرد . خوف و ترس بود که باعث کناره گیری پیامبر
اسلام صلی الله علیه و آله گردید و آن بزرگوار را در ابتدا
در شعب ابوطالب و بعداً در غار پنهان کرد ، کفار اراده قتل آن
حضرت را داشتند و خدا آن بزرگوار را با علی علیهما السلام دستور
داد تا بسوی مدینه طیبه فرار کردند .

حضرت مهدی موعود علیه السلام اسباب عادی یعنی : لشکر
عسکر ، توپ ، اسلحه و وسائل جنگی ندارد تا بتواند شروع
بدعوت نماید . از طرفی هم چون دشمنان قوی هستند آن حضرت
از زندان ، تبعید ، کشته شدن و بالای دار رفتن خائف و ترسان
است ، لذا آن بزرگوار ناچار است که غیبت و کناره گیری کند تا
آن موقعی که امر خدا صادر گردد و آن برگزیده خدا
ظهور نماید .

گفتگو هائی در باره خوف مهدی علیه السلام

۱- سؤال : چرا خدای توانا مهدی را که خلیفه او است

از کشته شدن حفظ نمی کند ، بین آن حضرت و دشمنانش حائل
نمیشود ؟

جواب : اگر خدا بخواهد مهدی علیه السلام را بغیر از
اسباب عادی و معمولی فتح و نصرت دهد موضوع ثواب و عقاب

از بین خواهد رفت ، یعنی این عمل باعث میشود که دوست و دشمنان دین خدا و مهدی تشخیص داده نشوند و چنانچه این موضوع عملی شود همه مردم می گویند : ما دوست و پشتیبان مهدی هستیم ولی اگر فتح و پیروزی مهدی علیه السلام بطور عادی و معمولی حاصل گردد افراد دیندار و بی دین ، اشخاص دوست و دشمن کاملاً تشخیص داده خواهند شد !

۲- سؤال : چه فرق است مابین اینکه پدران حضرت مهدی موعود علیهم السلام که همه در بین مردم ظاهر بودند و مابین اینکه مهدی غائب است ؟

جواب : وظیفه مهدی منتظر علیه السلام از طرف خدا این است که باشمشیر ظهور و برای دین خدا قیام نماید . ولی پدران بزرگوارش این وظیفه را نداشتند ، چنانچه مهدی ظاهر و در میان مردم باشد شکی نیست که در معرض خطر خواهد بود .

از طرفی هم چنانچه برای یکی از پدران آن حضرت حادثه‌ای رخ میداد قائم مقام و جانشینی داشت که برای دین خدا قیام نماید . ولی چنانچه مهدی کشته شود جانشینی نخواهد داشت

۳- سؤال : بر فرض اینکه فلسفه غیبت مهدی موعود علیه السلام خوف از دشمنان باشد پس چرا از نظر شیعیان و دوستان خصوصی خود غائب است ؟

جواب : چنانچه از برای دوستان و شیعیان مهدی که هزارها نفرند راه دیدن و ملاقاتی باز بود بطور قطع خبر آن حضرت در میان مردم منتشر میشد .

۴- سؤال : جواب از سؤال سوم در صورتی صحیح است -

که کلبه شیعیان بملاقات آنحضرت نائل میشدند ولی اگر ملاقات مهدی علیه السلام مخصوص يك عده‌ای از خواص می بود خبر آن بزرگوار منتشر نمیشد ؟

جواب : اینطور نیست ، بلکه یقیناً راز آن بزرگوار فاش میشد .

۵- سؤال : چرا غیبت صغرای مهدی علیه السلام بهمان نحوی که فقط نواب خاصه بحضور آن حضرت میرسیدند ادامه پیدا نکرد ؟

جواب : ممکن است از دو جهت باشد ، اول نیابت از طرف امام علیه السلام مخصوصاً نیابت خاصه مقام رفیع و بزرگی است چون گروهی از ریاست طلبان در اواخر غیبت آن برگزیده خدا مقام نیابت را بدروغ ادعا کردند لذا باب نیابت خاصه مسدود گردید **دوم :** نیابت خاصه هم در آن زمان مخفی و پوشیده بود و غیر از خواص کسی از آن آگاه نبود ، اگر غیبت صغرا ادامه پیدا میکرد و مقام نیابت خاصه شناخته میشد نواب آن حضرت نیز در معرض خطر قرار می گرفتند .

نگارنده گوید : اکنون که ازدها یکی از فلسفه غیبت حضرت مهدی موعود علیه السلام را از نظر مبارک خوانندگان عزیز گذرانیدیم و بدلائل نقلی و عقلی وجود مقدس آن حضرت را برای افراد منصف ثابت کردیم جای دارد که نحوه برخوردار شدن بشر را بلکه عالم وجود را از وجود شریف امام غائب علیه السلام بعرض خوانندگان گرامی برسانیم :

جابر بن عبدالله انصاری می گوید : امام نظیر آفتابی است

که ابر آن را پوشانیده باشد . نور آفتاب بشرط اینکه چیزی حاجب و مانع آن نباشد دارای فوائد و منافع بی شماری است و خود آفتاب ولو اینکه چیزی آن را پوشانیده باشد نیز دارای منافع زیادی است .

بمقیده ماشعیان دوازده امامی امام هم نظیر آفتاب است یعنی امام خواه ظاهر و خواه غائب باشد نفع وی بعموم موجودات خواهد رسید . منتهی الامر نفع آنحضرت درموقع ظهور بیشتر از زمان غیبت بموجودات خواهد رسید .

بعضی از مخالفین گمان می کنند : منظور شیعیان از غیبت امام این است که آن بزرگوار اصلاً دیده نمیشود ، در صورتی که منظور شیعه از غیبت امام این است که آنحضرت شخصاً نظیر مردم معمولی شناخته نمی شود ، زیرا چنانچه آن برگزیده خدا را شخصاً بشناسند در معرض خطر قرار خواهد گرفت .

حضرت مهدی علیه السلام در میان عموم طبقات مردم ایاب و ذهاب می کند ؛ مردم آن بزرگوار را می بینند ولی نمی شناسند که وی مهدی غائب است ، از همین نظر است که صدها نفر که قبل از این کتاب به گروهی از آنان اشاره کردیم - آنحضرت را دیده و شناخته اند و یادیده و بعداً متوجه شده اند ، لذا در اخبار زیادی وارد شده که مردم بعد از ظهور مهدی علیه السلام می گویند :
عجب !! ما این آقا را قبل از این هم میدیدیم !

گرچه حضرت بقیه الله : مهدی علیه السلام از انظار غائب است ولی در عین حال در مجالس و محافل حاضر می شود ؛
بعضی مسافر و افرادی که در وطن باشند هم صحبت می گردد چه

بسا میشود که در ایام حج حاضر میشود ، لباس احرام می پوشد ، لبیک میگوید ، طواف و سعی بجا میآورد : حج خود را بزیارت جد و پدران معظم خود علیهم السلام خاتمه میدهد . پس بنا بر این شکی نیست که مهدی علیه السلام در میان جامعه بشر میباشد ولی شخصاً شناخته نمیشود .

چه استبعادی دارد که حضرت مهدی علیه السلام با پادشاهان و وزیران مواجه شود و راجع به اصلاح امور و حفظ سلامتی و امنیت به آنان پیشنهاد نماید ، خواه ایشان متابعت نکنند و خواه با فقها ، علماء ، ادباء و فضلاء مجالست میکند و در مسائل علمی ، معارف الهیه ، اصلاحات اخلاقیه و ... مذاکره مینماید و ایشانرا در هر بابی به طریق حق و صواب راهنمایی میکند ، خواه بقول آن حضرت عمل نکنند و خواه نکنند .

بامحدثین ، مورخین ، نسب شناسان و راویان ملاقات میکند و آنانرا بقول صحیح ، صدق مطالب ، صحت حسب و نسب هدایت مینماید ، خواه قول او را تصدیق نمایند و خواه ننمایند .

بامبلغین ؛ آنهایی که مردم را بسوی خدا میخوانند ، وعاظ و امثال آنان هم صحبت میگردد و ایشانرا بطریق و راهی که زودتر بمقصود برسند راهنمایی میکند ، چه آنان عمل نکنند و چه نکنند از افراد نیازمند ، بیچارگان ؛ بی نوایان ؛ مریض ها و مصیبت زدگان دیدن می کند و آنانرا بطریق رفع حوائج شفای امراض ، وسائل راحتی و توسعه در زندگی هدایت مینماید .

مهدی موعود علیه السلام بدون اینکم شناخته شود برای موضوعاتی که شرح دادیم و امثال آنها اقدام می کند ؛ زیرا که وجود آن

حضرت خیرمحض است و خدای رؤف آن بزرگوار را بمنظور رفاه حال بندگانش آفریده .

این همه کتابهایی که علمای شیعه و سنی در زمان و مکانهای متعدده و مختلفه راجع به آن افرادی که حضرت مهدی منتظر علیه السلام را در بیداری دیده و در همان حال و یا بعداً شناخته‌اند نوشته‌اند گفته‌های سابق ما را تأیید و تأکید مینمایند .

۲- وصایت از نظر لغت

در کتاب المنجد میگوید : وصیت يك حکمی است که انسان شخص دیگری را برای بعد از موت خود سرپرست مال و اطفال خود قرار دهد (۱)

نگارنده گوید : پس از بیان و تعریف این دانشمند مسیحی و همچنین از سخنان مابقی علمای لغت ثابت می‌شود : بکسی وصی می‌گویند که موصی یعنی شخص وصیت کننده او را در زمان حیات خود تعیین نماید .

از طرفی هم موقعی که موصی از هر لحاظ دیگری را برای انجام دادن کلیه امور خود برگزیند عقلاً و نقلاً هیچ کسی حق ندارد پس از موت موصی کوچکترین مداخله در امور موصی و وصی بنماید .

(۱) عبارت عربی : وصی الی فلان : جمله وصی علی مال

و اطفاله بعد موتہ - مؤلف .

۳- وصایت از نظر اخبار اهل تسنن

هیتمی که یکی از علماء ودانشمندان اهل تسنن بشمار میرود در کتاب مجمع الزوائد، جلد نهم، صفحه (۱۱۳) از سلمان فارسی روایت می کند که گفت : به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله گفتم : یا رسول الله ! وصی وجانشین تو چه کسی خواهد بود ؟ پیغمبر خدا در آن موقع جوابی بمن نفرمود . ولی بعد از آنکه مرا دید و مرا صدا زد بسرعت نزد آن حضرت رفتم و گفتم لهيک !

فرمود : میدانای وصی موسی که بود ؟

گفتم : آری ، وصی موسی یوشع بن نون بود .

فرمود : به چه دلیل ؟

گفتم : برای اینکه یوشع بن نون در آن زمان از عموم

مردم اعلم ودانشمندتر بود .

فرمود : وصی من که محل اسرار من ، وبهترین کسی است

که بجای من میماند ؛ وبه وعده های من وفامیکند وقرض مرا

ادامینماید علی بن ابیطالب علیه السلام خواهد بود .

ابونعیم که یکی از علمای بزرگ اهل تسنن محسوب

میشود در کتاب حلیة الاولیاء ، جلد اول ، صفحه (۶۳) از انس

ابن مالک روایت می کند که گفت : پیامبر اسلام بمن فرمود : آب

وضو برایم حاضر کن ؛ آنگاه آنحضرت برخواست ودو رکعت

نماز بجای آورد وبمن فرمود : ای انس ! اولین کسیکه از این در

بر تو وارد میشود امیر المؤمنین وسید المسلمین وقائد الفرائد المحجلین

وخاتم الوصیین خواهد بود .

انس می گوید : من با خودم گفتم : پروردگارا ! اولین کسی را که می خواهد از این در وارد شود از انصار قرار بده ! در همین فکر و خیال بودم که ناگهان دیدم حضوت علی بن ابیطالب علیه السلام وارد شد !

پیامبر اکرم بمن فرمود : این شخصی که وارد شد کیست ؟ گفتم : علی بن ابیطالب .

ناگهان دیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله با کمال خوشحالی از جای برخاست و با علی بن ابیطالب معانقه کرد و با صورت مبارک خود عرق صورت علی بن ابیطالب را میگرفت .

علی علیه السلام گفت : یا رسول الله ! تا کنون ندیده بودم نسبت بمن یک چنین عملی انجام داده باشی !

پیغمبر خدا فرمود : چه مانعی دارد و حال آنکه تو قرض را ادا می کنی و صدای مرا بگوش مردم میرسانی و اختلافاتی را که بعد از من در بین مردم پیدا میشود حل و فسخ خواهی کرد ؟ هیتمی که یکی از علماء و دانشمندان اهل تسنن بشمار

می رود در جلد نهم کتاب مجمع الزوائد ، صفحه (۱۶۵) از علی بن هلال از پدرش روایت میکنند که گفت : من در آن مرضی که رسول خدا صلی الله علیه و آله بوسیله آن از دنیا رحلت کرد بحضور آن حضرت مشرف شدم ، پس از تشریف دیدم فاطمه سلام الله علیها بالای سر پیامبر خدا نشسته است ، فاطمه اطهر بنحوی گریه کرد که صدایش بلند شد .

در همین موقع بود که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله متوجه فاطمه شد و فرمود : ای حبیبه من فاطمه ! برای چه گریه میکنی ؟ فاطمه اطهر گفت : بعد از تو درباره خانه و زمین (فدکم) خوف

و خشیه دارم (۱) .

پیامبر خدا در جوابش فرمود : ای حبیبه من ! آیا نمیدانی که خدای علیم توجهی بزمین کرد و پدرتورا از آن برگزید و اورا برای پیغمبری خود مبعوث نمود ؟

آنگاه توجه دیگری بزمین کرد و شوهرتو (یعنی علی بن ابیطالب) را از آن انتخاب نمود و بمن دستورداد تا تورا برای وی تزویج کردم ؟

ای فاطمه ! ما اهل بیتی هستیم که خدای رؤف تم داد هفت خصلت بماعطا کرده که به احدی قبل از ما و بعد از ما عطا نکرده و نخواهد کرد .

من خاتم پیامبرانم ، من نزد خدا گرامی ترین انبیاء هستم من پیش خدا محبوبترین مردم میباشم ، من پدرتو هستم .
وصی من بهترین اوصیاء است ، وصی من نزد خدا محبوب ترین اوصیاء میباشد ، وصی من شوهرتو است .

شهیدما که بهترین شهداء و نزد خدا محبوبترین آنان بشمار میرود یعنی حمزة بن عبدالمطلب عموی تو و عموی شوهرت می باشد .

از ما است آن کسی که دو بال سبز دارد یعنی جعفر طیار ، وی باملائکه در هر کجای بهشت که بخواهد پرواز می کند ، او است که پسر عموی پدر و برادر شوهرتو میباشد .

دوسبط این امت که فرزندان تو حسن و حسین باشند بزرگان جوانان اهل بهشتند . بحق آن خدائی که بر اوستی مرا به

(۱) عبارت عربی : اخشی الضیعة بعدك . مؤلف

پیامبری فرستاده پدرایشان از خودشان بهتر است و...
 ای فاطمه! محزون و گریان مباش که خدا از من بتو رحیمتر
 و مهربانتر است : رحمت خدا درباره تو برای این است که تو
 میوه و محبوب قلب منی .

خدا شوهری بتو عطا کرده که از لحاظ حسب و نسب شریفتر
 از لحاظ منصب گرامیتر : نسبت برعیت و زیردستان مهربانتر
 از نظر تساوی عادلتر، از لحاظ قضاوت بیناترین اهل بیت تو
 بشمار میرود... .

نگارنده گوید : موضوع وصایت و وصی پیامبر بودن
 حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام را تا آن اندازه ای که حقیر
 تحقیق نمودم بیشتر از چهارده نفر از علمای اهل تسنن در کتب
 معتبره خود نگاشته اند .

اکنون شما قضاوت بفرمائید و بگوئید : آیا شخصی را که
 پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله چنان که مخالفین نوشته اند از هر
 لحاظ برای انجام کارهای پس از فوت خود برگزیده باشد مقدم
 و اولی است یا افرادی که دیگران برگزیدند ؟

موضوع دیگر اینکه مخالفین می گویند : پیامبر اسلام بدون
 تعیین وصی از دنیا رفته است . اگر این ادعاه حقیقتی داشته باشد
 پس آنان جواب این همه اخبار و روایت معتبره خودشان را که
 مورد قبول عموم است چه می گویند ؟

از آن گذشته - بر فرض اینکه این همه اخبار و روایات
 هم از ایشان در کار نمی بود - هیچ کسی نگفته : هیچ يك از
 پیامبرانی که خدا مبعوث کرده بدون تعیین وصی از دنیا رفته باشد -

پس چگونه عقل باور میکند که پیامبر اسلام بدون تعیین وصی از دنیا رفته باشد ؟

۴ = وراثت دوازده امام عَلَيْهِمُ السَّلَامُ

حاکم نیشابوری که یکی از نویسندگان و علمای بزرگ اهل تسنن و محسوب میشود در کتاب مستدرک الصحيحین ، جلد سوم ، صفحه (۱۲۵) از ابو اسحاق روایت می کند که گفت : من از قثم بن عباس (یعنی عباس بن عبدالمطلب که عموی پیغمبر خدا بود) پرسیدم و گفتم : چگونه شد که علی بن ابیطالب از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله ارث برد ولی شما ارث نبردید ؟ در جوابم گفت : برای اینکه علی علیه السلام از ما به پیامبر اولی و سزاوار تر بود

نسائی که یکی از علمای برجسته اهل تسنن بشمار میرود در کتاب خصائص خود ، صفحه (۱۸) از ربیع بن ماجه روایت می کند که گفت : مردی به حضرت علی بن ابیطالب گفت : یا امیر المؤمنین ! چه شد که تو وارث پیغمبر شدی ولی عموهای تو نشدند !

علی علیه السلام در جوابش فرمود : پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرزندان عبدالمطلب را جمع کرد و یکمن طعام از برای آنان تهیه نمود ، ایشان همه غذا خوردند تا سیر شدند و غذا همچنان بحال خود باقی ماند

آنگاه دستور داد ظرفی از شیر آوردند و آنان آشامیدند تا همه سیر شدند و شیر همچنان بحال خود باقی بود .

پیامبر اسلام پس از اینکه از ایشان پذیرائی کرد به آنان فرمود : ای فرزندان عبدالطلب ! من بشما خصوصاً و به باقی مردم عموماً مبعوث شده‌ام و...

اکنون کدام يك از شما با من بیعت می‌کنید که وی برادر و انیس و وارث من باشد ؟ هیچکسی برنخواست (و جواب پیغمبر خدا را ندادند) ولی من که از همه آنان کوچکتر بودم برخواستم اما رسول خدا بمن فرمود : بنشین ! سه مرتبه آن برگزیده خدا این موضوع را اعلام کرده و من برخواستم و آن حضرت بمن فرمود : بنشین ! تا اینکه برای سومین بار دست مبارک خود را بدست من داد و فرمود : بدین جهت است که پسر عمویم (علی) را وارث خود قرار دادم و عموی خودم را برای وراثت نپذیرفتم

متقی هندی که یکی از علمای بزرگ اهل تسنن محسوب میشود در کتاب کنز العمال ، جلد پنجم ، صفحه (۴۰) روایت می کند موقعی که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله دستور داد تا بین اصحاب صیغه اخوت و برادری خوانده شود حضرت علی بن ابیطالب گفت : یا رسول الله اوقتی شما دستور دادید صیغه اخوت بین اصحاب خوانده شود ولی بمن این دستور را ندادی نزدیک بود که روح از بدنم خارج شود و پشتم بشکند ، اگر بدین جهت است که بعلی سخت کرده باشی این هم یکنوع کرامتی است ؟

پیامبر اسلام فرمود : بحق آن خدائی که مرا بحق به پیامبری مبعوث کرده من تو را از عقد اخوت و برادری اصحاب خارج نکردم مگر برای خودم . تواذیرای من نظیر هارونی از برای موسی ، فقط فرقی که در کار است بعد از من پیامبری نخواهد بود

توبرادر و وارث منی .

علی علیه السلام گفت: یا رسول الله! ارث و میراث تو چیست؟
پیغمبر خدا فرمود: میراث من هم نظیر میراث پیامبران
قبل از من است. علی علیه السلام گفت: پیامبران قبل از تو چه
میراثی بجای نهادند؟

رسول خدا فرمود: کتاب خدا و سنت پیغمبری خود را .
تو و فاطمه در بهشت در قصر من خواهید بود. تو برادر و رفیق
من میباشی .

نگارنده گوید: از این حدیث شریف ثابت می شود که
حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام وارث علم و سنت پیامبر اسلام
صلی الله علیه و آله میباشد. آیا کسی که وارث علوم انبیاء باشد
برای مقام امامت و خلافت مقدم است یا کسی که بالای منبر میگفت:

کلکم افقه منی حتی المخدرات فی البیوت .

یعنی همه شما از من دانشمندتر هستید حتی زنانی که پشت
پرده خانه ها هستند .

و از طرفی هم طبق دستورات فقهی با بودن طبقه اول طبقه
دوم و سوم از شخص متوفی ارث نمیبرند. یعنی با بودن حضرت
فاطمه زهراء سلام الله علیها عباس که عموی پیامبر اسلام بود و
علی بن ابیطالب که عموزاده رسول خدا بود از پیغمبر خدا ارث
نمی بردند. گرچه از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله ارثی بجای
نماند ولی در عین حال آنچه را که از قبیل: لباس و نایه و...
باقی مانده بود با بودن حضرت فاطمه زهراء سلام الله علیها بکسی
نمیرسیدند .

راغب اصفهانی در کتاب مفردات خود در لغت: وراثت می گوید: پیامبر اسلام فرمود:

انامعاشر الانبیاء لانورث، ماتر کناه صدقة

یعنی ما گروه انبیاء ارث و میراث بجای نمی گذاریم آنچه که بجای بگذاریم صدقه خواهد بود.

ولی این حدیثی که اهل تسنن نقل کرده اند مخالف باقرآن مجید است و هر حدیثی - چنانکه در جای خود ثابت شده - باقرآن مخالف باشد معتبر نیست.

چرا ۱۹ زیرا قرآن شریف در سوره نمل، آیه (۱۶) ثابت می کند که پیامبران علیهم السلام هم ارث و میراث بجای مینهادند، چنان که میفرماید:

و وراثت داود سلیمان

یعنی حضرت سلیمان از حضرت داود ارث و میراث برد. شاید کسی گمان کند که حضرت سلیمان وارث علم نبوت و پیامبری حضرت داود بوده است؟

ولی این گمان بیجائی است. چرا ۱۹ زیرا حضرت سلیمان در زمان حضرت داود دارای مقام نبوت و پیامبری بود این موضوع - یعنی پیامبری بودن سلیمان در زمان حضرت داود - را قرآن مجید در سوره مبارکه انبیاء، آیه (۷۸) خبر میدهد. چنانکه میفرماید:

ففرمناها سلیمان و کلا آتینا حکماً و علماً

یعنی ما حکم مسئله‌ای را (که بعد از این خواهیم گفت)

به حضرت سلیمان فهمانندیم و هر يك از حضرت داود و سلیمان را حکمی و علمی دادیم .

مسئله‌ای که داود و سلیمان درباره آن قضاوت کردند این بود که گوسفندان شخصی محصول باغ شخص دیگری را خورده بودند و داوری سلیمان و داود علیهما السلام درباره آن برخلاف یکدیگر بود ، چنانکه مفصلاً در جای خود نوشته شده .

نیز قرآن مجید راجع به اینکه فرزندان انبیاء علیهم السلام از پدرانشان ارث میبردند تصریح می کند . چنانکه در سوره مریم ، آیه (۶۰۵) از قول حضرت زکریا میفرماید :

فهب لی من لدنک ولیا یرثنی و یرث من آل یعقوب
یعنی پروردگارا ! از نزد خودت وارثی بمن عطا کن که میراثبر من و میراثبر آل یعقوب باشد .

بعید نیست که کسی گمان کند : منظور از این وارثی که حضرت زکریا از خدا خواسته وارث علم نبوت و پیامبری باشد . ولی این گمان نیز صحیح نیست . چرا ؟ زیرا در آخر آیه سابق الذکر از قول حضرت زکریا می گوید : خدایا ! وارث مرا مرضی و پسندیده قرار بده . اگر منظور حضرت زکریا علیه السلام وارثی بود که بعد از آن حضرت پیامبر باشد چنانکه داشت که بگوید : پروردگارا ! وارث مرا مرضی و پسندیده قرار بده چه آن که معلوم است هر کس را که خدا پیامبر قرار دهد یقیناً مرضی و پسندیده خواهد بود .

از آن گذشته ، کلمه میراث را اگر قرینه‌ای در کار نباشد از هر نظر بچیزی می گویند که پس از فوت انسان ما بین ورثه قابل تقسیم

باشد ، در صورتی که مقام نبوت و پیامبری قابل تقسیم نیست .
 اگر غیر از این باشد پس باید فرزندان انبیاء علیهم السلام
 مقام پیامبری را تقسیم کرده باشند ، و همه پیغمبر شده باشند در
 صورتی که در میان فرزندان متعددی که حضرت آدم علیه السلام
 داشت فقط حضرت شیث پیامبر بود .

خوانندگان گرامی ! چنان که ملاحظه فرمودید پس ثابت
 شد این حدیثی که اهل تسنن از قول پیامبر اسلام نقل میکنند و
 میگویند : آنحضرت فرموده : انبیاء میراث ندارند مخالف با
 قرآن مجید است ؟

آری اگر این حدیث را به این بیان نقل می کردند که پیغمبر
 خدا فرموده : من میراث ندارم باز با قرآن شریف مخالف و
 مبارز نبود ؟

موضوع دیگر اینکه وقتی پیامبر خدا از دنیا رفت لباس ،
 شمشیر ، ناقه ، اسب آنحضرت و آنچه که از این قبیل بود در
 تصرف چه کسی قرار گرفتند ؟

با صرف نظر از همه این گفتگوها - چنان که قبلا گفتیم -
 کلمه میراث را بچیزی می گویند که پس از فوت انسان مورد تقسیم
 قرار بگیرد . ولی فدک را نمی توان میراث گفت چرا ؟ زیرا فدک را
 پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در زمان حیات خود بحضرت
 فاطمه زهراء سلام الله علیها عطا کرد . فدک از آن غنیمت هائی
 نبود که همه مسلمین در آن شریک باشند . زیرا آن غنیمتی مال
 عموم مسلمانان بود که بوسیله جنگ و جهاد بدست میاوردند .
 اما فدک را صاحبان آن بدون جنگ و جهاد بر سول خدا

صلی الله علیه و آله اهداء کرده بودند . چگونه عقل باور میکند که شخصی مثل پیامبر اسلام که کانون عدالت بود حق مسلمانان را بدختر خود بدهد .

واما اینکه گفتیم : پیامبر خدا فدک را در زمان حیات خود بفاطمه زهرا بخشید ، بسیار بجا است که مدرك این سخن را از نظر مبارك خوانندگان محترم بگذرانیم .

جلال الدین سیوطی که یکی از مفسرین بزرگ اهل تسنن محسوب می شود در تفسیر در المنثور ، در ذیل آیه (۲۸) سوره مبارکه اسراء که میفرماید .

و آت ذا القربی حقه (۱)

میگوید : بزار ، ابویعلی ، ابن ابی حاتم و ابن مردویه از ابوسعید خدری (بضم خاء و سکون دال) روایت می کنند که گفت : وقتی آیه سابق الذکر نازل شد پیامبر معظم اسلام صلی الله علیه و آله فاطمه اطهر سلام الله علیها را خواست و فدک را به آن بانوی معظمه عطا کرد .

نیز از ابن عباس روایت می کند که گفت : وقتی آیه شریفه و آت ذا القربا نازل شد رسول خدا فدک را بحضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها عطا فرمود .

نگارنده گوید : خلاصه این بیان و گفتگوها این شد که حضرت علی بن ابیطالب وارث پیامبر اسلام است ولی وارث علوم آن حضرت ، نه وارث ثروت و اموال .

یعنی حق ذا القربا را که فاطمه زهرا باشد ادا کن - مؤلف

و نیز ثابت شد که حضرت فاطمه زهراء سلام الله علیها وارث اموال و ماترك پیامبر اسلام بوده ، همچنانکه قرآن می فرماید :
 فرزندان پیامبران وارث پدران خود بودند و میراث پدر خود را
 تصرف می کردند .

اکنون که ثابت شد حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام وارث علوم پیامبر اسلام است و پیغمبر اسلام هم وارث علوم جمیع انبیاء علیهم السلام بود پس شکی نیست که علی علیه السلام وارث علوم جمیع انبیاء بوده ؛ اینک باید درباره این موضوع مطالعه بیشتری کرد و شهادت داد که آیا بعد از پیامبر اسلام شخصی که دارای علوم انبیاء باشد - و چنان که قبل از این از کتب معتبره اهل تسنن نقل کردیم : علی از هر جهت شبیه به پیامبران سالفهاست - لائق مقام خلافت بلا فصل ، امامت ، ولایت ، وصایت و وراثت است ؛ یا آن افرادی که مکرراً درباره دانستن احکام خدا بحضرت علی بن ابیطالب مراجعه می کردند ؛ مالکم کیف تحکمون ! همین طور که راجع بخلافت بلا فصلی علی علیه السلام برای شخص منصف کوچکترین شکی باقی نیست همین طور هم درباره خلافت و امامت یازده فرزند علی علیهم السلام که هر کدام پس از دیگری به امر خدا و رسول و علی دارای مقام خلافت و امامت بودند کوچکترین تردیدی نخواهد بود .

بیان قسمت اول از جلد چهاردهم

تهران - مرداد ماه - ۱۳۴۸

المحتاج الى الله الحفی والمتوسل بلطفه الجلی والنجفی

محمد جواد نجفی

فهرست مندرجات

قسمت اول از جلد چهاردهم

صفحه
۲

موضوع
گفتار مؤلف

مقدمه

حاوی ده موضوع

- | | |
|----|----------------------------------|
| ۵ | ۱- خلافت از نظر لنت عرب . |
| ۹ | ۲- خلافت از نظر قرآن مجید . |
| ۱۳ | ۳- خلافت از نظر اخبار اهل تسنن . |
| ۱۶ | ۴- خلافت از نظر عقل . |
| ۱۸ | ۵- خلافت از نظر اجماع . |
| ۲۰ | ۶- مهدی (ع) از نظر عقل . |
| ۳۰ | ۷- مهدی (ع) از نظر ادیان گذشته . |
| ۳۶ | ۸- مهدی (ع) از نظر قرآن . |
| ۴۰ | ۹- مهدی (ع) از نظر اهل تسنن . |
| ۵۲ | ۱۰- مشخصات مهدی موعود . |

بخش یکم

از زمان ولادت تا زمان غیبت صغرا

حاوی هشت موضوع

۵۹	۱- حسب و نسب
۶۰	۲- نام ، لقب ، کنیه
۶۱	۳- تاریخ ولادت
۶۱	۴- جریان ولادت
۶۶	۵- شکل و شمائل
۶۷	۶- امامت کودک
۶۹	۷- غیبت صغرا
۷۰	۸- نیابت خاصه

تذییل

حاوی چهار موضوع

۷۵	۱- امامت از نظر لغت عرب
۷۶	۲- امامت از نظر قرآن مجید
۸۰	۳- امامت از نظر اخبار اهل تسنن
۸۹	۴- امامت از نظر علم کلام

بخش دوم

از ابتدای غیبت کبرا تا انتهای آن

حاوی سیزده موضوع

- | | |
|-----|------------------------------------|
| ۹۳ | ۱- غائب شدن منحصر بمهدی نیست |
| ۹۵ | ۲- اخبار غیبت مهدی علیه السلام |
| ۹۷ | ۳- تعقیب حضرت مهدی علیه السلام |
| ۱۰۲ | ۴- محل غیبت مهدی علیه السلام |
| ۱۰۳ | ۵- سرداب و زیارت آن |
| ۱۰۶ | ۶- طول عمر انسان |
| ۱۱۲ | ۷- گروهی از معمرین عالم |
| ۱۱۷ | ۸- افرادی که حضرت مهدی را دیده‌اند |
| ۱۲۵ | ۹- نیابت عامه |
| ۱۲۷ | ۱۰- ولایت از نظر لغت عرب |
| ۱۲۹ | ۱۱- ولایت از نظر قرآن مجید |
| ۱۳۸ | ۱۲- ولایت از نظر اخبار اهل تسنن |
| ۱۴۱ | ۱۳- ولایت از نظر عقل |

بخش سوم

فلسفه غیبت مهدی موعود علیه السلام

حاوی چهار موضوع

- | | |
|-----|--------------------------------|
| ۱۵۲ | ۱- فلسفه غیبت مهدی |
| ۱۷۱ | ۲- وصایت از نظر لغت عرب |
| ۱۷۲ | ۳- وصایت از نظر اخبار اهل تسنن |
| ۱۷۶ | ۴- وراثت دوازده امام |

مدارك كتاب

اکثر روایات و اخباری که از اهل تسنن نقل نموده ایم از کتاب فضائل الخمسة من الصحاح الستة تألیف سید مرتضی فیروز آبادی مدظله العالی استفادہ شدہ و معظم له در آخر جلد سوم کتاب سابق الذکر مدارک کتاب خود را بدین شرح می نگارد :

۱- صحیح بخاری ، تألیف محمد بن اسماعیل ، چاپ مصر سنہ (۱۳۲۰) .

۲- صحیح مسلم بن حجاج نیشابوری ، چاپ بولاق ، سنہ (۱۲۹۰) .

۳- صحیح محمد بن عیسیٰ ترمذی ، چاپ بولاق ، سنہ (۱۲۹۲) .

۴- صحیح احمد بن شعیب نسائی ، چاپ مصر ، سنہ (۱۳۱۲)

۵- صحیح ابوداؤد سجستانی ، چاپ کستلیہ ، سنہ (۱۲۸۰)

۶- صحیح ابن ماجہ قزوینی ، چاپ فاروقی .

۷- مستدرک الصحیحین حاکم نیشابوری ، چاپ حیدر

آباد ، سنہ (۱۳۲۴) .

۸- مسند احمد بن حنبل ، چاپ مصر ، سنہ (۱۳۱۳)

- ۹- موطای مالک بن انس ، چاپ مصر ، سنه (۱۲۸۰)
- ۱۰- مسند ابوحنيفه ، چاپ لاهور ، سنه (۱۳۰۶) .
- ۱۱- مسند محمد بن ادريس شافعی ، چاپ ارة هند ، سنه (۱۳۰۶) .
- ۱۲- ادب المفرد ، تأليف بخاری ، چاپ ارة هند، سنه (۱۳۰۶) .
- ۱۳- مسند ابوداود ، چاپ حيدرآباد ، سنه (۱۳۲۱)
- ۱۴- سنن دارمی ؛ چاپ دمشق ، سنه (۱۳۴۹) .
- ۱۵- سنن بيهقي ، چاپ حيدرآباد ؛ سنه (۱۳۴۴) .
- ۱۶- سنن دارقطنی ؛ چاپ دهلی .
- ۱۷- حلیة الاولیاء ابونعمیم اصفهانی ، چاپ مصر ، سنه (۱۳۵۱) .
- ۱۸- طبقات کبرای ابن سعد ، چاپ لیدن ؛ سنه (۱۳۲۲)
- ۱۹- تاریخ بغداد ، تأليف خطیب بغدادی ، چاپ مصر سنه (۱۳۴۹) .
- ۲۰- تاریخ طبری ، چاپ قاهره ؛ سنه (۱۳۵۷) .
- ۲۱- مشکل الاثار طحاوی ، چاپ حيدرآباد؛ سنه (۱۳۳۳)
- ۲۲- شرح معانی الاثار طحاوی ؛ چاپ مصطفائی، سنه (۱۳۰۰) .
- ۲۳- کتاب آثار؛ تأليف محمد بن حسن شيبانی چاپ لکنهو
- ۲۴- اسعدالغابه، تأليف ابن اثیر؛ چاپ مصر؛ سنه (۱۲۸۵)
- ۲۵- استيعاب تأليف ابن عبدالبر ، چاپ حيدرآباد ؛ سنه (۱۳۳۶) .

- ۲۶ - اصابة ابن حجر عسقلانی ؛ چاپ کلکته ، سنه (۱۸۵۳) میلادی .
- ۲۷ - تهذيب التهذيب عسقلانی ؛ چاپ حيدر آباد ؛ سنه (۱۳۲۵) .
- ۲۸ - ميزان الاعتدال ذهبی ؛ چاپ مصر ، سنه (۱۳۲۵)
- ۲۹ - تفسير جامع البيان ؛ تأليف محمد بن جرير طبري چاپ بولاق ؛ سنه (۱۳۲۳) .
- ۳۰ - تفسير كشاف ، تأليف زمخشری ؛ چاپ مصر ، سنه (۱۳۵۴) .
- ۳۱ - تفسير مفاتيح الغيب ، تأليف خطيب ري ، چاپ عامره .
- ۳۲ - تفسير در المنثور ؛ تأليف سيوطي ؛ چاپ مصر ؛ سنه (۱۳۱۴) .
- ۳۳ - اسباب النزول ؛ تصنيف و احدي ؛ چاپ مصر ؛ سنه (۱۳۱۵) .
- ۳۴ - قصص الانبياء ، تأليف ثعلبي ؛ چاپ بمبي ؛ سنه (۱۲۹۴) .
- ۳۵ - خصائص علي بن ابيطالب عليه السلام تأليف نسائي چاپ مصر ، سنه (۱۳۳۱) .
- ۳۶ - الامامه والسياسه ، تأليف ابن قتيبه ، چاپ فتوح ادبيه ، سنه (۱۳۳۱) .
- وده ها كتاب كه مورد قبول اهل تسنن ميباشند .

دو تذکر لازم

اول : مزده بدوستداران اهل بیت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله : کتاب اختران جالب تالیف آقا شیخ ذبیح الله محلاتی که حاوی شرح حال عموم امام زادگان است با تلیخیص و تجدید نظر اینجانب در دست نوشتن و چاپ است و بزودی در اختیار خوانندگان عزیز قرار خواهد گرفت.

دوم : چون جلد چهاردهم ستارگان درخشان که حاوی شرح حال حضرت ولی عصر علیه السلام است خیلی مفصل میشد لذا آنرا برای اینکه نظیر جلد های دیگر قابل حمل باشد دو قسمت نمودیم . قسمت اول تا اینجا خاتمه یافت ، قسمت دوم هم یک جلد جدا گانه میشود که اینک فهرست و خلاصه مطالب آنرا در صفحه بعد از نظر مبارک شما میگذرانیم ،

محمد جواد نجفی

فہرست قسمت دوم

از جلد چہار دہم ستارگان درخشان

بخش چہارم

علائم ظہور حضرت مہدی علیہ السلام

حاوی چہار موضوع

- ۱- مقدمہ درباره اوضاع آخر الزمان .
- ۲- علائم ظہور مہدی علیہ السلام .
- ۳- امارت علی بن ابیطالب علیہ السلام .
- ۴- غدیر خم از نظر اخبار اہل تسنن .

بخش پنجم

سلطنت حضرت صاحب الزمان عجل اللہ تعالی فرجہ

حاوی ہفدہ موضوع

- ۱- فضیلت انتظار مہدی علیہ السلام .
- ۲- وقت ظہور مہدی علیہ السلام .

- ۳- سال و روز ظهور مهدی علیه السلام .
- ۴- مکان ظهور مهدی علیه السلام .
- ۵- محل بیعت مهدی علیه السلام .
- ۶- مهدی و تسخیر جهان .
- ۷- اعوان و انصار مهدی علیه السلام .
- ۸- ملائکه و یاری مهدی علیه السلام .
- ۹- نزول حضرت عیسی علیه السلام .
- ۱۰- سلطنت جهانی مهدی علیه السلام .
- ۱۱- برنامه مهدی علیه السلام .
- ۱۲- برکات دولت مهدی علیه السلام .
- ۱۳- تسلیم یهود و نصارا .
- ۱۴- بخشش و سخاوت مهدی علیه السلام
- ۱۵- اخلاق و رفتار مهدی علیه السلام
- ۱۶- مدت سلطنت مهدی علیه السلام
- ۱۷- در باره مذهب مقدس شیعه .
- ۱۸- خاتمه در باره موضوعات متفرقه